













جزء

三

5



در آن علم کامل گردید و نیکو فرق میکرد میان حلال و حرام آن پسر شریف خانه خود بودم  
 و با سر از شب گذشته بود که شصت و دو روز میفرمودم رفتم دیدم کافور خانه بودم و بزمی  
 آمده است از خانان حضرت و مرا بطلبید پس جابه خود را پوشیدم و بخدمت آنجناب رفتم و بستم دیدم  
 که با فرزند کرام خود کلام حسن میفرمود و میگوید و خواهر بزرگوارش حکیمه خاتون در پس پرده است  
 چون نشستم فرمود از پیش تو از فرزندان انصار در ولایت و محبت ما اهل بیت چیست در میان  
 شما بوده است و پورته ملک اقامه داده اند و فرمود تو را اختیار میکنم و شرف میکنم در آن  
 که بسبب این بر شیعیان سبقت گیر در ولایت ما و تو را برادر از پسران مطهر میکنم و بفرمود که  
 منقسم پس نام آنرا در دو طرف و شصت و شصت نفره و لغت فرنگ و معترف خود را بر آن زدند  
 و گیسو زد بر سر و آن آوردند که در آن دولت و بیت اشرف بود و فرمودند که بکیر این نام روز را  
 و متوجه بغداد شود و در حاشیای فلان روز بر سر حصار حاضر شو پس چون کشتهای را سیران حصار  
 رسید جعفر از کثیران را در آن کشتیهها خواهر دید و جعفر از شتران از وکیلان امرای عربی  
 و قیس از جوانان عرب خواهر دید که بر سر اسیران جمع خول میزدند پس از دور نظر کنی بفرمود  
 که عمر بن زید نام دارد و در تمام روز تا هنگامی که از برادر شتران ظاهر نشود که اگر فلان و فلان  
 سبقت از خود و جانم حیران کنده پوشیده است و ابا و اقصای میباید از نظر کردن شتران و در  
 گذشتن ایشان بر او و خط کشید که از پس پرده صدای روم را و او را میفرمود پس بدان زبان  
 روم میگوید و اگر کرده عفوتم آید پس یک از شتران خواهر گفت که فرستید اشرف  
 میدهم قیمت این کثیر و عفوتم او را در فریدن راغب کرد و این پس کثیر زبان عربی آنحضرت  
 خواهر گفت که اگر بزرگوار حضرت سلیمان خبر او و ظاهر شود و پادشاه را بر او را بیا بر من تو غیبت  
 بخوابم که در آن خود را ضایع کن و قیمت فرستاده پس آن پرده فروش گوید که خبر را تو جبه  
 چاه کنم که به شتر راضی میشوی و آفر از فروختن تو چاه نیست آن کثیر گوید که چه جمیل  
 بفرست

ملاحظه فرمایید

میفرست البته شتر را هم خواهر رسید که دل غمناک و امید کند و اعتماد بر وفا و ثبات او داشته  
 باشم پس از این وقت تو برو با خواص صاحب کثیر و بگو که نامه با من نیست که یک از اشرف و زکات  
 لذت و ملاطفت داشته است بلفظ فرنگ و خط فرنگ و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری  
 و بزرگوار خود را وصف نموده است این نام را بان کثیر بده که بخواند اگر صاحب این نامه راضی شود  
 من و کیدم از جانب آن بزرگ که این کثیر را در راه فرید از نام شتر سلیمان گفت که آنچه  
 حضرت خبر داده بود حتم و واقع شد و آنچه فرمود همه را بعد از دو روز پس چون کثیر از خانه پدر  
 رگبت و گفت بجز من نماند که مرا صاحب این نامه بفروشد و بگو که ما عظیم یاد کرد که اگر مرا  
 با و نفر و شتر خود را بملک میکنم پس با او در باب قیمت گفتگو بسیار کردم تا آنکه بر همان قیمت راضی شد  
 که حضرت کلام معصوم علیه السلام فرموده بود پس در ادا دم و کثیر را گرفتم و کثیر خندان و شادان  
 و با من آمد بجز که در بغداد گرفته بودم و تا بجز رسید نامه کلام علیه السلام را بر او و من میفرمود  
 و بجز بماند و بر او میگذشت بر بدن میمالید پس من از او و بجز گفتم که منوثر نامه را که صاحب  
 نمیشناس کثیر گفت اگر عاقلم معرفت بزرگواران و اوصیای بزرگواران گوش خود را بسیار و دل  
 را از شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را بر تو شرح کنم من ملک که دختر شیعیان  
 فیصله پادشاه روم و مادرم از فرزندان سمعون بن جهمون الصفا و شتر حضرت علیه السلام  
 تو را خبر دهم با من عجیب و قصه خود را که طولانیست و مثلاً است بر اینکه در خواب حضرت  
 علیه السلام را که و حضرت سید علیه السلام او را بعد حضرت کلام حسن علیه السلام در آورده اند  
 و دست حضرت سیده نسفاطه زهر اسفلو الله علیه را در خواب بشرفت اسلام شرف کردند  
 و بعد از اسلام هر شب در خواب بخدمت حضرت کلام حسن علیه السلام میفرستاده و  
 با من حضرت خود را در میان کثیران و خدمت کاران خود انداخته بالشکر که منک مسلمانان  
 میآمده اند همراه شده تا آنکه بدست مسلمانان اسیر گردیده و چنانچه تفصیل در کتاب کثیر خواهر



شد ان شاء الله تعالی نقل نمود بشیر گوید که چون اورا بر من یاد کردم و بخدمت حضرت امام علی  
 علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیز خطاب فرمود که چگونه می بایست و تو را بنور عزت و کرامت  
 و عزت این نصرت را و شرف و بزرگواری و محرومیت را و این است که او گفت که چگونه و صفت  
 کنم بر او و از فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم تو را اگر  
 اگر امام بنامی که امام یک بهتر است نزد تو اینک ده هزار را شرف بدهم یا تو را بیست و تریب هم شرف  
 گفت بلکه بیست و تریب را میخواهم و هزار را میخواهم حضرت فرمود که بیست و تریب را بدهی  
 که پادشاه شرق و مغرب عالم شود و در میان را بر لید عدل و داد کند بعد از آنکه بر لید عدل و داد  
 شده باشد گفت که این فرزند از که بهم خواهد رسید فرمود که از آن کس که حضرت را شرف  
 علیه و آنکه تو را بر او خواهد است که در نمود در فلان شب از فلان ماه از فلان سال پس از او خبر  
 که حضرت رسید و وصی او را بنقل کرد که در آن روز گفت بفرموده تو ابو محمد علیه السلام حضرت فرمود که آیا  
 اورا می شناسی گفت که از آن خبر که بدست بهترین زمانه مسلمان شده ام بشیر که است که او  
 بدین فرزند پس حضرت کافور خادما را طلبید و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن  
 چون حکیمه خاتون رضی الله عنها داخل گردید حضرت فرمود که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه  
 خاتون اورا در گرفت و بسیار نوازش کرد و دستش را بر سر حضرت فرمود که از دختر رسول خدا  
 بر او را خانه خود و اجابت و ستیبه را با او معاقلیم تا که او زن حضرت العجیزه ام حسن و مادر  
 حضرت قائم است معلوم است علیه ما و شیخ عالی ان محرم حسن طوس نور الله صرحه در کتاب غیبت  
 گفته است که خبر دادند مرا جاعل از ابو فضل شعبان بن محمد بن محمد بن علی که گفت که تریب  
 سلیمان برده فروش که از فرزندان ابوالیوب انصاری و موالی حضرت امام علی نقی و امام حسن مجتبی  
 گفت که کافور خادم مولایم را طلب نمود و تا آخر قصه را بهمین نحو نقل کرده است و مشهور در ولادت  
 با سعادت آنحضرت مطابق روایات معتبره بسیار است که در شب پانزدهم ماه شعبان  
 سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و در روز نهم ماه رمضان واقع شده است

و از قراین معلوم میشود که در روز اشتباه کرده است چه همان روایت بخندند معتبر دیگر روا  
 شده و در همه نیمه شعبان مذکور است و بعضی ششم شعبان سال دویست و پنجاه و شش گفته اند  
 و این با بویه معتبر است در اکثر این روایات ذکر کرده است از عقیده خادم که آنحضرت در ششم غره  
 ماه رمضان سال دویست و پنجاه و چهار متولد شد و در بعضی از روایات شاذه جمعیم  
 شعبان دویست و پنجاه و هفت وارد شده و در کشف الغم الکامل از شیخ طوسی که از کمال  
 مخالفین است بیست و ششم ماه رمضان دویست و پنجاه و هشت روایت کرده است و این  
 روایات و اقوال همه خلاف شهر است واقع و اشهر قول اول است چنانچه شرح زر کوادر خبر بویه  
 بسند معتبر روایت کرده است از محمد بن عبد الله مطهر که گفت بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری  
 علیه السلام رفتم خدمت حکیمه خاتون دختر حضرت امام محمد تقی علیه السلام و سوال کردم از محبت و کرامت آن  
 و خبر دادم او را از حیرت که مردم را عارض شده است گفت بیست و شش فرمود ای محرم  
 خدا از بین را خالص نمیکند و از محرم که با ناطق است و مملو است دعوات است میکنند و با خواهرانش  
 و تقیه میکنند و بعد از آن امام حسن و امام حسین علیه السلام کرامت در دو برابر نمیشود و این فضیلت  
 که حق تعالی احسان علیه السلام را بسیار ارتمه داده است خدا فرزند آن امام حسین را از آنکه در  
 بر فرزند آن امام حسن و از آنکه از آن مخصوص گفتم با ما است چنانچه فرزند آن مروان را از آنکه در  
 بر فرزند آن موسی علیه السلام و مخصوص بود از آنکه ایشان را با پیغمبر و وصایت هر چند موسی مشهور بود و مروان  
 و فرزند آن مروان همیشه فضیلت دارند بر فرزند آن موسی تا روز قیامت و ناچار است این  
 از حیرت که بشک افشند لایزال طلبان و خالص گردند شعبان کمال تا آنکه مردم را بر خدا محرم نمایند  
 بعد از فرستادن پیغمبران و این حیرت بعد از وفات حضرت عسکری علیه السلام خواهد بود گفت ای خاتون  
 من آیا از آن امام حسن عسکری علیه السلام فرزند ماند بنتم کرد و گفت هرگاه فرزند نماند باشد پس حاجت  
 خدا خواهد بود بعد از او و حال آنکه من خبر دادم تو را که بعد از حسین علیه السلام کرامت در دو  
 برابر خواهد بود و گفت اگر رسیده من مرا خبر ده که ولادت آنحضرت و غیبت او چگونه بود و گفت

البته







تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و بر کنز زمین را بسبب خیر از عدل  
و داد پس حضرت امام حسن علیه السلام مرا او از داد که از غنای فرزند مرا در بر گیر و بسوی خیر و زیاده  
اورا و بختت نزد پدر و زکوار بر دم چون نظرش با حضرت افتاد سلام کرد در آنحضرت حضرت  
اورا از غنای گرفت و در غنای نزد سر آنحضرت و از میکردن بیک از آن مرغان صد از دکه این  
طفل را بردار و محافظت نما و هر چه بد روز یک تبه نزد ما بیاور مرغ آنحضرت گرفت و بسوی ستم  
پرواز کرد و بسایر مرغان از غنای پرواز کرد حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که سپردم تو را بانکه که ما در موی  
با و سپردم و سر را پس ز حبس خاتون گریان شد حضرت فرمود ساکت شو که شیر از غیر سیمان تو بخور  
منور و زود در اورا بسوز تو بر سیکرد انداخته حضرت موسی را با درش بر گردانیدند چنانکه حق تعالی  
فرموده است که پس بر گردانیدم موسی را بسوز تا درش تا دیده مار درش با و روشن کرد و پس حضرت حکم  
گفت پرسیدم که این چه مرغ بود که انجاب با و سپردید فرمود که این روح القدس است که موکل است  
بائمه علیهم السلام که ایشان را امون میگرداند از جانب خدا و از خطای گناه میدارد و ایشان را با علم  
زیانت میدهند با آنکه علوم و معارف تعلیم ایشان میکنند و واقف میگرداند ایشان را از امور غیبت احکام  
الهی و عقوبات ایشان را که حکم مصلحت از ایشان را تربیت مینماید بعلم و حکمت حکیمه خاتون گفت  
که چون چهار روز گذشت حضرت مرا طلبید و چون بخدمت او رفتم دیدم طفل را برابر آنحضرت ایستاده  
گفتم ایستادن این طفل در ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد بیغیران و او صبا  
ایشان هرگاه که نام باشند خلاف اطاعت دیگر نشو و نما میکنند و یکما به ایشان مانند یکسان  
و دیگر نیست و ایشان در شکم مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در  
پنجاهم شیر خوردن منکر فرمان ایشان را امر رند و هر صبح و شام برای ایشان نانک میشوند و حکمت  
گفت که پس پوسته چنین بود که هر چه بد روز یک تبه آنحضرت را میبرد همه مینمودم تا آنکه چند روز قبل  
از وفات حضرت امام حسن آنحضرت را بصورت مرد در شب هر نمودم و شام ختم حضرت امام حسن  
عرض کردم که این مرد گیت که مرا میگرداند از او نشنیدم فرمود که پس حاصل است و خلق نیست  
بعد از من و عنقریب از میان شما میروم و زود باشد که مرا نیابید پس باید سخن او را بشنوی

۸ و امر او را اطاعت نمایند پس بعد از چند روز حضرت امام حسن علیه السلام مرا در حضور خود  
نمود و گفت من چنانچه فرمودم متفرق و متجرب گردیدید و خدا سو کند که من هر صبح و شام او را  
آنحضرت را می بینم و از هر چه سوال نماید مرا خبر میدهد و خدا سو کند که گاه هست که بخوابم و او  
بکنم هنوز سوال نکرده خود را بیدار مینماید و جواب میدهد و گاه هست که مرا امر بر روی میدهد که  
باید از آنحضرت سوال نمایم پس جوابش از جانب آنحضرت بمن میرسد بدون اینکه محرم محبتش  
برسم و سوال کنم و در شب مرا خبر داد بآمدن تو نزد من و امر کرد مرا که حق اینو بگویم و حضرت  
نورانیان محترم عبد الله گوید که خدا سو کند که حکیمه خاتون مرا خبر داد بچیز خند که مطلع نمود از آنها  
احد بغیر خدا پس انتم که گفته اید صدق است و عدل است و از جانب خداست و حق تعالی او را  
مطلع گردانید و من است و خبر خند که دیگر را مطلع نشدند است و بروایت شیخ ابو جعفر طوسی علیه السلام  
منجبه چنینست حکیمه خاتون گفت که حضرت امام حسن علیه السلام کسی خستاد نزد فرزندش که  
سازد ویت و بنیاه و بنی که در غم ایشان زرد ما افکار نما و حضرت را ذکر کرده است تا آنکه حضرت علیه السلام  
گفت که چون آنحضرت برگزینم خسته کرده و ناف بریده و پاک و پاکه یافتیم و چون نزد پدر و زکوارش  
بردم حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و دید که مبارکش پاک شود پس  
دمان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ خود او را نشاند و دست بر کف سر او  
مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدت که پس و آن خدا در تنی هست و گفت اعمد با پس  
الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و زید ان غمنا ان استضعفوا و الارض و بحکمهم  
و بحکمهم الولدین و غمنا انهم لا یرضون و غمنا انهم لا یرضون و غمنا انهم لا یرضون و غمنا انهم لا یرضون  
که زخمه ظاهر فطرت نیست که میخواهم منت گذاریم بر جماعتی که ضعیف گردانیده اند ایشان را  
در زمین و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین و بگردانیم ایشان را و از ایشان زمین و ملکین و  
استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمایم بفرعون و کمان و لشکرهای ایشان از ان کمان  
انچه را حذر میکردند و موافق آن را در دست بگیرد این آنکه درش آنحضرت را بزرگوار او نازل شده است



از بهر دره

برای



و ابوالفضل روایت کرده است که همدردی و شهادت در خشت است و بر جان است  
و در بار کشتن خاکی بسیار و روایت عبد الرحمن بن عوف و انانی کشته است و روایت عبد الله  
بن عمر بن خطاب روایت کرده و در بالا سرش طایفه انداخته اند که این همدرد است و خلیفه خداست  
پس او را استقامت کنید و روایت جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری روایت کرده است که همدردی را خواهر کرد  
و این اثر از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه را است  
مقامه بر حق خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس در خواهر که اندک غیر مردم  
پس امیر ایشان خواهد گفت بیا تا با تو کار کنیم او خواهد گفت نه شما را بگو امیرید ما را بلکه خدا  
این است را اگر امر داشته است و ایضا حافظ ابو نعیم از ابوسعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول  
فرمود که از ما است انکه که ما را میگرداند عیسی مریم پشت سر او و از قیاس جابر روایت کرده است از پیش  
از جابرش که حضرت رسول فرمود که خواهند بود بعد از من خلیفه خند و بعد از آنها امیر چند و بعد از  
آنها پادشاهان جبار خواهند بود پس بیرون آید مردی از اهل بیت فریاد کرد از زمین را از  
عدل چنانچه بر شده باشد از جور و محرومیتش خواجبار بسیار از طرق خودشان در میان  
روایت کرده از جمله آنها از مسند احمد بن حنبل روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا صلی  
علیه و آله فرمود که کشتار میهمان را بکشد که معصوم میشود در امت من در وقت که اشد  
در میان مردم بهم رسیده باشد و زلزلها حادث شده باشد و میکند زمین را از عدل و داد چنانچه  
پیش از این شده باشد از ظلم و جور را بکشد از او ساکنان آسمان و ساکنان زمین قسمت  
سینا میداد در میان مردم بالسویه و میکند حق تعالی و لها را امت محمد را از غنا و بر نیازی و عدل  
انحضرت چندان وسعت میان ایشان بهم رسد که آنحضرت مناد خود را امر فرمود که ندانند  
که گیت که احیاناً بهای داشته باشد پس بخیر از مردم مگر یک مرد پس حضرت فرمود که روز  
خزیه دار و بگو که امیر من حضرت محمد را که بنی مطلب را با جبهه پس خواند و با و گوید که  
که نفس گفت کن و بردار چون بد از خود کند و بیرون آورد پشیمان شود و گوید من حرمی را از

عنه

همه امت محمد صلی الله علیه و آله است که خود را ابا خنیما می نامند از وسعت که همه ایشان را از اوقات است  
پس روایت آن را و قبول نمیکند خیر از آن را پس با و گویند که ما خیر را که عطا کردیم پس عیسی مریم  
پس چنین خواهد بود هشت سال یا هشت سال یا نه سال پس فرمود که خیر نیست در زندگان بعد از  
او و از صحیح مسلم روایت کرده است از ابوسعید خدری که حضرت رسول فرمود که از خلفا شما  
خلیفه خواهد بود که بپشت ما را بپایند و نشمارد از او انصاف صحیح مسلم از ابوسعید و جابر روایت کرده  
عبد الله روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که در آخر الزمان خلیفه خواهد بود که قسمت نماید  
ما را و نشمارد از ما پس عیسی مریم گفت که این محب که در صحیح مسلم روایت شده است  
خبر که در مسند احمد بن حنبل روایت شده است مفصل و مبسوط گردیده است و ایضا پس خود از  
نویان روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از آنکه بعضی را امور آینده را خبر دادند  
فرمودند که پس خواهد آمد خلیفه خدا بعد از من هر گاه بشنوید ظهور او را پس بروید و با او بویست  
نمکنید که او خلیفه خداست محمد و انصاف از ابوسعید خدری روایت کرده است که حضرت رسول فرمود  
فرمود که تنعم خواهند کرد امت من در زمان همدرد تنعم نموده باشند مثل آن که هر که آسمان  
برایشان نیاید و برکتها خود را از زمین نگیرد و چیز از نبات خود را مگر آنکه بویاند و روایت کرده  
فرمود که در امت من خواهد بود همدرد اگر با دشمنان کوفته باشد پس هشت سال و آله سال تنعم خواهند  
کرد در زمان او امت من تنعم نموده باشند مثل آن که هر که بیرون کند زمین خود را و دین خود را و دین خود  
نگذارد از ایشان چیز را او مال ایشان روز سر هم بخندد باشد که مردی که در خیر و کوفت از همدرد عطا  
کن او فرماید برادر او را از ابوسعید روایت کرده است بر او است که همدرد گفت ما عرض کردیم که بعد از  
پیغمبر ما بعد ما بهم رسد پس سوال کردیم از آنحضرت حضرت فرمود که در امت من همدرد خواهد بود بیرون  
خواهد آمد و پنج سال یا هفت سال یا نه سال یا دوازده سال یا بیست و یک سال یا سی و یک سال یا هشتاد و یک سال  
عطا کن آنقدر که تاب برداشتن آن داشته باشد در روز قیامت و ایضا از علقمه بن عبد الله  
روایت کرده است که گفت روزی در رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که جمع از بنو نضیر و بنو نضیر

بسیار از این روایت کرده است که همدردی را خواهر کرد و این اثر از صحیح مسلم از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته طایفه را است

فرو فرستاده  
مقتضی



آمدن چون نظر حضرت را ایشان افتاد دید که بسیار کس بر آید و از کس مبارک است متغیر شد  
 گفتیم که هرگز نه بنیم در روز مبارک تو چیز که باعث گیر باشد شود حضرت فرمود که مالکیت منیم که اختیار  
 کرده است حق را بر ما آفرید و دنیا و بدتر کمال نیست من بعد از فرزند و بر جلد بد که و در انداخته  
 شد و در شهر متفرق خواهند گردید تا آنکه می آیند و چون از جانب شرق حواله ایشان را رسید  
 و طلب خیر نمایند و حق خود را بدین حق دعوت نمایند پس ایشان نیز میزد و غیر قبول نمود  
 ایشان گفتند پس ایشان قتال نمایند تا آنکه غالب شوند پس مردم بدین حق در آیند پس ایشان  
 باین را ضرر نشوند تا آنکه پادشاه را بدین بد در از اهل بیت من که بر گردانند و باین را از شرط  
 و عدالت چنانچه بر شده باشد از خود وستم پس هر که از شما که در آن نماید ایشان را پس  
 بشاید پس ایشان هر چند باید نمود و ایشان خود و یکشد بر و در وقت مجله در باب هر که حضرت  
 همیک خلق فرزند لیکن مخالفان با اعتبار استبعاد از طول عمر انبیا میگویند که مستبعد است  
 که در این زمان طولانی فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حیوة باشد پس مردم که از اخبار  
 وارد شده است که در آن زمان ظاهر خواهد شد و عالم را بر آن عدالت خواهد کرد و بعد از آنکه  
 از ظلم و جور شده باشد شخص از لاله فاطمه است که در آن زمان موجود خواهد شد چنانچه بعد  
 از همین امر که دید که از فاطمه علمای ایشان است در شمع بیج البله غم در ضمن شمع حضرت از خطبه های  
 حضرت امیر که مشتمل است بر ذکر نبرائیه میگوید که این خطبه را معاشر انصاف و کبریا نقل کرده اند  
 و نقلش مستفیض است و در آن الفاظ چند هست که سید رضی ذکر کرده است پس بعد از ذکر این  
 الفاظ میگوید که از جمله آنها اینست که پس نظر کنید با هر یک بی غیر خود اگر ملازم خانه ها شود و  
 نماند پس شما نیز چنین کنید و اگر طلب نصرت و یار کنید از شما پس نصرت نماید و یاری کند  
 ایشان را حق تعالی با خواست خود آنها را خواهد نمود و در از مالکیت پیرم فرزند برترین  
 کبریا که عطا میکند به شما خدایا خدایا بسیار و شهادت در حال که گذارشته باشد  
 آن را بر دوش خود داشت سال تا آنکه بگویند قریش که اگر این از فرزندان فاطمه بود هر آنکه مارا

خواهند رسید  
 برودی

بایشان میگویند  
 انچه را طاعت میکنند

امام

و هم می نمود و می رسند و اوراق حق تعالی بنبرائیه به چاک می کشند تا آنکه بگوید انداختن بر درخت  
 و خورد کرده شده و لعنت کرده شده که به جای افتد شوند گرفته شوند و کشته شوند و مقتت  
 از خدا در کس آنکه گذارنده اند و فرمایند بر منست خلد را بیدار پس بگوید که اگر کسی بگوید که کتبت این  
 مرد که حضرت با و وعده دادند در جوابش گفته می شود که ای امامت پس بگویند که این کتبت که او امام  
 دوازدهم ایشان است و او پس کتبت که امام از حسن است و اما اصحاب پس بگویند  
 که او فاطمیت که متولد خواهد شد در زمان آینده از کتبت و اکنون موجود نیست پس از گفته شود  
 که با خواهد بود از نبرائیه در آن وقت موجود که آنوقت انعام از ایشان بشود در جوابش گفته شود  
 که ای امامت پس رجعت قایلند و میگویند که هرگاه امام منتظرشان ظاهر شود بر خواهد شد  
 بدینا و رنده خواهد نمود و معاشر از نبرائیه و غیر ایشان و آنوقت قطع خواهد کرد و ستر و نای  
 معر را و کور خواهد کرد و دید که بعضی را و برادر خواهد کشید قوم دیگر او انعام خواهد کشید از آن  
 آل محمد متقدمین ایشان و متاخرین ایشان و آن اصحاب پس بگویند که حق تعالی در  
 آخر الزمان مرد را از فرزندان فاطمه علیه السلام را که احوال موجود نیست خلیفه میگردانند و او انعام  
 میکند و زمین را بر آن عدالت میکند چنانچه بر آورده شد و انعام میکند از آنکه  
 و غدا میکند ایشان را شد بدترین عذابها و از کتبت هم میرسد چنانچه وارد شده است این  
 خبر و غیر این از اخبار و اسامی شد اسم رسول خدا است و ظهور او بعد از این خواهد بود  
 که مستول شود بر بسیار از مالک اسلام پادشاه بر از اعقاب نبرائیه و او است سفیر و عدل  
 شده است با و در خبر بیج از فرزندان ابوسفیان بن حرب بن امیه است که امام فاطمه و در او  
 و اشباع او را از نبرائیه و غیر ایشان بقدر خواهد رسانید و در آنوقت میگوید که ای امام  
 بر خواهد آمد و علامات قیامت ظاهر خواهد بود و ظهور خواهد رسید و از آنرا در حق  
 خواهد گردید و تکلیف باطل خواهد شد و قیام احب و نزدنق نبی چنانچه کاتب غریبان طاعت  
 متحقق خواهد گردید و در شمع خطبه دیکو میگوید که شیخ ما ابو عثمان گفته است که این خطبه را ابو عبید  
 ذکر کرده و در آن این زیاده تر هست بروایت بعضی بن محمد از پدر و آن بزرگوارش علیهم السلام که بر دست حضرت فرمود

علم



که اگر از عترت من و طیبان از دست من عظیم ترین مردمند در کوه و دانا ترین مردم اند  
 در بزرگ بدرتر که ما را به پیغمبر که از علم خداست علم ما و حکم خداست حکم ما و از قول صادق  
 و گفتار راست کوشیده ایم ما پس اگر بر در غایت آمار ما را برایت میباید و اگر نمیکند ملک  
 میکرد و از حق ما شمار اید ستار ما با ما است و این حق هر که متابعت نماید از امانت مرید  
 و ملحق میشود با و هر که تاخیر کند و پس نماند از آن غرق میگردد و با بازخواست میشود خون بر من  
 و بسبب میگوید میشود و قلاده بند که از گردنهای شما و یافتن شده است نه شما و با  
 ختم خواهر شده شما پس این ابراهیم میگردد که با ختم میشود نه شما است و است بپدر که  
 ظاهر خواهد شد در آخر زمان و اگر محمد شین برینند که از فرزندان فاطمه علیها السلام است و اصحاب  
 انکار او نمیکند و تصریح کرده اند بزرگوار در گفت خود و اقرار نمودند با و شیوخ ایشان  
 مگر آنکه نزد ما هنوز خلق نشده است و بعد ازین خلق خواهد شد و حاضر آنحضرت را  
 کرده است از کافر الکافه اسمعیل بن عباد با سند متصل به پیغمبر که آنحضرت اگر نمود  
 بعد از او و اینکه از فرزندان حسین علیهم السلام است و ذکر کرد علیه و شما را و این فرمود که نشاء  
 پست نرگشیده و بنزد فاطمه البیاض است و در انبایش که جمیع است و در انبایش که جمیع است  
 در آن رشتن فاطمه است و این همه رشتن ابیغیثه بن قتیبه در کتاب غیر احمد است و این همه  
 تمام شد کلام این ابراهیم و نقل کلام سایر علمای ایشان را این را که گوییش در این و سخن ایشان از  
 چندین وجه باطل است که ایشان بعضی از آنها میشود اول آنکه امور که بر این قاطعه ثابت  
 شده باشد بجز استبعاد نفر آنها نمیتوان نمود چنانچه کفار و مشرکانی را معاد میدهند و بعضی  
 استبعاد که چگونه استخوانها پوسیده و خاک شده و زنده میشوند و بعد از آنکه دلائل قطع  
 و احادیث متواتر بر وجود آنحضرت قایم شده باشد انکی را آن کردن بجز استبعاد از طول  
 حیات بعین صورت است با آنکه مثل این است که در وجود حضرت خضر علیهم السلام قایل شده اند  
 و در عمر حضرت نوح بر پایه اند از اسات قایلند و موافق روایات معتبره خاصه و مترادف با نص  
 بوده است و عمر لقمان بن عابد را سه هزار سال قایل شده اند و عمر ذوال و این القادیر از زمان

او

و جود بسیار

مهر

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زون حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قایل شده اند و عمر حضرت عیسی  
 تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام قایلند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت و در برادرت برید و قریبند  
 تا وقت معلوم شود خروج او دارند و او را از غریب فرماید بر شود و ثانیاً بپدر است میکنند که بعد از او  
 اخبار فریقین بطور او و در و یافتم غیر فرزند حضرت امام حسین علیه السلام که نام او زین العابدین  
 بود و با نفرت که میگویم آنشهر که شما دعوی میکنید که در آخر الزمان موجود خواهد شد باید که البته امام با  
 حیاتی که در اول علیه اخبار طرفین و معترف ایشان است و باید که معصوم باشد زیرا که فایده عدد در تعجب  
 امام است که خفیه ناموس شریعت نماید و حافظ شریعت باشد هرگاه معصیت و خیر او و باشد  
 امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطیر که از او خواهد کرد و او را هرگز پس او امام مطلق خواهد  
 بودند اول و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس بایست که امام بعد از او باشد  
 با امام معصوم و ایضا بر امت واجب است که اطاعت امام میکنند و قول و فعل خاصه حق و عاده او  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم بغیر این است که خدا را و اطاعت کنید رسول الله  
 که همانان امرند و خدا که این است خدا و رسول هم است باید که اطاعت او را از غیر امام باشد  
 معلوم است که حق تعالی امر نمیکند که مردم در همه امور اطاعت بر امر و نهامی میکنند کوفاتش و جاری  
 نباشد پس باید که او را از امر بشارت رسول باشد در انکضا و غنچه و دروغ و کلاه و سهولت او صادر شود  
 و آنرا هم باید که حق تعالی مردم را امر کند بجز منزه که از آنها نمرده است پس او باید اطاعت میکنند  
 باید هم واجب باشد و هم حرام چنانچه خبر از آنکه معصیت برین علم ایشان است و تقیید بر تقیید است که  
 این ایمان دالالت میکند بر عصمت و عدم جواز خفا را و اول الامر و الا لازم میاید که هم امر با طاعتش باشد  
 باشد و هم نه از اطاعت زیرا که اطاعت از محرمات حرام است و اگر اطاعت او در غیر حرام باید نمود  
 پس باید ایشان را امام دیگر باشد که مطلق و مرزوم را از او اخذ کنند پس محتاج بدوام خواهد بود  
 و اگر او هم معصوم نباشد محتاج با امام دیگر خواهند بود پس بایست که لازم آید یا منتهی شود با امام معصوم  
 و ایضا امام امین حق است و درین دنیا مردم هرگاه معصوم نباشد جایز است که در احکام الهیه  
 کند و کسر در احکام الهیه نباشد که فایده اینست خواهد بود بلکه بر امام است خواهد بود و قبول  
 آن امر و الناس بالناس و تنسون انفسکم و انکم تتلون الفاتحه و تعقلون غیر اینها امر میکنند  
 بنیک و فراموش میکنید نفسها خود را با اینکه کتاب خدا را میخواهید آبا عقل را بید و با حاکم این

و خلیفه

شمار



از نبات او لذت خلیج و گامت خود را بر آب و زمین

15

پس باید هر البته آنحضرت باشد و تا انقضای تکلیف باقی باشد زیرا که مکلفین در مرتبه خود محتاجند با امر که حفظ نماید شرع را از تبدیل و تحریف و غیر آنحضرت و فتنه خیز میگردانند و چنانچه واضح گردید پس البته آنحضرت باید تا اتمام و محافظت شرع باشد تا انقضای تکلیف و اینهمه حق است و یقیناً با ارباب الدین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین بغیر آنکه هر که ایمان آورده اند بر سید اعدا و باشند با خدا و حق و راست گوینان و بودن با خیر لازم دارد و وجود اخیر از اینون مضامین قرآن مجید غامض است و شامک جمیع امت و همه زمانهاست با اتفاق امت پس باید که در منبع زمانها صافتر بوده باشد که امت با او باشند بغیر آنکه بعد از او نماند چه بودن با او بعد از تنزیه بر فیه و مثبت است و معلوم است که صادق فرموده مراد نیست و الا لازم آید که هر که یکسان است بگوید تا بعد از او باشد و این با اتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان تا انقضای تکلیف و وجوب متابعت او و اتفاق بعد از طاعت ایام حسن و کرم و عیسی علیه السلام تا انقضای تکلیف معصوم بغیر فرزند بزرگوار آنحضرت نیست پس باید که آنحضرت باشد و تا انقضای تکلیف باقی باشد و اینهمه حق است اما فرموده است اطاعت رسول و اول الامر و اول الامر از حکم اطاعت رسول قتل دارد و چنانچه از سیاق آیه ظاهر میگردد و چون او امری را فرمود و شامک جمیع زمانهاست با اتفاق پس باید که در جمیع زمانها رسول یا کسی که در حکم رسول و اطاعتش شد اطاعت رسول باشد موجود باشد که مردم اطاعت او نمایند و چنین کسی چنانچه باقی میماند باید که البته معصوم باشد و اتفاق غیر حقیر محسن و ابرار و انصار پس کسی را از امت معصوم نیست پس باید که مراد از اول الامر باشد و معنی زمان بعد از رسول تا انقضای تکلیف فایز از ایشان نباشد و چون وفات مبارک آنحضرت بحکم نبوت رسیده پس باید که آنحضرت بعد از او الذریر کوزارش صاحب امر و تا انقضای تکلیف باقی باشد و اینهمه حق است رسول صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر این الفرقین میفرماید که فرمات و کم تعرف الامم زمان مات میته جاهلیه بغیر کسی نبود و امام زمان خود را شناسد کافر و مرکب است مرده است پس این حدیث متواتر باید که در میان زمان مرده باشد که شناختن او باطل از آن کفر و مرکب است و شناختن او بدو شک نیست که سر از جانب خدا منصوب نباشد و اینکس در مسایل و نیز خود با وجودند از شرع باشد شناختن و شناختن او یکسان است و مع ثمره و شناختن او در امر آخرت تیرت نشود چه جائز است شناختن او با شک نیست از کفر و شناختن او باعث کفر شود پس باید که آن امام خلیفه خدا و از



جانب خدا منصوب باشد و باتفاق غیر آن حضرت و آثار اظهارش کبر از امت از جانب خدا  
و بقدر موقعا بر اقامت منصوب نیست بنابر جمیع از منتهی انقضای تعلیف پس باید ایش  
منسوب و اقامت بعد از منتهی انقضای تعلیف ایشان باشند قطع نظر از اخبار که غایب خود را  
کرده اند که انقضای تعلیف تا انقضای علم حق خواهد بود از آنکه در معنی بنابر و مسلم از عبد الله بن عمر  
روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پوسته این چنین برایش است امر در قریش  
خواهر بود و ما دام که دو کسی بقریش باشد و از آنس روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
که پوسته این دین برایت تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان بروند زمین موج  
آمد با انهدش و در معنی سلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسور جابر بن عمر  
که خبره مرا بچیز که شنیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بنوشتم که شنیدم از آن حضرت در روز  
جمعه در پسین که اسیرانک را که گفت پوسته این برایت تا قیامت برپا شود و برایش  
دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و ازین مسلم روایت کرده است از جابر که گفت نادیم  
زقم بنده است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که می گفت که پوسته این دین غرر و غلبه  
و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمودم از قریش اند و بر اوایت دیگر فرمود که  
پوسته امر مردم با ضرر و جاریست ما دام که دوازده مرد و اهل ایشان باشند و غیر اینها از روایات  
که در کتب معتبره ایشان مرقور است و دلالت این اخبار بر مدعا و بر منتهی حق لایقیه اثر عشرت  
متابع بیان نیست و این دلالت بر این تقریر از خواص این رساله و ابداء آن ناشر از قلم طایفه مؤلف  
بر وجه مبسوط تر ازین در کتاب کبر فرموده خواهد شد ان شاء الله تعالی و بیان آن بر وجه مختصر که دیگران  
شعرش نباشد و اندر نیز میتوان نمود که گفته شود که مبدء عیسای حنا بنی یاسر شد البته نام خویش بود  
و عصمت حنا بنی یاسر که دید در اقامت شرط است و باتفاق در میان امت بغیر انتم اثر عشره صلوات الله  
علیهم من و فرست پس باید مبدء از انتم اثر عشره باشد و چون وفات همک ایشان بغیر حنا بن  
احسن مکر میهم کم بقیوت رسیده باید که مبدء از حضرت باشد و ایضا گویم که بدلیل تعلیف است  
شده است که حسن و قبح اشیاء عقلیت و انهم ثابت است که لطف بر حق تعالی واجب  
و وجود لازم باتفاق عقده لطف است و اعلی بحال عباد بر حق تعالی لازم است و باتفاق حقیقت

در بیان این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پوسته این دین برایت تا قیامت برپا شود و برایش دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و ازین مسلم روایت کرده است از جابر که گفت نادیم زقم بنده است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که می گفت که پوسته این دین غرر و غلبه و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمودم از قریش اند و بر اوایت دیگر فرمود که پوسته امر مردم با ضرر و جاریست ما دام که دوازده مرد و اهل ایشان باشند و غیر اینها از روایات که در کتب معتبره ایشان مرقور است و دلالت این اخبار بر مدعا و بر منتهی حق لایقیه اثر عشرت متابع بیان نیست و این دلالت بر این تقریر از خواص این رساله و ابداء آن ناشر از قلم طایفه مؤلف بر وجه مبسوط تر ازین در کتاب کبر فرموده خواهد شد ان شاء الله تعالی و بیان آن بر وجه مختصر که دیگران شعرش نباشد و اندر نیز میتوان نمود که گفته شود که مبدء عیسای حنا بنی یاسر شد البته نام خویش بود و عصمت حنا بنی یاسر که دید در اقامت شرط است و باتفاق در میان امت بغیر انتم اثر عشره صلوات الله علیهم من و فرست پس باید مبدء از انتم اثر عشره باشد و چون وفات همک ایشان بغیر حنا بن احسن مکر میهم کم بقیوت رسیده باید که مبدء از حضرت باشد و ایضا گویم که بدلیل تعلیف است شده است که حسن و قبح اشیاء عقلیت و انهم ثابت است که لطف بر حق تعالی واجب و وجود لازم باتفاق عقده لطف است و اعلی بحال عباد بر حق تعالی لازم است و باتفاق حقیقت

در بیان این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پوسته این دین برایت تا قیامت برپا شود و برایش دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و ازین مسلم روایت کرده است از جابر که گفت نادیم زقم بنده است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که می گفت که پوسته این دین غرر و غلبه و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمودم از قریش اند و بر اوایت دیگر فرمود که پوسته امر مردم با ضرر و جاریست ما دام که دوازده مرد و اهل ایشان باشند و غیر اینها از روایات که در کتب معتبره ایشان مرقور است و دلالت این اخبار بر مدعا و بر منتهی حق لایقیه اثر عشرت متابع بیان نیست و این دلالت بر این تقریر از خواص این رساله و ابداء آن ناشر از قلم طایفه مؤلف بر وجه مبسوط تر ازین در کتاب کبر فرموده خواهد شد ان شاء الله تعالی و بیان آن بر وجه مختصر که دیگران شعرش نباشد و اندر نیز میتوان نمود که گفته شود که مبدء عیسای حنا بنی یاسر شد البته نام خویش بود و عصمت حنا بنی یاسر که دید در اقامت شرط است و باتفاق در میان امت بغیر انتم اثر عشره صلوات الله علیهم من و فرست پس باید مبدء از انتم اثر عشره باشد و چون وفات همک ایشان بغیر حنا بن احسن مکر میهم کم بقیوت رسیده باید که مبدء از حضرت باشد و ایضا گویم که بدلیل تعلیف است شده است که حسن و قبح اشیاء عقلیت و انهم ثابت است که لطف بر حق تعالی واجب و وجود لازم باتفاق عقده لطف است و اعلی بحال عباد بر حق تعالی لازم است و باتفاق حقیقت

عقد صلحت در وجود رئیس و سر کرده است که بخوانم مردم را بسور صید و منع نماید از فرار  
و وجود او اعلی است از برابر عباد و اقرار است مرایش را با طاعت و انقیاد و انهم بدین یک  
قطعیه ثابت شده است که باید که مبدء از منصوص باشد و عصمت مقتضی نفس است و دانسته میشود ازین مبدء  
از جانب خدا و اجماع نام است و اتفاق است واقع است بدانکه غیر حق تعالی و مبدء مبدء  
بعد از آثار اظهارش منصوص نیست پس ازین مقتضات ثابت میگردد وجود حضرت تا انقضای  
تعلیف و اینکه کار بغیر آن حضرت نیست و نخواهد بود و ایضا گویم که بعد از ثبوت اشیاء حق و جمیع  
بامام حنا بنی یاسر که دید و بیون الله تعالی و افع تر نیز خواهد بود که دید چون احکام دین و دنیا را منت نمودیم  
لایم است باید که علم باشد با حکام دین و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرآن از حکم و  
متشابه و مجمل و مفصل و مانع و منسوخ و عام و خاص و جمیع را بخواند و باید عالم جمیع علوم  
باشد و باید که در برابر و شجاعت داشته باشد تا از عهده مجاهده با اعدای دین برآید و باید که  
اعلم امت باشد زیرا که تقدم مقبول بر فائز است و تفصیل جایز بر اناقیع است فقل حنا بنی یاسر  
و تعالی سیفنا بد که اقم نهید بر الحق الحق ان تتبع الحق لا تهتد الا ان تهتد فما لکم لکف حکموت  
غیر آیا که هر آیت میکند مردم را بسور حق نزل و از تر است باینکه او را تا بقیت کنند با انتم که خدا  
فرماید مکر و فکر که او را هدایت کنند و دیگران او را راه نمایند و چگونه جاز باشد و حال آنکه علم سرایه  
تفصیل و کم است و لهذا حق تعالی بآن افضلیت حضرت آدم را بر منتهی علم فرمود و باین سبب  
او را سجود منتهی گردانید و فرمود انزل جلاله فی الارض الخ خلیفه بغیر من قرار میدهم ازین  
خلیفه و جانشین من منتهی از جهت استعداده شریفه که ایشان را عارض شده بود عرض کردند که آیا  
نکر از زمین قرار میدهم که فدا کنند آن و خونهای را حق بریزد و حال آنکه ما تسبیح و تترتیب نمائیم  
بغیر این کار را نایبیده از ما سر نیز جوا است ایشان فرمود که فرمودیم درم بجز که شما بآن علم ندانید  
و بعد از آن حضرت آدم را تعلیم اسماء فرمود و باینکه خطاب نمود که خبر دهم را اسماء اینها و  
و منتهی اعتراف بغیر نمود پس حضرت آدم خطاب شد که تعلیم اسماء بآن این نماید و بعد از آن حضرت  
باین تعلیم نمود خطاب شد که ای فرزندان شما گفتیم که فرمودیم انما یخبر اسماء اینها و اینها پس  
هر عاقل که درین باب نظر نماید باید که سوال منتهی غیر این نبود که با وجود ما آدم را خلیفه گردانید

در بیان این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پوسته این دین برایت تا قیامت برپا شود و برایش دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و ازین مسلم روایت کرده است از جابر که گفت نادیم زقم بنده است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که می گفت که پوسته این دین غرر و غلبه و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمودم از قریش اند و بر اوایت دیگر فرمود که پوسته امر مردم با ضرر و جاریست ما دام که دوازده مرد و اهل ایشان باشند و غیر اینها از روایات که در کتب معتبره ایشان مرقور است و دلالت این اخبار بر مدعا و بر منتهی حق لایقیه اثر عشرت متابع بیان نیست و این دلالت بر این تقریر از خواص این رساله و ابداء آن ناشر از قلم طایفه مؤلف بر وجه مبسوط تر ازین در کتاب کبر فرموده خواهد شد ان شاء الله تعالی و بیان آن بر وجه مختصر که دیگران شعرش نباشد و اندر نیز میتوان نمود که گفته شود که مبدء عیسای حنا بنی یاسر شد البته نام خویش بود و عصمت حنا بنی یاسر که دید در اقامت شرط است و باتفاق در میان امت بغیر انتم اثر عشره صلوات الله علیهم من و فرست پس باید مبدء از انتم اثر عشره باشد و چون وفات همک ایشان بغیر حنا بن احسن مکر میهم کم بقیوت رسیده باید که مبدء از حضرت باشد و ایضا گویم که بدلیل تعلیف است شده است که حسن و قبح اشیاء عقلیت و انهم ثابت است که لطف بر حق تعالی واجب و وجود لازم باتفاق عقده لطف است و اعلی بحال عباد بر حق تعالی لازم است و باتفاق حقیقت

در بیان این که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که پوسته این دین برایت تا قیامت برپا شود و برایش دوازده خلیفه خواهند بود از قریش و ازین مسلم روایت کرده است از جابر که گفت نادیم زقم بنده است رسول خدا صلی الله علیه و آله پس شنیدم که می گفت که پوسته این دین غرر و غلبه و بلند مرتبه است تا دوازده خلیفه و پدرم گفت که فرمودم از قریش اند و بر اوایت دیگر فرمود که پوسته امر مردم با ضرر و جاریست ما دام که دوازده مرد و اهل ایشان باشند و غیر اینها از روایات که در کتب معتبره ایشان مرقور است و دلالت این اخبار بر مدعا و بر منتهی حق لایقیه اثر عشرت متابع بیان نیست و این دلالت بر این تقریر از خواص این رساله و ابداء آن ناشر از قلم طایفه مؤلف بر وجه مبسوط تر ازین در کتاب کبر فرموده خواهد شد ان شاء الله تعالی و بیان آن بر وجه مختصر که دیگران شعرش نباشد و اندر نیز میتوان نمود که گفته شود که مبدء عیسای حنا بنی یاسر شد البته نام خویش بود و عصمت حنا بنی یاسر که دید در اقامت شرط است و باتفاق در میان امت بغیر انتم اثر عشره صلوات الله علیهم من و فرست پس باید مبدء از انتم اثر عشره باشد و چون وفات همک ایشان بغیر حنا بن احسن مکر میهم کم بقیوت رسیده باید که مبدء از حضرت باشد و ایضا گویم که بدلیل تعلیف است شده است که حسن و قبح اشیاء عقلیت و انهم ثابت است که لطف بر حق تعالی واجب و وجود لازم باتفاق عقده لطف است و اعلی بحال عباد بر حق تعالی لازم است و باتفاق حقیقت



تجميع مرجع تجميع و آن قباحت از حکیم علیم و جوابی که آن حق تعالی دفع حرفات آن نمود  
 که او اعلم از شما و معلم شما و از آنجا که امر است و ترجیح او بر شما در حکمت ضرورت پس حالت  
 نمود بر آنکه اعلم ترجیح دارد و دلالت کرد که محبت الهی که خلیفه و جانشین او در زمین باشد باید  
 و آنرا حکم امور باشد و الا اعراض منکره و از حواله بود که با وجود ما چرا او را خلیفه کرده و تمجید  
 دلالت میکند بر آنکه عالم که خلیفه ارض باشد در ملک معصیت نمیشود و ملک نمیکند از او و معصیت  
 سرزند و الا اعراض از حواله بود که اگر چه او اعلم است از او و معصیت سرزند و از ما سر نیز پس  
 از محبت او ترجیح داریم و همچنین حق تعالی علوت از محبت زبانه و علم و قوت بدن از قوم خود  
 برگزیده و باطن ظاهر است از این که آن الله اصطفا و حکیم و زاده بطه قر العظم و الحکم و البصر  
 تقدیم رتبه شما فرموده است پس تورات ازین تعلیم و ازین تعلیم که ایام و نیند انجا غیر که  
 عالمند و انجا غیر که عالم نیستند و هر کس آنکه نماید اندک نام در جمیع صفات کل که باید که از همه  
 اتم است و افضل است چه عرض اصلا از وضع شرایع و انقیاف تکمیل افراد ان نیست و انجا که  
 انقیافین انبار گردانیدن ایشان بسعادت و کفالت و چون امام بنیاست غیر مرشد و غیر  
 استقامت است باید که مثل تدریس در جمیع کلمات علم و عمل از همه در پیش باشد تا این فایده تربیت  
 شود و باتفاق غیر ائمه اثر عشر صلوات الله علیهم احذر از امتیاز جمیع صفات مذکوره نیست  
 از ترعیان که امت پس باید جامع این صفات و اقام ایشان باشند و بعد از منبر علی و آله با انقیاف  
 تکلیف که امت ایشان باشد با آنکه باتفاق ایشان در علم و کفالت بر جمیع اهل عصر خود  
 داشته اند پس ازین که موضوع نبوت که مبدء غیر حق تعالی است که حق تعالی میسر و انکم نمیتواند بود و غیر حق  
 و مبدء و صاحب امر است تا انقضا تکلیف اگر گویند که علت غایت و خفا و ولادت و انقیاف  
 از ناس این مرتبه چه چیز است اولاً اویم که هر گاه دانیم که حق تعالی علیم و حکیم است و کلام  
 او به منوط حکمت و معصیت است ما را نیز رسد در هیچ امر از امور الهیه که از وجه حکمت و معصیت  
 سوال کنیم هر چند بر ما غیر باشد چه باشد که اظهار علت در بعضی امور را بسیار از خلق منکر  
 چنانچه شیخ صدوق مخزن ابویوسف فرمودند و روایت کرده است از عبد الله بن فضال است که

کذا

گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود که بدتر که صاحب این امر را البته غیر خود بود  
 که شک افتد در آن بر مصلح غتم چرا فراتر تو کردم فرمود که ما را اذن داده اند که غلتش برانی  
 شما بیان کنیم گفت عیبت وجه علت در غیبت فقرت بود که همان حکمت که در غیبت میفرماید برانی  
 ایشان بوده است و انجلیت مشکف میشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر علیه السلام بیان  
 نمود حکمت و راجع کردن کثرت ایشان پس و بر پا داشتن دیوار در آنحضرت موسی علیه السلام مگر در وقت  
 جدا شدن از آنکه در آنحضرت از آنکه در غیبت خداوند غیبت خداوند است از آنکه خداوند غیبت  
 حق تعالی و چون دانستیم که خداوند عالم حکیم است باید که تصدیق کنیم با آنکه افعال او همه منوط حکمت  
 هر چند و جبرش بر ما معلوم نباشد و انجلیت اویم که در غیبت خود نشانست چنانچه بعضی از انبیاء  
 با قیاس خوف از اعدا و ولادت ایشان که مقرر واقع شد مانند حضرت ابراهیم علیه السلام که چون سبحان  
 فرود را خبر داده بودند که حضرت یحیی بن زکریا بهم حواله رسید که دین و ملک شما را بر منم اند و فرود آورده  
 که مردان و زنان را از یلید مریضه کنند و پدر حضرت ابراهیم در میان با مادر او مقاربت نمود و حضرت یحیی  
 در غار سر تنده شد و در ترنهای بود و مثل حضرت موسی علیه السلام که چون بنهال نر خبر داده بودند که از  
 اسرائیل که بر من حواله رسید که بسبب مملکت فرعون باشد و فرعون حکم کرد که ایشان را بر سر تیغ  
 و حمل و ولادت حضرت موسی علیه السلام واقع شد چنانچه چون خلفا جور شنیده بودند که حضرت رسول و آله  
 علیهم خبر داده اند که امام دوازدهم ظاهر خواهد شد و عالم را بر آید از حدت خوار کرد و خلفا جور و ستم  
 ظلمه را بر طرف خواهد کرد و شیعیان پوسته انتظار وجود و ظهور او میکشند و ایشان پوسته سواد و خفا  
 این نور میگردند و از محبت حضرت امام عاقل و حضرت امام حسن مکر صلوات الله علیهم را در سر من  
 محبوس گردانیده بودند و پوسته از حمل و ولادت کز سرور خبر میگویند و در مقام تصحیح آن گویند بود  
 حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نموده ولادت با سعادت آنحضرت را از ظلمه و خفا جور مخفی گردانیده  
 دور از شر ظالمان دور گردانیده و چنانچه ولادت قمر زکریا را مستور ساخته بود و جمیع از خواص و مانت  
 مکینه خاتون و غیر او که منتظر افشای در بانه ایشان نبود بر آن ولادت شریف مطلع گردانید و بعد از  
 بر شیعیان و موالیان بلکه مخالفان آثار و اخبار کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و مبرور گردانید  
 چنانچه بسیار از علماء مخالفین در کتب خود ولادت آنحضرت را با کثرت خصوصیت که شیعیه روایت  
 کرده اند نقل کرده اند و از خصوص صریح و اخبار صریحی مترون با حجاز که با اظهار شمس را بسیار  
 قبل از ولادت انجاس از جمیع احوال آنحضرت از اسم و کنیت و ولادت غیبت و سایر خصوصیات

اینست که در غیبت میفرماید  
 پس بگوید



و جزئیات خبر داده بودند و بهمان نحو بوقوع رسید حق را بر عالمیان واضح ساخت  
 و در حیات حضرت امام حسن و بعد از وفات آنحضرت جمیع کثیر از مؤمنان و شیعیان و غیر ایشان را  
 بشرق و غربت انعام شرف گردانید چنانچه تفصیل قصص ایشان در زیر ساله مرقوم خواهد بود و در این  
 از بیضا و سال اتمام غنیمت سفر و زیارت و زیارات انواع منجرات و کرامات  
 ظاهر گردانید تا آنکه حق از انعام روشن گردید و در آنکه شجره شمع قطع گردید و کجاست نهاده و آنکه همگی  
 چنانچه پیغمبران از ترس قوم خود را بسیار غایب میکردند تا وقت ظهور ایشان میشد و ظاهر  
 میکردند که آنحضرت نیز از خوف اعدای غایب گردید تا وقت که خوف زایل گردید و در حقیقت ظاهر گردید  
 و عالم را بر از عدل و داد کند چنانچه این باب و روح الله روحه بسند ما معتبر از زلاله روایت کرده است  
 که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که از زلاله ناچار است  
 از بر ارقام عیسی که از غیر غرض کردم که بچه بیست فرمودند که بیشتر در نفس خود و اشارت فرمودند  
 مبارک خود شکم خود و ایضا از زلاله روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ناچار است  
 از بر ارقام از غیر ترش از قیام خود که تمام مرا فرمود بیشتر نفس خود داشته شدن را و اینضمون نظوق  
 متعدد از رسول خدا و آنکه هر صلوات الله علیه جمیع منقول است و این باب و شیخ طوسی قرین است  
 بسند ما معتبر روایت کرده اند از سید بصیر که گفت فرمودند که بیشتر عمر را بعبودیت و امان بر عیسی  
 بخدمت مولای خود حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پس دیدیم که آنحضرت بدو فرحاک  
 نشسته است و چنانچه خیره کننده است پس بریده در بر کرده است و اما فرزند و اندوه از حسین  
 انورش را هر گردیده است و آنکه اطراف و جوانب و بار بار کس از کرده است و میگردد مانند کبر  
 سوخته که فرزندش مرده باشد و بگوید از سینه من غنیمت تو بر طرف کرده است خواب مرا و آنکه  
 گردانیده است بر فراز امکا که مرده و بوده است از من راحت دل مرا از سینه من غنیمت تو منتقل  
 جمیع و بعد از یک ساخت معصیت مرا بدو مارا بدید که در آنرا و بنفقد آن و بر طرف شدن چنانچه بعد از یکی  
 حاضر شدن جمیع و بعد و بر طرف کرد و جمیع و بعد احسان میکنم باشد که بر آید از دیده  
 و این زمانه که فاش گردد از سینه من از برار مصیبتها و بعد ما که زشته بگو آنکه مثل میشود  
 برای دیده من از مصیبتهای بسیاری که دیدم که در آن حیران میشود و یا بدرد می آید

بسیار

بسیار قطع و عظیم است که بنا و مثل میشود بر این شرف بسیار که نظر میکنم و در این  
 آنها چه بسیار شد و منکر است آنرا و نایبها هر که غلط است غنیمت تو و از این که معجز است  
 بسط تو غیر وقت که در بینم اشک از چشم بر آید یا میترسم این و آن از خود را را بخود را زانوی  
 گذشته بر ما واقع شده است از نظر من مرید و بعین الیقین من است برده میکنم مصیبتها را از دست  
 که از هزار بسیار عظیم قطع و عظیم میشود و همین مصیبتها و بعد ما هر که در غنیمت تو روید و  
 سبب غنیمت و منقطع میشود باعث اندوه من میگردد و سبب که بگوید که پس قتلها را بر او از از  
 در حیرت و سینهها را شکافته شد از فرج آن امر جوانا که حادثه بملک کشنده و کرم که کشت بر خودیم  
 این علامت مکر و عظم و دایمیت که ناگاه بر آنحضرت نازل شده است پس نفسم  
 حق تعالی دیده تو را نگریاند از فرزند بهتر خلق چه حادثه رود که باعث یاریدن اشک  
 دیده مبارکت گردیده و ما تم جعفر را بر او را کرده پس حضرت صادق علیه السلام که گفته اند از  
 بر او بر کشید و فرمود که بدتر از من در صبح این روز نظر کردم در کتاب جبر و ان کتابیت که  
 مشتمل است بر علم منایا و بلدیا و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت که حق تعالی مخصوص گردانیده  
 آن علم محرومان و آنکه بعد از او صلوات الله علیه و عظیم را و ملاحظه نمودم که از آن کتاب که  
 حضرت قائم و غنیمت او را از زلاله در آن غنیمت خواهم نمود و طول عمر او را و بعد از آنکه  
 از زلاله غنیمت او واقع میشود و تولد نمودن شکلهای خود در دلهای ایشان از طول غنیمت او  
 و مرتد شدن و برگشتن ایشان از دین خود و خلع کردن قلاده اسلام از گردنهای خود  
 انقلاده که حق تعالی فرموده است که و کلت انفس ان الزمان طایفه فی غنیمه حضرت جبر و ان  
 او که در دیده ایم طایفه او را میخورد او را با تقدیرات الله و او را با تقدیرات خود و کرم که  
 از خبر و کتابت است پس مرا رفت گرفت و فرزند و اندوه بسیار بر من مستول گردید پس گفتیم  
 باین رسول الله که امر دار ما را و مشرف که کس از منقطع گردانیدن بر بعضی آنچه خود میداند از این امر  
 حضرت فرمود که بدتر که تو بمانی و تقدر فرموده است در قائم ما سبب چه تقدیر فرموده بود در  
 پیغمبر رسول تقدیر نموده است و ولادت او را مثل ولادت موسی و غنیمت او را مثل غنیمت  
 و ایضا و تاخیر او را مثل ایضا و تاخیر حضرت نوح علیه السلام که و گردانیده است غنیمت تو را

کشت بر خودیم

آنچه بوده است  
 خواجه بود

و اما نایب

که مرده است  
 آنکه برشته



دید بر عمر آنحضرت پس فرمودم که یابون رسول الله کشف کن و واقع ساز بر این  
حضرت فرمود که لا ولادت موسی علیه السلام پس بر سر که فرعون چون واقف شد بر اینکه نول ملک  
بر دست اوست امر نمود که کاهنان را حاضر کردند و اینها را نشان دادند که در دست او را بر  
له و اینکه از برای اسرائیل است پس پوئید امر میکرد اعیان بشر که شکها زنانه حامله اسرائیل  
بشکافند تا آنکه در قلب موسی زایم از بیت هزار فرزند ایشان را کشتند و چون حق تعالی  
حفظ نمود نتوانست که او را بقتل آورد و بر او متعذر گردید رسیدن بکشتن او و همچنین بر اسرائیل  
چون واقف شدند بر اینکه نول ملک ایشان و سرگردان و جباران ایشان بر دست قایم  
با ما نصب عداوت نمودند و شمشیر خود را بر دوش خود گذاشتند بر آن کشتن را بمریت رسول  
صلی الله علیه و آله و بر انداختن نول آنحضرت از او طمع رسیدن بقصد قایم علیه السلام و حق تعالی امان  
از آنکه کشف نماید امر او را از برای احدی از طایمان تا آنکه تمام گرداند نور خود را بر چند خواص  
و قایم علیه السلام پس بر سر که بود و نصار اتفاق کردند بر آنکه آنحضرت کشته شود و حق تعالی  
نمود و فرمود که نکشتند او را و بر او زدند و میکشیدند و ایشان را بجهنم است فرست  
قایم علیه السلام پس بر سر که امت انکار آن خواهند نمود پس از ایشان که باشد که بخیر بد است  
گوید که هنوز زامیده نشده است و گویند که گوید که زامیده شد و وفات یافت و گویند که کافر  
شد و بگفتن خود که یازدهم از ما عقیق بود و فرزند زامیده نمید و گویند که از دین بدر رود و بگفتن  
خود که خیم خواهد کشت تا سینه زده یا باله از آن و گویند که محصیت عامر بر روی عالمیان  
باینکه گوید که قایم علیه السلام سخن خواهد گفت در میقتل غیر خود و قایم علیه السلام و اخیر نوح علیه السلام چون  
از حق تعالی طلب نزل عذاب بر قوم خود کرد خدا روح الامین را فرستاد و با همت و ادب فرما  
و گفت ای منیر خدا حق تعالی میفرماید که انعامت افردا من و مذکان منند مملکت مسلم ایشان  
بصا فقه از معا عقیقها خود مگر بعد از آنکه باکید دعوت برایشان کنم و حجت بر ایشان لازم  
پس شود لمن بسور سر کردن و مشقت کشیدن در دعوت محوم خود که فرموده ابرار انوار سیم  
و بکار این دستها را در سر که چون اینها رویند و کامل شوند و بارانند بر تو فرج و خلد فرمود  
بود پس باین خبر بشارت ده آنها را که تابع تو گردیده اند از مؤمنان پس چون در قتل

و قد کشیدند و پیوسته رسیدند و پیوسته ایشان را زکین شدند بعد از آن بسیار نوح از خدا عذبت کرد  
که وعده را بطلان آورد پس خدا او را امر کرد که از آنها فرما بر این درختان بار و کمری بر او نمود کند  
بسور سر کردن و خود نمودن در تبلیغ رسالت را که حجت نمودن بر قوم خود چون این خبر بموس  
رسانید سید نفرا ایشان را فرستادند و گفتند که این نوح دعوت میکند و حق تعالی در وعده خود  
حلف نمیشد پس پوئید حق تعالی در مرتبه که میوه از درختان نرسیده ام میگردد و آنهارا کف درختا  
هفت مرتبه و در مرتبه که بر او از آنها که ایمان آورده بودند مرتبه میشدند تا آنکه جفا دو چند نمزد  
ایشان باقرمانند پس در وقت خدا او را فرمود بسور نوح که درین زمان صبح نور از حق تعالی  
ما جل جبرید است بر او دیده شود و حق خالص گردید و کدورتها از آن مرتفع شد و بر آمدن بر هفت  
او حبش و بند بود اگر من مملکت میکردم کافران را و باقر میکردم انهارا که مرتد شدند بر آیه تعالی  
نموده بودم و وفا نموده بودم بآن وعده سابق که کرده بودم با مؤمنان که خالص گردانیده بودند  
و بکار نرسیدند از قوم تو و چند زده بودند بر ایمان پیغمبر تو و آن وعده آن بود که ایشان را خلیفه  
گردانم در زمین و مملکت گردانم بر ایشان دین ایشان را و بدیل کنم بر ایشان را با اینها  
شود و بنده که بر این بر طرف شدن شد از دلها ایشان پس چگونه میتوانست بود خلیفه را  
و شکن ساختن و خوف را با این بدل کردن با آنچه فرموده است از تعسف یقین انما قر که بد شد  
و بدر طینت ایشان و در شتر نهان ایشان که بیخها را نفاق و ریش که ابر بود و زیر آن که این حاجت  
است تمام میکردند از من شمیم آن بادش هر که فرمودن خالص خواهد داد و وقر که ایشان  
خلیفه گردانم در زمین و دشمنان ایشان را بملک کنم و راجحه این دولت بکشایشان رسید  
هر این طمع در آن خلقت میکردند و نفاق نهان ایشان حکم میشد و در اندک است و امر بر  
خاطر ما را ایشان شکن من میشد و اظهار عداوت با مؤمنان خالص میکردند و با ایشان محاربه  
و مجادله میکردند از برای طلب پادشاهی و متفرق شدن با مردم و بر سر جمل فراموش کردن در دین  
ایشان رفق در میان مؤمنان با این فتنها و جنگها پس بعد از آن حق تعالی فرمود که نوح را  
و همچنین حضرت قایم علیه السلام متفرق خواهد شد از اقام غیبت او تا حق خالص شود و ایمانها از کرب  
و دروغ صاف گردیده شد و هر که طینت او حبش باشد از شیعیان که محمداست در بانه



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

ایشان اینک منافق شوند هرگاه مشاجره کنند خلیفه گردانند و ممکن است ختن و امیر را  
در زمان قائم علیه السلام منت خوار گردید پس خلیفه بن عمر غرض کرد که باین رسول الله تعالی  
کمان میکنند که این که در شان ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شد  
حضرت فرمود که حق تا برایت نغیراید دلها را بصیاد از در چه وقت دین که حق تعالی و رسول  
از این پندیده اند متمکن بود بمانند را نیست در میان است و بر طرف شدن ترس و خوف  
از دلها را ایشان و بر خواستن شک از سینه ها را ایشان در زمان ابوبکر و عمر و عثمان و در زمان  
امیر المومنین علیه السلام بآوردند و از این برکشتم مسلمانان و قهرها سر که بر این خیمه شد در زمان  
ایشان و عمرها و جنگها سر که مشتبه گردید و در دم داخل شد میان کفار و ایشان پس حضرت  
صادق علیه السلام این را از فضیلت اطهار و تاجیه حضرت قائم علیه السلام تلاوت نمودند خیر از او  
استیاس الرسول و ظنوا انهم قد کذبوا جاثم نصرنا بغير حجة و کذبوا و کذبوا  
پس کرد رسولان و کمان کردند که کذب کرده خود بپند خدایند و این که انصراف  
پس حضرت فرمود که و اما خضر علیه السلام پس بدتر که حق سبحانه و تعالی در از نکر اندر عمر او را از برای  
پیغمبر که تقدیر کرده باشد بر او و نه از برای کتابی که فرو فرستد بر او و نه در شریعت تالیف کند  
پیغمبر را که گفته شریعتها پس از او و او بوده اند و نه از برای کتابی که لازم کرد اند بر بندگانش اقتدا و سر  
آن را و نه از برای اطاعت و فرمانبرداری که واجب گردانده باشد بر او بلکه چون حق  
در علم سابق او گفته شده بود که تقدیر خوار بر کرد عمر قائم علیه السلام را آنچه تقدیر خوار بر کرد و دید  
آنکه و آنچه واقع خواهد شد از انکار بندگانش مقدار انحراف در از نکر اینها در از نکر اینها  
عمر منده صالح خضر علیه السلام را که استدلال کنند بآن بر عمر حضرت قائم علیه السلام و قطع کنند بآن حجت  
معاندان را تا اینکه نبوده باشد از برای مردم رجوع و رجوع مولف گوید که از این خبر  
مخبرون باین خبر از حلال و حرام و غیره که کتاب بیان نیست و مخفی ماند که منافق میان اینها  
حیرت دارد و شده و سایر اخبار که دلالت بر پیغمبر حضرت خضر علیه السلام میکنند نیست چه مراد از این خبر  
اینست که حق تعالی عمر حضرت را از نکر اندر کرده در تمام عمر پیغمبر باشد یا در آن عمرش پیغمبر را اما متر با وجود

در آن وقت  
پس حضرت فرمود که و اما خضر علیه السلام پس بدتر که حق سبحانه و تعالی در از نکر اندر عمر او را از برای  
پیغمبر که تقدیر کرده باشد بر او و نه از برای کتابی که فرو فرستد بر او و نه در شریعت تالیف کند  
پیغمبر را که گفته شریعتها پس از او و او بوده اند و نه از برای کتابی که لازم کرد اند بر بندگانش اقتدا و سر  
آن را و نه از برای اطاعت و فرمانبرداری که واجب گردانده باشد بر او بلکه چون حق  
در علم سابق او گفته شده بود که تقدیر خوار بر کرد عمر قائم علیه السلام را آنچه تقدیر خوار بر کرد و دید  
آنکه و آنچه واقع خواهد شد از انکار بندگانش مقدار انحراف در از نکر اینها در از نکر اینها  
عمر منده صالح خضر علیه السلام را که استدلال کنند بآن بر عمر حضرت قائم علیه السلام و قطع کنند بآن حجت  
معاندان را تا اینکه نبوده باشد از برای مردم رجوع و رجوع مولف گوید که از این خبر  
مخبرون باین خبر از حلال و حرام و غیره که کتاب بیان نیست و مخفی ماند که منافق میان اینها  
حیرت دارد و شده و سایر اخبار که دلالت بر پیغمبر حضرت خضر علیه السلام میکنند نیست چه مراد از این خبر  
اینست که حق تعالی عمر حضرت را از نکر اندر کرده در تمام عمر پیغمبر باشد یا در آن عمرش پیغمبر را اما متر با وجود

در آن وقت  
پس حضرت فرمود که و اما خضر علیه السلام پس بدتر که حق سبحانه و تعالی در از نکر اندر عمر او را از برای  
پیغمبر که تقدیر کرده باشد بر او و نه از برای کتابی که فرو فرستد بر او و نه در شریعت تالیف کند  
پیغمبر را که گفته شریعتها پس از او و او بوده اند و نه از برای کتابی که لازم کرد اند بر بندگانش اقتدا و سر  
آن را و نه از برای اطاعت و فرمانبرداری که واجب گردانده باشد بر او بلکه چون حق  
در علم سابق او گفته شده بود که تقدیر خوار بر کرد عمر قائم علیه السلام را آنچه تقدیر خوار بر کرد و دید  
آنکه و آنچه واقع خواهد شد از انکار بندگانش مقدار انحراف در از نکر اینها در از نکر اینها  
عمر منده صالح خضر علیه السلام را که استدلال کنند بآن بر عمر حضرت قائم علیه السلام و قطع کنند بآن حجت  
معاندان را تا اینکه نبوده باشد از برای مردم رجوع و رجوع مولف گوید که از این خبر  
مخبرون باین خبر از حلال و حرام و غیره که کتاب بیان نیست و مخفی ماند که منافق میان اینها  
حیرت دارد و شده و سایر اخبار که دلالت بر پیغمبر حضرت خضر علیه السلام میکنند نیست چه مراد از این خبر  
اینست که حق تعالی عمر حضرت را از نکر اندر کرده در تمام عمر پیغمبر باشد یا در آن عمرش پیغمبر را اما متر با وجود

طاهر برای او مقدّر باشد که در ابتدا از امرش پیغمبر باشد و پیغمبر این بوی سبب معتبر و سبب  
از ابو بصیر که حضرت صادق علیه السلام فرمود که صاحب این امر و لا تش رزید با حق و سبب  
گردید تا آنکه هرگاه بیرون آید نبوده باشد بر ارض در کردن ابو بصیر در روایت دیگر فرمود که سبب  
گردید قائم در جات که نبوده باشد در کردن در بر ارض بر معتبر و سبب معتبر دیگر از حضرت قائم علیه السلام  
روایت کرده است که فرمود که ما نظر میکنیم بشیعیان نزد نیافتن ایشان چهارم از فرزندان مرا  
که طلب مرع کنند و نیاند آن را کفتم چه جهت چنین خواهد شد باین رسول الله فرمود که جهت  
لام ایشان غایب خواهد گردید از ایشان غرض کردم که چه سبب غایب سکود فرمود زیرا که خواه  
باشد بر ارض در کردن ابو بصیر هرگاه فروج بسیف نماید و این مضمون در اخبار مشکوّه و در شده  
و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که محتاج بر سر بر اندرش که حضرت صادق علیه السلام فرمود که  
پس در سر که قائم ما را بقدر خواهد بود که بطول انجامد مرت آن کفتم چرا باین رسول الله فرمود که حق تعالی  
کرده است که البته جابر گردانند از او ستم بر پیغمبران میهم کنم را در غیبتها را ایشان و بدتر که ناچار  
ارسد بر ارض حضرت از آنکه استیفا کند جمیع ثمرها غیبتها را حق تعالی میفرماید اگر بن صفا  
عن طایفه غیر مذکوب خواهیم شد ستمها بر پیغمبر پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است  
خبر طهر بسند معتبر از جابر جعفر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام جعفر علیه السلام عرض کردم  
که کما خواهد بود فروج شما فرمود مبهات مبهات نخواهد بود فروج ما تا آنکه شما غریبال کرده شوید  
پس غریبال کرده شوید پس غریبال کرده شوید تا آنکه برود در دو چرخ و باقر مانده صاف و پاکیزه و ستم  
یکروایت کرده است از عثمان جعفر نور الله فرجه از برای از نکر اینها حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود  
هرگاه منفق و کرد و پنج از فرزندان منم از آنکه پس خدا را بیا و آورد در دنیا خود البته را از نکر  
شمار از اینها احد بر سر که ناچار است مر صاحب این امر را از پیغمبر تا آنکه بر کرد از این امر  
قابل آن بوده است و این مختار است از خانه خدا که البته امتحان میکنند بآن خلیق را و  
نمانند از پیغمبر خلد روایت کرده است که شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که میفرمود الم احب  
الناس ان يقولوا امنا و هم لا یفتنون بغير ايمان کون مردمان اینرا که و الله الله شمشیر بیدار  
گویند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده نخواهند شد پس حضرت عمر فرمود که چیست این ستم

طاهر برای او مقدّر باشد که در ابتدا از امرش پیغمبر باشد و پیغمبر این بوی سبب معتبر و سبب  
از ابو بصیر که حضرت صادق علیه السلام فرمود که صاحب این امر و لا تش رزید با حق و سبب  
گردید تا آنکه هرگاه بیرون آید نبوده باشد بر ارض در کردن ابو بصیر در روایت دیگر فرمود که سبب  
گردید قائم در جات که نبوده باشد در کردن در بر ارض بر معتبر و سبب معتبر دیگر از حضرت قائم علیه السلام  
روایت کرده است که فرمود که ما نظر میکنیم بشیعیان نزد نیافتن ایشان چهارم از فرزندان مرا  
که طلب مرع کنند و نیاند آن را کفتم چه جهت چنین خواهد شد باین رسول الله فرمود که جهت  
لام ایشان غایب خواهد گردید از ایشان غرض کردم که چه سبب غایب سکود فرمود زیرا که خواه  
باشد بر ارض در کردن ابو بصیر هرگاه فروج بسیف نماید و این مضمون در اخبار مشکوّه و در شده  
و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که محتاج بر سر بر اندرش که حضرت صادق علیه السلام فرمود که  
پس در سر که قائم ما را بقدر خواهد بود که بطول انجامد مرت آن کفتم چرا باین رسول الله فرمود که حق تعالی  
کرده است که البته جابر گردانند از او ستم بر پیغمبران میهم کنم را در غیبتها را ایشان و بدتر که ناچار  
ارسد بر ارض حضرت از آنکه استیفا کند جمیع ثمرها غیبتها را حق تعالی میفرماید اگر بن صفا  
عن طایفه غیر مذکوب خواهیم شد ستمها بر پیغمبر پیشینیان را مطابق آنچه واقع شده است  
خبر طهر بسند معتبر از جابر جعفر روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت امام جعفر علیه السلام عرض کردم  
که کما خواهد بود فروج شما فرمود مبهات مبهات نخواهد بود فروج ما تا آنکه شما غریبال کرده شوید  
پس غریبال کرده شوید پس غریبال کرده شوید تا آنکه برود در دو چرخ و باقر مانده صاف و پاکیزه و ستم  
یکروایت کرده است از عثمان جعفر نور الله فرجه از برای از نکر اینها حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود  
هرگاه منفق و کرد و پنج از فرزندان منم از آنکه پس خدا را بیا و آورد در دنیا خود البته را از نکر  
شمار از اینها احد بر سر که ناچار است مر صاحب این امر را از پیغمبر تا آنکه بر کرد از این امر  
قابل آن بوده است و این مختار است از خانه خدا که البته امتحان میکنند بآن خلیق را و  
نمانند از پیغمبر خلد روایت کرده است که شنیدم از حضرت امام رضا علیه السلام که میفرمود الم احب  
الناس ان يقولوا امنا و هم لا یفتنون بغير ايمان کون مردمان اینرا که و الله الله شمشیر بیدار  
گویند ایمان آوردیم و ایشان امتحان کرده نخواهند شد پس حضرت عمر فرمود که چیست این ستم



که حق تعالی فرموده است گفتیم قرار تو شوم نزد ما اینست که مراد گفته در اینست فرمود که امتیاز که  
خواهند شد چنانچه طاهر را امتیاز میکنند پس خالص گردانیده خواهند شد چنانچه طاهر خالص  
میشود و اینست از انبیا و اوصیای و ائمه که حضرت باقر علیه السلام فرمود که بدرستی که شد و دانسته  
شعیه مانند انبیا و اوصیای است که لیس و سوس در آن افتد پس آن را پاک کنند پس باز در آن  
افتد و پاک کنند تا آنکه باقر ماند از آن افتد که ضربان نرساند لیس و سوس بپزد و شمعان ما  
تمیز کرده میشوند و یک امتیاز کرده میشوند حتما آنکه باقر ماند از ایشان طایفه که ضربان  
نرساند گفته و اینست از حدیث دیگر از اصحاب من نهاده روایت کرده است که حضرت امیر المومنین  
صلوات الله علیه فرمود که سوگو کنید یاد میکنم تا آن حد که نفس من در دست قدرت او است که نخواهد  
دیده آنچه را خواهد دید تا آنکه بعضی از شما آب در آن برود و بعضی بپزند و تا آنکه بعضی از شما  
که آب نام نهند و تا آنکه باقر ماند از شما یا فرمود از شیعه من بشمار سر نه که از چشم کشند و آنکه  
در طعام و برایش شامش مرا ورم و آن شامی است که گندم در آنست باشد و آن را پاک و باله  
کند و در محو انبار کند و در آنجا که از افتد که خدا خواهد پس بر سر آن آید و بیند که لیس و سوس در آن  
افتاده پس آن را بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند و باز محو و داغ کند و بگذارد آنچه خدا خواهد پس بر سر  
برگرد و بیند که بعضی از آن لیس و سوس رسیده است پس بیرون آورد و پاکیزه کند و بگذارد و بپزد و بیند  
کند تا آنکه تصفیه از آن باقر ماند که لیس و سوس آن فرزندان زمین شمعانیز کرده میشود تا آنکه باقر ماند  
ملک طایفه که گفته با آنها ضرر رساند و این بابویه و شیخ طوسی و غیره از انبیا و اوصیای علیهم السلام معتبر روایت کرده اند  
از مسطورین معتقد که حضرت صادق علیه السلام فرمود که از مسطورین بدتر کسی که این امر نخواهد آمد و در شما  
مگر بعد از آنکه آمد خدا سو کند که نخواهد آمد تا آنکه تمیز کرده شود نه بخدا سو کند تا آنکه امتیاز کرده شود نه  
خدا سو کند تا آنکه شرف و بخت گردد هر که شرف و بخت میگردد و فیروز و سعادت مند شود که سعادت  
میشود و این مضمون اخبار بسیار وارد شده است و این بابویه بسند معتبر از ابی حمزه و غیره روایت کرده  
از شمس که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چه بسا داشت که حضرت امیر المومنین  
علیه السلام ای امر با مخالفان خود دندان و فلان نفر را بکشد و غیره گفت فرمود که برابر این که

نعمان مرده  
قد برده  
خدا خواهد بود آنچه  
کروان کشیده اند  
بسوی آن

فرمود

خدا عز و جل است که کوثر یلوا العبد بنا الذین کفروا منهم عذابا الیما که زجره خیر نفس  
اینست که اگر از هم جدا شوند بر آنکه عذاب خواهیم کرد آنها عزیز که کافر شدند از ایشان عذاب  
در ذلالت گفتیم مراد از هر صفت از جدا کردن ایشان از یکدیگر فرمود که و دیوهای چندند از مومنان  
که سپرده شده اند در صلبها و قورمز از کافران و پیمان حضرت قائم علیه السلام ظهور خواهد نمود بر کربا آنکه  
بیرون آید و دیوهای و انانها رخسار و نور عالمیان پس هرگاه بیرون آمدند آنها ظهور خواهد نمود و در  
خواهر کردید بر هر که غالب میگردد از دشمنان خدا پس تعلل خواهد رسانید ایشان را مولف گوید  
که ازین اخبار شریفه مقرون با عی از علی بسیار ظاهر گردید که محتاج به بیان نیست و گفته اند در حدیث از فرورد  
مجلس ازین است اینست که هر وقت آنجا بسو طالید گردد واجب است که قتل و قتل و استعمال  
مجموع مخالفان و کفار نماید و حال آنکه در علم این امر گفته است که ازین بسیار از مخالفان و کفار مومنان  
و ابرار هم خواهند رسید و اگر آنها کشته شوند باعث این میشود که آن مومنان موجود شوند و این حدیث  
معتبر است چنانچه غیر نیست و لهذا حق تعالی اعانت حضرت امیر المومنین و آنکه طایفه صلوات الله علیه  
بر انداء دین نمود و عقوبات ایشان را تا خیر انداخت اگر گویند که در وجود کلام غیب فایده نیست  
گویم این سوال بر وجهیست زیرا که هرگاه غیبهها رسول الله از پیغمبران سابق روایات مسلمین  
واقع شده باشد و رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه مرتباً در شوب اسیر طالب در عیاف و در غایت ظاهر  
شدن در مینه از اکثر خلق پنهان شده باشد هر فایده که از وجود و غیبت آنها بود در وجود و غیبت  
انفرت میتوان بود و ما را نیز شد که از این سوال کنیم چنانچه سابق از آن مانع شد و اگر فایده غیر از این باشد  
که شیعیان را در اعتقاد با مامت و وجود آنحضرت و انتظار فرج و ظهور آنحضرت ثوابهای عظیم  
حاصل شود که اینست چنانچه این بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که  
رسول خدا صلوات الله علیه و آنکه فرمود که بهترین اعمال مامت من انتظار فرج است از خدا عز و جل و مروت  
که در حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه رسیده که که امام علیه السلام محبوب تر است نزد خدا فرمود که انتظار فرج  
و طهر در امتیاز از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود غیبت امام دوازدهم

انفرت نیست  
آفتاب نیست



خواهر شد و اینان غیبت او که قایل باشند بامانت و انتظار ظهور آنحضرت کنند بهترند  
هر زمان خواهند بود زیرا که حق تعالی از عقول و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده است که غیبت  
نزد ایشان بمنزله مشهور بوده است و ایشان را بود در آن زمان بمنزله جاعل گردانیده که  
جهاد کنند در پیش و در رسول خدا صلوات الله علیه و آله بشیر ایشانند مخلصان بحق و راست و شعیان  
مانند بصدق و راست و دعوت کنندگان مردمند بسورین خدا در پنهان و آشکار و فرمود که  
انتظار فرج کشیدن اندر کترین فرجه است و این باب و بسند خود از جابر روایت کرده است  
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که مردم را منزه از آنکه غایب شود از ایشان که امام ایشان است  
خوش حال آنها و طویر برای آنکه ثابت بمانند برادر آن زمان بدینکه کمتر ثوابی که برای  
خواب بود آنست که نذر کند بارتقا ایشان را که از بنده گان من بماند و در پیش من زنده  
نمودید بهتر من پس ایشان را بدینکه از بنده گان من بدینکه از بنده گان من زنده  
حقان من از شما قبول میکنم عبادت را و پس از شما عفو میکنم گناهان را از غیر شما و شما را  
مرکز از من و پس و برکت شما با من میفرستم از این که از بنده گان خود و بسبب عفو میکنم بعد از ایشان  
اگر شما عفو کنید هر آنکه عذاب خود را بر ایشان نازل میکرد و ایندم جابر گفت که گفتیم این رسول الله  
چه جز است بهتر کار که مؤمنان در آن نمانند و فرمود زبان در نگاهداشتن و ملازم خانها بود  
و با سنانید متعده از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که انتظار حضرت قائم علیه السلام را  
بمنزله کس است که در زخمیه حضرت قائم علیه السلام با آنحضرت باشد بلکه کس است که در پیش رو  
آنحضرت بنشیند و زنده و جدا کند بلکه بمنزله کس است که در خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله  
از آنحضرت منقولست که هر که ثابت بماند و ولایت را در غیبت قائم مانتقلا با و عطا کند ثواب  
هر آنکه شهید شد شهیدان بدر و واحد و در هر یک و یک نفر فرمود که آنوقت که مردمان منبکند  
نزدیکترین اوقات بعد از آنکه از ایشان زاده است از هر وقت زمانیست که غیبت  
حجت الله را در ایشان ظاهر شود و ایشان را ندانند و حال آنکه ایشان در آن حال عالم  
باینکه محبت الله را باطل نمیکرد و زمین از محبت خالص فراموش و در هیچ وجه و شتم انتظار فرج کشیدن

غیبت

مشایخ عظام  
بنده و معتقد  
آنحضرت روایت  
کرده اند

در هیچ وقت و در هر یک از اوقات غیبت الله بر دشمنانش و نسبت که بایند حجت او را  
و بر ایشان ظاهر شود و محقق که میدانست حق تعالی که دوستان او را شک نمیکردند و اگر میدانست  
که ایشان را شک نمیکردند که در این یک چشم زدن حجت خود را از ایشان غایب نمیکرد و این در  
آنوقت و بگویند بعبیر فرمود که از این تعبیر خوش حال شعیان قائم مانتقلا با و عطا کند ثواب  
میکشند و وقت که ظاهر شود اطاعت او میکنند ایشان را و از اولیا و دوستان خدا از خود فرزند  
نیت و مخزون خواهند گردید و ایضا از این تعبیر روایت که آنحضرت صلات فرمود که طویر را در  
که منت کش شود بماند در غیبت قائم مانتقلا با پس ایشان را بدینکه از بنده گان من بدینکه از بنده گان من زنده  
خدا را تو شوم چیست طویر فرمود که در غیبت در بدینست که از عفو میکنم گناهان را از غیر شما و شما را  
و هم مؤمنان نیست مگر آنکه در خانه او شاورش خوار آن وقت است چنانچه حق تعالی عفو میکند  
طویر لکم و حسن مآب و درین باب احادیث از حدیث صحاح و روایت با آنکه خواهد بود و در آن  
خواهد غایب و خواهد حاضر بسیار است از آنکه از آن لایزال است از عذاب الله و اگر در آن  
آن زمانه بسبب معاصر خلق عذاب الله را ایشان نازل کرد و موافق عذاب بسیار زمین با اهلش بود  
از او در آب غرق شود و چنانچه بسند ما معتبر از ابرار است منقولست که حضرت قائم علیه السلام فرمود  
که اگر ایام برداشته شود از زمین یک ساعت هر آنکه زمین بود در آید با اهلش چنانچه در ایام  
با اهلش و بسند معتبر دیگر فرمود که اگر باقر بماند زمین یک روز از آنکه هر آنکه فرود با اهلش و بر زمین  
عذاب کند حق تعالی ایشان را شد بدین عذابها بدینکه حق تعالی بماند و تقا گردانیده است ما را حجت  
در زمین و ایشان بر این زمین پیوسته در آنکه از آنکه فرود و زمین با ایشان مادام که ما در آن  
ایشانیم پس هرگاه از راه کند حق تعالی که زمین را عذاب کند هر و مملکت که دارند ما را از میان  
پس نسبت بایشان هر آنچه خواهد کرد و از جابر منقولست که بمنزله آنحضرت عرض کردم از عذاب اصحاب  
مردم به پیغمبر و امام فرمود که بر این که عالم باقر بماند بر مملکت خود و این بسبب آنست که حق تعالی بر میدارد  
عذاب از اهل زمین هرگاه در زمین پیغمبر یا امام باشد چنانچه میفرماید و ما کانت لله لیغفرکم  
و آنست فیهم غیر منین نیست که حق تعالی عذاب کند ایشان را در عالم که تو در میان ایشان

در هیچ وقت و در هر یک از اوقات غیبت الله بر دشمنانش و نسبت که بایند حجت او را  
و بر ایشان ظاهر شود و محقق که میدانست حق تعالی که دوستان او را شک نمیکردند و اگر میدانست  
که ایشان را شک نمیکردند که در این یک چشم زدن حجت خود را از ایشان غایب نمیکرد و این در  
آنوقت و بگویند بعبیر فرمود که از این تعبیر خوش حال شعیان قائم مانتقلا با و عطا کند ثواب  
میکشند و وقت که ظاهر شود اطاعت او میکنند ایشان را و از اولیا و دوستان خدا از خود فرزند  
نیت و مخزون خواهند گردید و ایضا از این تعبیر روایت که آنحضرت صلات فرمود که طویر را در  
که منت کش شود بماند در غیبت قائم مانتقلا با پس ایشان را بدینکه از بنده گان من بدینکه از بنده گان من زنده  
خدا را تو شوم چیست طویر فرمود که در غیبت در بدینست که از عفو میکنم گناهان را از غیر شما و شما را  
و هم مؤمنان نیست مگر آنکه در خانه او شاورش خوار آن وقت است چنانچه حق تعالی عفو میکند  
طویر لکم و حسن مآب و درین باب احادیث از حدیث صحاح و روایت با آنکه خواهد بود و در آن  
خواهد غایب و خواهد حاضر بسیار است از آنکه از آن لایزال است از عذاب الله و اگر در آن  
آن زمانه بسبب معاصر خلق عذاب الله را ایشان نازل کرد و موافق عذاب بسیار زمین با اهلش بود  
از او در آب غرق شود و چنانچه بسند ما معتبر از ابرار است منقولست که حضرت قائم علیه السلام فرمود  
که اگر ایام برداشته شود از زمین یک ساعت هر آنکه زمین بود در آید با اهلش چنانچه در ایام  
با اهلش و بسند معتبر دیگر فرمود که اگر باقر بماند زمین یک روز از آنکه هر آنکه فرود با اهلش و بر زمین  
عذاب کند حق تعالی ایشان را شد بدین عذابها بدینکه حق تعالی بماند و تقا گردانیده است ما را حجت  
در زمین و ایشان بر این زمین پیوسته در آنکه از آنکه فرود و زمین با ایشان مادام که ما در آن  
ایشانیم پس هرگاه از راه کند حق تعالی که زمین را عذاب کند هر و مملکت که دارند ما را از میان  
پس نسبت بایشان هر آنچه خواهد کرد و از جابر منقولست که بمنزله آنحضرت عرض کردم از عذاب اصحاب  
مردم به پیغمبر و امام فرمود که بر این که عالم باقر بماند بر مملکت خود و این بسبب آنست که حق تعالی بر میدارد  
عذاب از اهل زمین هرگاه در زمین پیغمبر یا امام باشد چنانچه میفرماید و ما کانت لله لیغفرکم  
و آنست فیهم غیر منین نیست که حق تعالی عذاب کند ایشان را در عالم که تو در میان ایشان

جنت



باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ستاره که مانند برادر آسمان و اهل بیت من  
 اند برادر آسمان من پس هرگاه بپاید ستاره را بر طرف شوند باید اهل آسمان را از آن فرستاد  
 دارند و هرگاه بروند اهل بیت من باید اهل زمین را از آنجا که مانند اهل آسمان و ستاره های معتبر  
 منقولست که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که آیا زمین با قمر مانند برادر است حضرت فرمود  
 که اگر یک است برادر است مانند برادر است و از او منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود  
 عرض کردم که آیا با قمر مانند زمین برادر است فرمود که نه گفت روایت ما رسیده است که اگر سر اهل بیت  
 غنیمت میکنند بر زمینگان فرمود که با قمر مانند و در آن هنگام فرمود و این سخن از حضرت جعفر صادق علیه السلام  
 سوال نمود که آیا زمین از زمین خفا مانند فرمود که اگر خفا مانند زمین از جهت یک طرفه اهل بیت  
 بر آینه فرود و با اهلش و محراب الغنیمت گوید که مذمت حضرت عرض کردم که میتوان بود که در زمین  
 از زمین باشد فرمود که در آن هنگام هر آینه فرو خواهد رفت با اهلش و با یمنهمون روایت است  
 و از سلیمان بن مران اعمش منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که اگر از زمین خود را  
 که حضرت عباس علیه السلام منقولست علیه فرمود که ما ایمان مسلمانان و محبت ما خدا را عالمیان و سائر  
 و بزرگان مؤمنان و اقبایان ایشان و کشتنندگان و سفیدان و دست و پا سفیدان و ما ایمان  
 اهل زمین چنانچه ستاره را مانند برادر آسمان و ما ایمان انان که مانند حق تعالی است  
 آنکه و خلق خود بر زمین مکران او و با آنکه میدارد زمین را از آنکه حرکت و جنبش کند با اهلش  
 ما باران میفرستد و بپوشید رحمت خود را و بیرون میآورد بر کتف زمین را و اگر نباشد این رحمت  
 از ما در زمین هر آینه فرود و با اهلش پس حضرت فرمود که خفا مانده است زمین از روزی که حق تعالی  
 آدم را خلق کرده است از جهت خدا در آن با ظاهر و مشهور یا غایب و مستور و خفا مانند تا قیامت  
 بر آید از جهت خدا در آن و اگر چنین نباشد عبادت کرده نشود خداوند عالمیان سلیمان  
 گوید که مذمت حضرت صادق علیه السلام کردم که چگونه مردم منتفع میشوند از محراب غایت و مستور  
 باشد فرمود که چنانکه منتفع میشوند با قیام هرگاه اهل زمین را بپوشاند و از آنجا که است  
 اهل خلق تمام باشد و خلق را بر خدا محبت باشد که هر کس را چنین کرد که ما را برادر است دعوت کند بجهنم  
 میفرماید که ما رسولان فرستادیم تا خلق را بجهت نبوده باشد و برادر است که خلق را بر خدا محبت غیر از آن

یا آب فرود  
 با اهلش  
 از زمین از  
 و این سخن  
 روایت

نبود که بر آن چنین نکرد که ما را برادر است دعوت کند و شد نیست که بعد از نبی از آن محبت  
 و این را میسر است که این سخن را بگویند چه تمام احکام را بجهت نمایند و عقول و ادیان مختلف است  
 و در این است و نقیض بطریق که اگر بگویند غیر خدا و خلق را محبت و خدا بود که تمام زمین کنند محبت  
 باقیست چنانچه بطریق متعدد از آنکه با هر یک معصومان معصومین منقولست که حضرت امیر المؤمنین  
 صلوات الله علیه بر سر کوفه فرمود که خداوند از پدرش که ناچار است از برادر زمین تو از محراب تو و خلق تو  
 محبت کند ایشان را بدین تو و تعلیم ایشان نماید علم تو را تا آنکه با اهلش شود محبت تو و ما را  
 شود تا بنان اولیا تو بعد از آنکه برای تو فرموده ایشان را با و آن محبت با ظاهر است غیر از  
 با مستور و غایب و خاف و ترسان و مستور رسیدن دشمنان اگر غایب شود از مردم نفس ایشان  
 در حال سکون و در امن ایشان با دشمنان پس برتر که علم و آداب ایشان در دلهای مؤمنان است  
 و آنها علم میکنند پس بعد از کلام چند فرمود خداوند از پدرش که تو خفا نمیکند از زمین چه خود را از حق  
 خلق خود یا ظاهر و مطاع یا خاف و ترسان و پنهان که اطاعت و فرمانبرداری میکنند تا آنکه جنت شود  
 محبت تو و ما را نکرند و ترسان تو و با ساند منکره صحیح و معتبر از کمال من را و غیره که از اهل بیت  
 از اهل بیت منقولست که گفت که حضرت دست مرا گرفتند و بصورتی که از شرف کردند و چون  
 رسیدند آبر و در آنکس شدند پس فرمودند از کمال این دلهای که تو خفا نمیکند آدم که است که در  
 ظروف است و حقایق آله را و بهترین ظروف ظرفیت که هر چه در آن کنند بهتر نگاه دارد و بهترین ظرف  
 دلهای است که حقایق و معرفت آله را بهتر محافظت نمایند پس آنچه میگویم بتو از حفظ من که مثل من خواهی  
 یافت پس کدام طوالت در بیان اصناف طلب کنندگان علم و تقویت و شرف علم و خاتمان و حاصل  
 آن بیان فرمودند پس فرمودند به خفا نماند زمین از قیام تا نبوده از جانب خدا بجهت ما و این  
 و مشهور یا ترسان و پنهان و مستور تا آنکه با اهلش نشود محبت ما و بر این امر و روایت دیگر فرمودند  
 برتر که تو خفا نمیکند از زمین را از قیام تا نبوده بجهت ما تو یا ظاهر و مشهور یا خاف و مستور  
 با اهلش نشود محبت ما تو و بر این و بینه ما تو و از آنجا که منقولست که حضرت صادق علیه السلام  
 فرمود که خدا سوگند که و آنکه داشته است حق تعالی از زمین را از روزی که نفس و آدم نموده است مگر آنکه  
 از آنجا که بوده است که هدایت بیاورد با بسوی خدا و محبت خدا باشد بر زمینگان هر که در و اندر

امام جعفر







تبعه است اوقاف است و میان تعین و مستقیق و مستفید یک نوع ارتباط و تعلق  
 ضرورت تا فهم مقاصد او تواند کرد لهذا حق تعالی بشر را صاحب وجهت گردانیده است  
 با نفس نورانی و عقل روحانی که است و نبوده و بدین حیوانی و قوتی چند شهوات را با او داده است  
 پس با جهت اول او را با عالم مقدسین راه ارتباطی است و جهت ثانیا با هیایم و حیوانات شری  
 دارد و باین سبب او را مورد تکلیف گردانیده و اینها را و نه سایر را بر او از جهت اول و ثانیا  
 و نه و میل ایشان در درجات عالی معیشت گردانیده پس معلوم شد که سبب ثبوت اکثر ایشان  
 بهوالت لغت و تعلق بدین قبیل آن نیستند که بر واسطه که جناب حق با ایشان سخن گوید  
 یا در دل ایشان حقایق و معارف الهی نماید و اگر از غیر جنس ایشان از ملائکه رسولان باشد  
 میفرستد و باز با اعتبار عدم محاسن از ایشان از خدا علم نمیتوانستند نمود و با اعتبار عدم  
 مشاکلت و موافقت سخن ایشان تا غیر تمام در آنها نفوذ نداشتند لهذا حق تعالی معجزان و معانیان و  
 مقدسین را در صورت خلقت بشرا آفرید که از اول مقدس ایشان پیوسته متعلق بملک اعیان  
 باشد و بصورت و اطوار بیرون شبیه خلق باشند و ایشان را امتداد با ادب خویش و تعلق  
 با خلق خود گردانید و بعد از تکمیل تمام ایشان را بر هر حدیث عوالم کالانعام و کالانسان  
 معیشت گردانید که از جهت تقدس و روحانیت از جنس مقدسین از هر تعلیم معارف و حکم و ادب  
 و شرایع نمایند از جهت بشریت و مشاکلت با سایر بنوع خود در ادراک ایشان در امور  
 اما از این جهت که ایشان را حکمت و موفقه حسنیه هدایت نمایند شبیه این واقع است  
 اگر تفرغ مغز را بخواهد که بخواهد آفریده در پیش او میسر دارد و از این جهت با او سخن میگوید که چون  
 از هر صورت جنس خود را بپندارد و بخواهد در آید یا اگر مغز را بخواهد که بخواهد صورت مغز  
 شبیه او میسر آید و خود را در عقب آینه میبیند تا آن را بداند که او را در جنس اینها و او  
 بسبب محاسن و مشاکلت با هر مرغی از حیایم بشرا را بداند نفس ناطقه و قوت عاقله را  
 قلوب ایشان را بعرفت و زبان ایشان را بحکمت گویا میگردانند و بفرمانند که عقل با آن عقلیست که  
 بزوال در هر زمان میکند تا تعیین ایشان را بایده خدا آید و مردم بکلمه عقل نمیتوانند کرد و دلیل بر اینست  
 که عصمت از شرایط نبوت است و آن را بر طینت و غیر علم الغیب که بر آن ظاهر اند  
 پس باید که از جانب خدا منصوب باشند چنانچه منقول است از حدیثی که در حدیث نبوی است

از این جهت که ایشان را حکمت و موفقه حسنیه هدایت نمایند شبیه این واقع است  
 اگر تفرغ مغز را بخواهد که بخواهد آفریده در پیش او میسر دارد و از این جهت با او سخن میگوید که چون  
 از هر صورت جنس خود را بپندارد و بخواهد در آید یا اگر مغز را بخواهد که بخواهد صورت مغز  
 شبیه او میسر آید و خود را در عقب آینه میبیند تا آن را بداند که او را در جنس اینها و او  
 بسبب محاسن و مشاکلت با هر مرغی از حیایم بشرا را بداند نفس ناطقه و قوت عاقله را  
 قلوب ایشان را بعرفت و زبان ایشان را بحکمت گویا میگردانند و بفرمانند که عقل با آن عقلیست که  
 بزوال در هر زمان میکند تا تعیین ایشان را بایده خدا آید و مردم بکلمه عقل نمیتوانند کرد و دلیل بر اینست  
 که عصمت از شرایط نبوت است و آن را بر طینت و غیر علم الغیب که بر آن ظاهر اند  
 پس باید که از جانب خدا منصوب باشند چنانچه منقول است از حدیثی که در حدیث نبوی است

مذکور خواهد شد که از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در حضور و در روز کربلا  
 نمودم که بفرما که دلیل محبت بر اینکه امت را بر خود کام اختیار نمیتوانند کرد و فرمود که اما مرا اختیار کنید  
 کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا اما که مفسد احوال ایشان باشد گفتیم که مصلح مصلح  
 باشد فرمود که چه میدانند که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیمه او خبر ندانند که  
 باشد که کان میکنند که مصلح است و اگر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند بر  
 خود کام تعیین کنند پس فرمود که محبت نماید این مصلح را بر تو بر زبان میگویم که نقل تو را قبول کند  
 بگو که بفرمانند که خدا بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و گناها را برایشان فرو فرستاده  
 و ایشان را مویذ و مویذ و عصمت گردانیده و مظهر هدایت نموده و اختیار صیغه امتداد ایشان  
 مقرر میدانند و موسر و معسر را هم از جمله ایشان اندازید است که با وفور عقل و کمال علم ایشان  
 یکسر را از میان امت اختیار کنند بخوبی عقل خود و برگزیده ایشان منافی ظاهر شود و ایشان  
 کان کنند که از حق موز است گفتیم نه فرمود که موسر کلیج خدا با کمال عقل و علم و نزول و جلال و اعیان قوم  
 و بزرگان است که خود مصلحت خود را اختیار کرد که با خود بطور برادر که هر را موز میسر داشت و مصلحت  
 میسر داشت و از او ظرفی پر شد که منافی بودند چنانچه حال ایشان را بیان فرموده است  
 هرگاه برگزیده خدا را بر اختیار کنند بکمال انصاف امت است و افسد امت ظاهر شود و این  
 باشد بر خمار و برگزیده عوالم ناس که خبر از ما فرستید مردم ندارند و ما بر آن و انصار که بر سر مردم  
 ندانند پس باید کام از جانب کس منصوص شود که عالم انصاری و خفیات امور است دیگر جهت  
 و جهت معلوم شد که گاه خلق را امر چند نافع و سه بکار ایشان باشد و امر چند ضار و جهت  
 فساد ایشان باشد و عقل از ادراک آن امور عاجز باشد لازم است که حق تعالی مقتضای نفس و حکمت  
 از ایشان بخواهد و بیان این سخن است که بشر ظاهر و جویبار است که غرض از خلق عالم و عالمان  
 خفیه از بر خود نیست چه معلوم است که او غیبه بالذات است و در هیچ کلمه بغیر محتاج نیست بلکه غرض  
 که افراد قاطعه خلق را بقال که قاطعه ایشان باشند یا زرد اند و نه آن سرچین خود را خلق و افغان کرده و مصلح  
 خلوقات باقیست و استعداد کالات زیاد دارد و هر است که کمال نوعی و انفرادیست که از هر نوعی  
 میشود و شایسته است که این خول که مردم را بفرمانند که از جانب موعظ موعظه شده باشد و انچه  
 مصلحت تکلیف ایشان و او امر شریک و حواشیها و فتنه و فساد مقرر گردیده که بسبب ترک بگویند

۲۲

از این جهت که ایشان را حکمت و موفقه حسنیه هدایت نمایند شبیه این واقع است  
 اگر تفرغ مغز را بخواهد که بخواهد آفریده در پیش او میسر دارد و از این جهت با او سخن میگوید که چون  
 از هر صورت جنس خود را بپندارد و بخواهد در آید یا اگر مغز را بخواهد که بخواهد صورت مغز  
 شبیه او میسر آید و خود را در عقب آینه میبیند تا آن را بداند که او را در جنس اینها و او  
 بسبب محاسن و مشاکلت با هر مرغی از حیایم بشرا را بداند نفس ناطقه و قوت عاقله را  
 قلوب ایشان را بعرفت و زبان ایشان را بحکمت گویا میگردانند و بفرمانند که عقل با آن عقلیست که  
 بزوال در هر زمان میکند تا تعیین ایشان را بایده خدا آید و مردم بکلمه عقل نمیتوانند کرد و دلیل بر اینست  
 که عصمت از شرایط نبوت است و آن را بر طینت و غیر علم الغیب که بر آن ظاهر اند  
 پس باید که از جانب خدا منصوب باشند چنانچه منقول است از حدیثی که در حدیث نبوی است



کهنه شد و با جور و مشاب کردند و این خون ایشان منزه بالطنع است و مقرر بدین که در امور و  
معاد خود می بیند و با یکدیگر آئینش ایشان منزه است و آئینها باعث منازعات و مشاجرات  
میگردد و نفوس بشر را به اعتبار و اغراض شهوات و لذات را غلبه نماید و امور قبیحه را نظر بر  
لذات است و مستحق مرگ باشد و آنها را بشهوات خود حسی می نمایند و عقول آنها سرگردان و در حیرت  
احاطه بحسن و قبح همه اشیا و خصوصیات ثواب و عقاب هر چه نمیکنند و این امور بدون وعد  
بثواب و وعید بعقاب مستحق عقوبت نیستند و نیز در پس بغیر شخص که از جانب حق تعالی موعید باشد و چون  
وقوع اشیا را بوجوه واسطه یا بوسطه داند و ارشاد و تفهیم خلق نماید و علوم و حکم را بتدریس  
کند و ایشان را از خواسته ها منع نماید و بپایان و وعد و وعید و اجراء حدود و شرائع و احکام  
منع و زجر نماید و بر خیرات و طاعات بران و دفع منازعات ایشان بخور که منجر و وسیع حکم  
نباشد نباید چاره نیست و الا غرض اکثر از تفهیم خلق بعمل آید بلکه قله غارت و ظلم و طغیان  
در میان ایشان بسیار میشود و برود و در یکدیگر را میکشند و فرزند میشوند و این منافع لطف و حکمت  
که برهان ثابت گردیده که حق تعالی با آنها متصف است و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و الشاهد علی  
فصل پنجم از آن میفرماید که چون خداوند عالمیان مردم را با امر خدای تعالی فرموده و انداره  
از بر او امر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از آن حدود و تعزیرات که مقرر  
شد و ایشان نتوانست پس ناجار است که برایشان امیر بکار و که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و  
از تعاقب می نمودن زیرا که اگر چنین نمیگشت هیچ کس لذت و منفعت خود را از بر سر منصف  
که بدین عراید گردد ترک نخواهد کرد و چنانچه طایفه است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا اقیما و ای  
بر ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان  
جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق و ملت از ملل تعیس و تعارض ایشان بدون سرکار  
و رئیس نبوده پس چون جایز باشد که حکم علیم این خلق را اخلا که از او از آن امر که معلوم احوال ایشان  
باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان ایشان بعد از آنکه  
و اقامت بمعوج جماعت در میان ایشان نماید و دفع شرطالم از مظلوم بکند و آئینه اگر از آن  
مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد بر این ملت مندرس شود و درین بر طرف شود و احکام الهی  
متغیر و متبدل گردد و از باب بیخ و ملاحد در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار میکنند و

بشهر

و شبیهها در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه در بینم همه ناقص اند و در جمیع درای  
ایشان اختلاف بسیار است و هر یک بخلاف خود را بر اختیار می نمایند پس اگر نظر از  
برادرین نباشد دین برود و باطل میشود و دیگر درین منزه است که شد با نکه لطف و توفیق واجب است  
و نصب نبی و امام لطف است و مراد از لطف امر است که مختلف را بیک عت نزدیک و از صفت دور  
که بعد از اجاب زرد مثل هرگاه که زید بخانه او بیاید کار خند بکند که رغبت نماید آمدن زید شود  
یا آمدن آن تر شود که چنان بکند که او را جگر کند و ملجا کند یا آمدن لطف عبارت از این امر است  
و لطف که در حق تعالی واجب است بر دو قسم است یک لطفیت که فعلی است و دوم لطیف  
که فعلی است اول مثل آنکه زید بفرستد و امام تعیین کند و دوم مثل آنکه خلق را بفرستد و  
از منکر بماند و اول بر حق تعالی لازم است که بکند و دوم بر او لازم است که زخلق واجب است و اول  
بر آنکه لطف بر حق تعالی واجب است لکن آنکه هرگاه که امر را بخوار کرد و واقع شود و بداند که اگر فتن  
کار را نکند آن امر واقع نخواهد شد و آن کار را نکند ناقص غرض خود خواهد بود و نقص غرض مع  
و غرض فعل و حکمت و چنانچه مکرر ذکر شد معلوم است که غرض حق تعالی تکمیل خلق است و  
تکمیل ایشان چنانچه سابقا بیان شد بدون لطف الهی حاصل نمیشود و لکن پس لطف بر حق تعالی  
واجب است و الا ناقص غرض خود خواهد بود و نقص غرض قیم است و قبح بر حق تعالی جایز نیست  
و بیان اینکه نصب نبی و امام لطف است لکن که حق تعالی شرع قرار داده و احکام مقرر فرموده و  
کلی خلق با امر و نواهی خود پس هرگاه که امر تعیین فرماید که خلق را بحدایت باید و احکام را بر خا  
ایشان نماید خلق اطاعت از معاصر که خود را بحدایت بود و این بجهت عاده معلوم است که هرگاه از  
بر مردم رئیس مرسوم است و باید که رعایا باشند که رعایا را معاندان و قبیح و استیصال تعالیان و نفرت  
و بایر مظلومان و انصاف ایشان از ظالمان بنماید و امور مستحق میگرد و قهر با کون میشود و ظلم و جور  
مرتفع میگردد و بیست عباد سرانجام میریزد و امور دین و دنیا را بآن نظام میباید و هرگاه رئیس جمعی نباشد  
زندگانی ایشان دشوار میشود و قوی ضعیف غالب میگردد و مرج و مزاج و قله غارت و ظلم  
طغیان و فتنه و فساد و ارتکاب معاصی و خروج از تعین سدا در میان مردم شروع میاید و از صلح و دوستی  
و بیفت و نزاع میگردد و این امر است که جمیع عقول بان حکم میکنند و کسی که آن را نماند از آن نیست  
و قبح محال و جواب نیست و محال آن است که بر این امر از آن است که تعیین امام و مقرر لطف است که ظاهر











پس چون دانستند که خدا چه نعمتها بآرامش فرموده و اطاعت ما را بر جميع خلق لازم  
 گردانیده ما گفتیم چه قدر باید از خدا بترسید و از جانب استحقاق چه قدر است بر این نعمتها  
 که با انعام فرموده پس منکر گفتند چه قدر است برکت ما بر این نعمتها بلکه تسبیح و تهلیل  
 و تحمید و توحید و تمجید خدا پس حق تعالی حضرت آدم را خلق فرمود و ما را در ملک او بود و بعد  
 و امر کرد ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از بر این عظمت و بگویم ما که در ملک آدم بودیم و خود  
 و سجود ایشان سجده نمیدادند خدا بود و سجده نکردیم و اطاعت آدم بود چون ما در ملک او بودیم  
 پس چگونه ما افضل از ملائکه باشیم و حال اینکه جميع ملائکه سجده آدم از بر این بزرگواری ما کردند و بعد  
 که چون ما را با اسماء عروج فرمودند جبرئیل را دان و اقامه گفت و گفت یا محمد پس بایست  
 یا با تو ما کنیم من گفتم که یا جبرئیل من تو تقدیم بگویم گفت با زیرا که خدا اینقدر از من بزرگوار  
 تفصیل داده است و تو را بخصوص و جميع خلق تفصیل داده است پس من پیش از این آدم و  
 با من تبارکند و فرمودند پس چون بجای ما نور رسیدیم جبرئیل گفت که پیش رو ما جبرئیل  
 من در اینجا مانم گفتم در چنین جای مرا تنها بگذار جبرئیل گفت که یا محمد این نهایت انداز است  
 که خدا بر این مقرر ساخته است و اگر این حد نرسم با ما فرستاده پس فرود می آید و در راه  
 نور و رسیدیم با جبرئیل که خدا اینچنین است از اعلا در جات ملکوت و ملک پس بنده این رسید که  
 یا محمد تو بنده من و من بنده کار تو ام مرا عبادت کن پس و بر من توکل کن از جميع امور دینی  
 که نور من در میان بنده کان من فرستاده من بسور خلق و محبت من بر جميع خلائق از بر این نور  
 تو بهشت را خلق کرده ام و از بر این خلائق تو جبرئیل را خلق کرده ام و از بر این اسماء تو را  
 منور او احب گردانیده ام و از بر این اسماء ایشان تو است خود را لازم ساخته ام گفتم خدا  
 او و من را من نیستند و رسید که از محمد او بسیار توانا نمایند که بر ساق عرش من نام ایشان  
 نوشته است چون نظر بر عرش کردم و از دانه نور دیدم بر هر نور سطر سبز بود که بر آن  
 نام و صفت از اوصیای من نوشته بود اول ایشان عباس بن علی طالب و اقرایشان مهدی  
 است من گفتم خداوند اینها اوصیای منند بعد از من و از رسید که یا محمد اینها اولیای منند  
 و بگویند که اینها منند و محبتها منند بعد از تو و جميع خلائق و ایشان اوصیای و خلیفای منند

و بهترین خلق منند بعد از تو بفرست و بعد از خود بگویند یا میگویند یا بایست که در من غور و نظر بفرستم  
 و کلمه حق را بایشان بخواند و با خیر ایشان زمین را از دشمنان خود بایست که و او را  
 بر شرق و غرب ساطع گردانم و باد را بسوی او کنم و باران را بسوی او کنم و در دانه نور دیدم  
 اسماء ما را بر او و او را بایشان که خود را بر کتب و منکر را در دانه نور دیدم ما که در من غور و نظر  
 و مصحح خلق بایست که من را بکشند پس گفت یا دشت بر او را ایم کردیم و دوست حق تا روز  
 از دستان من بریزد و در دشت معتبر دیگر ابو القحطیه هر دو حضرت امام رضا علیه السلام  
 با ابو القحطیه هر دو فرمود که چون خدا حضرت آدم را امر داشت و ملائکه او را سجده کردند و او را  
 داخل بهشت گردانید در خاطر خود گذرانید که آیا خلق کرده است خدا را بتر که بهتر از من است  
 خدا دانست آنچه در خاطر او خطور کردند اگر او را که سر منده کن از آدم و نظر کن بسوی عرش  
 چون آدم سر بلند کرد دید که در ساق عرش نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله ع  
 طالب امر المؤمنین و زوجة فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سید اشیان  
 ایمنه پس آدم علیه السلام گفت پروردگار را کیستند اینها حق تعالی فرمود اینها از ذریه است تو اند  
 ایشان بهتر اند از تو و از جميع افرید ما من و اگر ایشان منم بودند نه تو را خلق می کردم و نه  
 بهشت و دوزخ را و نه آسمان و زمین را پس از اینها که نظر حد با سورايش کن که تو را  
 از حور خود بیرون میکنند و از طرق خاصه با سینه مقدده از این عباس بن موسی گفت  
 سوال نمودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا است که حضرت آدم خلق نمود از زیر درخت  
 و بسبب آن توبه اش قبول شد فرمود که سوال کردی محمد و عباس و فاطمه و حسن و حسین صلی الله  
 علیه و آله که البته توبه مرا قبول کن پس حق تعالی توبه اش را قبول کرد و در حدیث دیگر باب نید مقدده  
 او بعد از در و در و مشغول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در شتر که پدرم حضرت آدم چون  
 دید که بر عرش نور نوشته است نام من و نام عباس و فاطمه و حسن و حسین و آلان از ذریه  
 حسین گفت که هر سینه را یا خلق افریده که از من که مرا باشد نزد تو حق تعالی اند اگر او را نیاید  
 آدم اگر صاحبان این نامها را بودند بر این خلق نمی کردم آسمان را و نه زمین را و نه ملک را  
 و نه منبر را و نه تو را از آدم پس چون حضرت آدم را که اول از او صادر شد سوال کرد از خدا







چون صبح شد غریز او را طلبید و از جمیع نباتات و در تنفس حضرت امام حسن علیه السلام  
نمک است از تنفس قول حق و از قفا بجم النور فاجنباکم و از قفا الی فرعون و انتم تقرین  
که امام حسن علیه السلام فرمود که حویدا میفرماید که یاد کنید و قرا که کرد اندم که در بار فرقه که بعضی از  
بعضی جدا بود پس نبات دایم شمار را اینجا و غرق کردم فرعون و قورش را و شما نیز بیکر  
بسور ایشان و ایشان غرق می شد و این در وقت بود که موس علیه السلام بدیدار رسید و حویدا  
و حویدا بسور او که بگویند از آنکه تازه گشتند و حویدا را بگذرانند در خاطر خود یاد و چرا  
که بهتر زندگان نیست و افاده کنند بر جانها خود و ولایت برادر محترم علیه السلام و آل  
طیبین او را علیه السلام و بگویند خداوند ایجا و منزلت ایشان نزد تو سوگند میدهم که ما را  
برادر و زنی که بگذرانند از آنکه از حویدا که آب را بر سر ما مانند زمین سخت خواهد کرد که  
بر و در آن بگذرانند از آنکه گشتند که همیشه بر ما خیر حویدا و در میان از آنکه ما را خوار میگردانند  
فرعون از ترس مرگ که گریختیم و تو میگویند این کلمات را بگویند و بر این دعا سر بایان یا بگذرانید  
نمیدانیم که اگر حویدا کنیم چه بر سر ما خواهد آمد پس طالب نیز بفرموده موس علیه السلام آمد و بر آن  
سوال بود و گفت آن خلیفه که میخواستم از آن عبور کنند چهار فرسخ بود گفت از آنکه خدا  
آیا خدا را امر کرده است که ما این کلمات را بگویم و داخل این آب شویم موس گفت  
گفت قوام میکنم که چنین کنیم گفت پس ایستاد و توحید خدا را فرمود تا زده کرد و بنمید و در آن  
عصا طیبین آل ایشان را در خاطر کرد از آنکه حویدا را فرمود و گفت خداوند ایجا که  
سوگند میدهم که مرا از این آب بگذرانند و آب خود را بر و در آن آب اندک آه از آن  
یا که آب او مانند زمین نرم شد تا با فرخی رسید و باز از آنکه ناخت و برکت پس رو  
بنزد اسرار آمد که گفت اقامت کنید موس را که نیست این دعا مگر طبع در بار برکت و نقل  
در بار جهنم و سبب نازل شدن روزها و جمل گشتند و رضا خدا را بگویند و فرموده که  
و کثیران خدا را بسور اسرار آمد که کردند و گفتند ما میرویم مگر بر و در زمین پس خدا او فرستاد  
بسور موس که زن عصا خود را بر دریا و بگویند خداوند ایجا که حویدا و آل طیبین را و که دریا را  
برابر باشد کفاف چون چنین کرد دریا شکافته شد و زمین دریا تا آخر خلیج پیدا شد و گفت

روی

افتر

داخت شود گفتند زمین دریا را باطل و از دسترسیم که در میان کتب فرورییم پس خدا او فرستاد  
بسور موس که بگویند خداوند ایجا که حویدا و آل طیبین را و بگویند خداوند ایجا که حویدا و آل طیبین را  
چون چنین کرد خداوند عصا را فرستاد تا زمین دریا را خشک کرد و موس گفت از آنکه  
گفتند از آنکه خداوند ایجا که حویدا و آل طیبین را و بگویند خداوند ایجا که حویدا و آل طیبین را  
مواهند خواست که بر اسباط دیگر بشیر کنند و از آنکه گشتیم از آنکه گشتیم و از آنکه گشتیم  
شود اگر هر طبع یک راه جدا میرویم از آنکه گشتیم از آنکه گشتیم و از آنکه گشتیم  
موضع دریا عصا بر و بگوید ایجا که حویدا و آل طیبین را و بگویند خداوند ایجا که حویدا و آل طیبین را  
و الم ما را را دور کرد از ترس و از آنکه بهم رسید و با عصا بر خشک کنید و موس گفت  
شود گفتند هر طبع را با هم میروند و هر یک خواهند دانست که چه بر سر دیگران میگرداند  
عصا را زد و بر کوهها را که در میان راهها با هم آهسته استاده بود و گفت خداوند ایجا که حویدا و  
آل طیبین را حضرت سوال میکنم که طاقها در میان این آبها هم رسد که یکدیگر را بکشند و طاقهای  
کشده در میان این آبها هم رسد که یکدیگر را بکشند و چون همه را خداوند فرعون و قوم  
او را بر آب رسانیدند و داخل دریا شدند و چون آواران ایشان را خداوند ریختند و از آنکه  
خواستند از دریا بیرون روند حویدا را از آنکه در آن آب که ریخت و هموار شد و طاق  
غرق شدند و اصحاب موس ایشان را میدیدند که چگونه غرق شدند پس حویدا خطاب کرد موس را  
که از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله بگویند که هرگاه خدا این نعمتها بر دیگران شفا تمام  
کرد از آنکه گشتیم حویدا و آل او صلوات الله علیهم پس اکنون که شما ایشان را زاده اید و مرا  
ایمان فرار دهید و بسند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه میفرمود که چون حویدا  
حضرت موس علیه السلام را بیعت کرد و او را بر گردید و در بار او شکر گفت و از آنکه  
از فرعون نبات بخشد و الولح و توریته را با و گرامت فرمود گفت بر و در آنکه امام را امر دادی  
بگویم که کسر پیش از من چنین کرد و انداخته حویدا فرمود که از موس بگویند از آنکه حویدا است  
علیه و آله بهتر است نزد من از جمیع ملکه من و جمیع خلق من موس گفت بر و در آنکه حویدا



مع الله عليه وآله نذرت و اگر راست از جمیع خلق تو آیا در آن پیغمبر آن کس که را می راند  
 آن نذر است حق تعالی فرمود که در هر سو می گویند از آن فضل آن محترم رخصت آن پیغمبر آن نذر  
 نذر محترم است بر جمیع پیغمبران و در کار راه گاه آن محترم است از آن آداب آن  
 است پیغمبران آن نذر است نذر است که اگر از آن است آن سبب آن نذر است و آن نذر است  
 و نذر از آن است آن نذر است و در کار راه گاه آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 می گویند از آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 سایر خلق می گویند نذر است بر هر کار راه گاه آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 که از هر سو تو هرگز آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 در هر سو تو هرگز آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 که از هر سو تو هرگز آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 می گویند از آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 با دست هلیا چون بر سر من کرد و می گویند از آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 آن نذر است بر این و شکم ما در آن لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک لا شریک  
 و النعمة لک و الملك لا شریک لک پس می گویند این احادیث را در آن نذر است  
 پس می گویند از آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 گرفته است بر غضب من و غضب من بر غضب من پس می گویند از آن نذر است  
 پس از آنکه مرا دعا کنید و عطا کردم شما پس از آنکه از حق سوال کنید پس از آنکه  
 بنزد من آید که شهادت دهد و حیدانیت من و شهادت دهد که محترم بنده و رسول  
 و صادق است از گفتار خود و حق است در کردار خود و شهادت دهد که عاشق این است  
 برادر و وصی و خلیفه آن حضرت است و این را می گویند اطاعت شما را چنانچه التزم کرده است  
 انظر

اطاعت محترم از شهادت دهد که او با دوستان بر نذر معصوم بود که می گویند نذر  
 و دلایلی محترم را از این نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 گناه او مانند کف دریا بوده باشد پس چون خدا مبعوث کرد از پیغمبر ما محترم بنده و رسول  
 با حضرت و هر فرستاده که ما گفتیم بماند از آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 طور در وقت که ماند اگر در آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 بگویند پس خداوند را که بر هر کار راه گاه آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 و با نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 پیغمبر پس می گویند خداوند را که بر هر کار راه گاه آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 و در احادیث معتبره وارد شده است که در روزی که از نذر است آن نذر است آن نذر است  
 و پیغمبران و سایر خلق باین خوب بیان گرفته که یا من بر هر کار راه گاه آن نذر است  
 و عیالام شما نیست و الا ما ان با دایان از فرزندان اولادان شما نیستند و نذر است  
 و هر که سبقت گرفت باین اقرار و غم نکند که این همان نذر است آن نذر است آن نذر است  
 و اولاد من شدند و هر که قبول و نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 و نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است  
 زمین پس قبول کرد هر که قبول کرد و انکار کرد هر که انکار کرد و چنانچه باید قبول کرد و نذر است  
 علیه السلام تا آنکه خدا را در شکم ما هر حبس کرد تا قبول کرد چنانچه شرط قبول بود و نذر است  
 ما را روایت کرده است که روزی که در عهد پیر عمر بن خطاب حضرت امام زین العابدین صلوات  
 علیه آمد و گفت تو می گوئی که یونس را از شکم ماهی انداختند که و نذر است آن نذر است آن نذر است  
 بر او عرض کردند و توقف کرد در آن حضرت فرمود که این نذر است آن نذر است آن نذر است  
 گفت اگر راست می گوئی علامت بر من است که گفتار خود باین نذر است آن نذر است آن نذر است  
 و عصای بر دیده فرستند و بعد از ساعتی فرمود که چنانچه خود را بکشد می گویند دیدن تو  
 کشودم خود را از کنایه در یابم دیدیم که می گویند نذر است آن نذر است آن نذر است آن نذر است







و بعد از آنکه حق تعالی آن نور را در پشت حضرت آدم علیه السلام جاداد پس از صلب آدم  
کرد اندام صلب نوح و همچنین در اصل صلب هابره از صلب نوح میگرداند تا حق تعالی او را از  
صلب عبدالله بن عبدالمطلب برون آورد و او را پیش از آنکه از پشت پیراهن خشنودی  
بر او پوشانید و برداشته و بر او را از پشت پوشانید و بجا بدایت سرش را با بواج رفعت  
رسانید و در زیر او را جامه معرفت پوشانید و کمر بند محبت بر میان او بست و غلبه معرفت  
و بیم در پاره او کرد و عصا شرفیست بر دست او داد پس و فرمود که از محضر و بسوز مردم و امیر  
ایشان را که بگویند لا اله الا الله محمد رسول الله و بعد از آن پیراهن از پشتش جوهر بود و قاش  
از باقوت و استینهایش از مهر و اید و در دامنش از بلور زرد و زیر بغلهایش از زبرجد و  
کمر بانش از مرجان سرخ و چاک کمر بانش از نور و در کار عالمیان و حق تعالی تو به آدم را از آن  
پیراهن قبول کرد و یوسف را به برکت آن پیراهن بسوز یعقوب برگردانید و یونس را از شکم  
از شکم ماهی نجات داد و برکت آن هر مفسر از محنت خود نجات یافت و نبود آن پیراهن میگردانید  
معا الله علیه و آله و ما ساند متعده از حدیثیست منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
فرمود که بدرستی که حق تعالی خلق کرد و فاطمه و حسن و حسین را پیش از آنکه دنیا را خلق نماید  
بهشت هزار سال عبادت پس در کجا بودید یا رسول الله حضرت فرمود که در پیش عرش بودیم  
و تحمید و تقدیس و تحمید خدا میکردیم گفت چه شال و مانند بودید فرمود که شجر خند بودیم از نور  
چون حق تعالی خواست که صورت ما را خلق نماید ما را نمود بر از نور گردانید و در صلب آدم علیه السلام  
جاداد پس برون آورد ما را بسوز علیها السلام در میان و در میان و بجا رسید نجات  
و نه زما که از آن کفر بود پس که هر چند نه هرگز سبب ایمان آوردن بپاس خداوند میداد  
و که هر چند بایمان نیارودن با شرفیست پس چون ما را صلب عبدالله بن عبدالمطلب را آوردن  
نور را بدو نصف کرد پس نصف را در صلب عبدالله جاداد و نصف دیگر را در صلب

ادام

ابو طالب پس آن نصف که از من بود بسوز حاتم منته منور شد و نصف دیگر بر من نه  
نفت است منقل شد پس منزه آنست بهم رسیدم و می از فاطمه بهم رسید پس تمام نمود نور  
برکت و فاطمه از من بهم رسید پس باز تمام نمود نور بجا برکت و حسن و حسین را نیز  
نصف نور بهم رسید پس نور من را با مان از فرزندان حسین میگرداند تا از وقت  
و اینست با ساند متعده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که حق تعالی  
خلق کرد ما را و فاطمه و حسن و حسین را و نور من را پیش از آنکه خلق کند آدم را در  
بهشت که نه آسمان بود و نه زمین و نه خلقت و نه نور و نه آفتاب و نه ماه و نه بهشت و نه دوزخ  
عباس عم حضرت رسید که چگونه بود اندام او از پیش شما یا رسول الله فرمود که از غم جویم حق  
خواست که ما را خلق نماید که مرا ایجاد نمود و از آن کلام نور را فرید پس سخن دیگر ایجاد نمود پس  
سخن زهره را فرید پس نور را با روح فروغ گردانید پس ما را و حسن و حسین را از پیش  
تسبیح بیستم در دنیا که تسبیح گویند دیگر نبود و بقدرس و با که یاد میکردیم او را در دنیا که تسبیح  
کننده نبود بفرزاد پس چون خدا خواست که سایر خلق را بیا فرزند نور را که تسبیح  
از آن فرید پس عرش از نور منست و نور من از نور خداست و نور من افضل از عرش پس  
برادم ما را شکافت و ملکه را از آن خلق کرد پس ملکه از نور ما بهم رسید و نور ما از نور  
خداست و ما از ملکه افضل است پس شکافت نور خرم فاطمه را و بیا فرید از آن آسمانها  
و زمین را پس آسمانها و زمین از نور فاطمه فرید شدند و نور فاطمه از نور خداست و نور ما  
آسمانها و زمین افضل است پس شکافت نور حسن فرزندم را و بیا فرید از آن آفتاب و ماه  
پس نور فرزندم حسن بهم رسید و نور حسن از نور خداست و از آفتاب و ماه افضل  
پس نور فرزندم حسین را شکافت و از آن نور بهشت و حور العین را فرید پس نور  
العین از نور فرزندم حسین فریده شده اند و نور فرزندم حسین از نور خداست از فرزندم



حسین بهتر است از بهشت و صور العین و بسند معتبره نقولست که از حضرت امام  
جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که در کجا بودید شما پیش از آنکه خدا آسمان و زمین و درخت  
و تاریک را بیا فرزند فرمود که ما شما را میفرستیم از نور در دور عرش الهی و تزیین حق تعالی میفرستیم  
از آنکه خلق نماید خدا آدم را بهریت و پنج هزار سال پس چون حق تعالی آدم را خلق کرد ما را از  
ملک او قرار داد و پیوسته ملک از ایشان هر روز بر وجه پاکیزه نقل می نمود تا حق تعالی محرابی از آن  
و آن را بسوخت که از آنجا و بسند معتبره دیگر از آنحضرت نقولست که محرابی صلوات الله علیه  
و نور بودند نزد خداوند عالمیان پیش از آنکه حق تعالی خلق را ایجاد نماید بدو هزار سال  
پس مملکت چون آن نور را دیدند که را اصداف کنند و از آن ناعار لایع گردیده بودند که فرخ آن  
پس گفتند خداوند از این چه نور است حق تعالی و عرض نمود بسور ایشان که این نور است از نور  
من که از ملک معتبر است و فرشتگان است که با پیغمبر پس از چهار است بنده و رسول فرستاد  
که است پس از آنکه است تحت و خلیفه من و بر ایشان نه بودند هیچکس از خلق را از آن فرستادم  
از آنحضرت در حدیث معتبره دیگر نقولست که حق تعالی احسان نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از  
در سر که خلق کردم تو و عی را نور بر عی و بدن پیش از آنکه خلق کنم آسمانها و زمین و درخت  
و دریا را پس پیوسته تعلیل و تمجید میگفتید و مرا بیکانکه عظمت یاد میکردید پس هر دو روح  
جمع کردم و یکا گردانیدم پس آن روح مرا بپاک و زر کواری و یکانکه یاد میکرد پس آن روح را  
بدو قسمت کردم و هر قسمت را دو قسمت کردم تا محراب و عی و حسن و حسین صلوات  
میهم بهم رسیدند پس خلق کرد حق تعالی فاطمه را از نور تنها روح بدن پس آن روح در مایه  
سار و جوارش شد و در حدیث معتبره از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه نقولست که پیوسته  
شغرد بود در ایفای خود و غیر او احد نبود پس خلق کرد محمد و عی و فاطمه را و بعد از آن  
و روزگار صیغ چیز را را فرید پس ایشان را کواه گرفت بر افریدن آنها و اطاعت  
بر سایر مخلوقات واجب گردانید و امور خلق را بایشان گذاشت و ایشان را

نمیخواهند و از آنجا میمانند مگر بهشت الهی و بسند معتبره از حضرت امام زین العابدین صلوات  
علیه نقولست که حق تعالی محراب و عی و یازده نام از زینت ایشان را از نور عظمت خود افرید پس ایشان  
در نور خود از آن اسمی و قدس میگفتند و عبادت میکردند پیش از آنکه احد را از خلق را بیا فرزند  
و در حدیث معتبره از حضرت صادق صلوات الله علیه نقولست که چون حق تعالی ارواح را افرید و یکی  
ایشان را از خود پس بایشان خطاب نمود که ایست بر درگاه شما پس بول کرد سخن  
گفت رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان فرزندان ایشان صلوات الله علیه و جمیع بودند  
گفتند تو بر درگاه ما پس علم و دین خود را بایشان بیا کرد پس بلکه گفت که ایشان  
خاطلان دین من و علم منند و اینان منند و از خلق من و علوم مرا از ایشان باید سوز  
پس با فرزندان را خطاب نمود که اقرار نماید بر خدا پیر و درگاه و از بر این گروه  
بر درگاه و ولایت و محبت پس گفتند که از درگاه ما اقرار کردیم پس حق تعالی با آنکه فرمود که واه  
باشید پس ملائکه گفتند کوله شدیم که بگویند فرزندان ما ازین غلبه بودیم پس حضرت صادق علیه السلام  
فرمود که و الله که ولایت ما را بر پیغمبران تا کید کردند در مشاق در روز است و در حدیث معتبره  
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقولست که فرمود که نمینده خدا و برادر رسول خدا  
و بسیار تصدیق کننده در روز اول تحقیق که با و ایمان آوردم و تصدیق نمودم در حدیثی که  
هنوز روح آدم بدن را تعلیق نگرفته بود و در امت شما نیز اول کسی که تصدیق او کرد فرمودم  
پس ما هم پیوسته نیز نمکان در اقول و افرود در حدیث معتبره از حضرت صادق علیه السلام نقولست  
حق تعالی چهارده نور را افرید پیش از آنکه سایر خلق را بیا فرزند چهارده هزار سال پس ایشان  
ارواح ما بودند گفتند باین رسول الله که گفتند که چهارده نفر فرمود که عی و فاطمه و حسن  
حسین و نه نام از فرزندان حسین که آفرایشان قایم است که غایب نخواهد شد و بعد  
لذا غایب شدن ظاهر نموده شد و قبال را خواهر گشت و زمین را از هر حور و نسیم

م

بنگانی



پاک خواهر کرد و در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا آسمان بردند خداوند عز و جل را بن و حر کرد که اگر محمد بن  
مطلق شدم بسوزن من مطلق شد بن پس برگزیدم تو را و اشتقاق کردم بر تو نام را از نامهای خود را  
و در هیچ جا مذکور نیستی و من میگویم که تو با من مذکور میشوی پس منم محمود و تو نیز محمد پس در این مطلق  
شدم بر زمین و اختیار کردم از این عالم را و اشتقاق کردم از برادر او را و نام را از نامهای خود را  
پس منم اعیان و دوستی یا محمد خلق کردم تو را و عا و فاطمه و حسن و حسین را اینها نیز جز من  
نور خود و عرفی کردم و ولایت شما را بر آسمانها و زمین و هر که در آنهاست پس هر که قبول کرد  
ولایت شما را از دفر از دفر یافتی نیست و هر که انکار کرد از دفر از دفر یافتی نیست اگر چه  
مرا عبادت کند تا پاره پاره شود یا بگوید داند مشک پوریده پس بیاید نزد من از هر جا که  
ولایت شما هر آینه نیامزم او را و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه  
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که منم بهترین مخلوقات خدا و منم برتر از جبرئیل  
و حاملان عرش و مبعی مملکت مقربان و انبیاء و مرسلان و منم صاحب شفایست و مونس شریفت  
و من و ما او پدر این امتیم هر که ما را بشناسد خدا را شناخته است و هر که ما را انکار کند  
انکار کرده است و از ما هم خواهد رسید در سبط این امت و در سبط جوانان این امت  
حسین و از فرزندان حسین نه نام بهم میرسد که اطاعت ایشان اطاعت نیست و محبت  
محبت محبت نه نام ایشان قایم و عهد ایشان خواهد بود و در حدیث دیگر از ابوذر غفاری  
رضی الله عنه منقولست که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که انکار کرد از اسرافیل  
علیه السلام که منم برتر از آنکه منم سر کرده هست ملک که حامل عرش شد و منم که در صور خوانم  
و منم که از یک سو مملکت را میگردانم و در وجهی یک گفت منم برتر از آنکه منم خدایم و او را  
و رسول او بسوزن منم از این و مرسلان و منم صاحب خفا و قد فها و جدا هم امتی را عبادت کرده  
مگر بدست من و می صدمه خود را بخیر است بنمای مقدس نیز در تعلات که عرض کرد پس

نود بسوزن ایشان که ساکت شوید بغیر اجل خود سوکنید یا میگویم که خلق کرده از خلق را  
که بهتر است از شما گفتند آیا از ما خلق بهتر شد و است و حال آنکه ما را از نور خود خلق کرده  
فرمود که با پس منم فرمود که جای بهار قدرت گشوده شد تا گاه دیدند در جانب است و منم  
نوشته است که لا اله الا الله محمد و عا و فاطمه و حسن و حسین بهترین خلق خدا و منم پس منم  
گفت یزید کار اسوال میکنم از تو بحق ایشان بر تو که مرا خدا شکار در میان خود حق عالم  
فرمود که کردم پس حضرت فرمود که جبرئیل را بلیت است و عا و فاطمه و حسن و حسین را  
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی ما را اول الامر بر تو بودیم که حق تعالی ما را  
شهر و بلند گردانید زیرا که چون آسمانها و زمین را از فرید امر کرد خدا در آنکه اندا کرده  
مرتبه اشهد ان لا اله الا الله و سه مرتبه اشهد ان محمد رسول الله و سه مرتبه اشهد ان علیا  
امیر المؤمنین حق و در احادیث معتبره از آن حضرت منقولست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
و آله در عالم ارواح مبعوث گردانید بر غیر آن که همه ایشان را دعوت نمود بسوزن برادر محمد و  
شیخ طوسی بنده معتبر از ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون  
ما را از آسمان مبعوث کردی که ما را از اینجا بجای بهار نور رفتیم حق تعالی مرا اندا کرد که منم  
تو بنده منم و برادر تو نام پس بر این منم خصوص کن و پس و مرا عبادت کن و پس و مرا  
عبادت کن و پس و بر منم تو کل کن و پس و بر غیر منم اعتماد کن که منم تو را پسندیدم  
بنده و حبیب رسول و پیغمبر منم و برادر تو عا را پسندیدم که خلیفه منم و در گاه قریب منم  
پس دوست محبت منم برندگان منم و پیشوا خلق منم است باو شناخته میشوند دوستان و  
دشمنان منم و باو جدا میشوند دشمنان منم و باو بر می شود دین منم و باو  
محفوظ میگردد و حد و منم و باو جبار میشود احکام منم و بسبب تو را و او را با منم  
او هم میکنم بنده کان و کنیزان منم و باو عا ابا دان میگردد منم خود را بسوزن  
و ملکی و بگری خود و باو آن میگردد منم را از دشمنان خود و میراث میدهد منم را  
خود و باو و کلمه کافران را نیست و کلمه خود را بلند میگردد منم و باو زنده میگردد منم بنده کان







خود کرده ام و بجا خود گذاشته ام ایا اورا گفتم که چگونه اورا نشانی من و حال  
در بر سال یک مرتبه حج بیت المعمور بروم و در اینجا نام سفید بر منست که در آن نام محمد و عی و حسن  
و امامان فرزندان حسین و شیعیان ایشان تا روز قیامت نوشته است و ما پیوسته برای  
برکت دست بر سر ایشان می کشیم پس باز حق تعالی چهل نوع از انواع نور که بنیسه بودند نورهای  
سابق و مخلوقها و بجزیر مار دیگر و محل فرزند و در ایا بارند بسور آسمان چهارم و در اینجا سنگ  
نختر گفتند و صد اما را بسته می شنیدم که گویا در سینه های ایشان سجده بود و ملائکه بر عتبات  
منبع شنبه و در مار آسمانها از ابراز من کشودند پس چه نیک گفت *حق تعالی الصلوة حق تعالی*  
*حق تعالی الصلوة حق تعالی الصلوة* ملائکه گفتند و صد است که بکلیه که متفرقند بجزیر یا میشود و از  
پرسند بصلی و در شکار پس چه نیک گفت *قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة* ملائکه گفتند  
این بر شیعیان علیست که ایشان نماز را چنانچه باید بر پا میدارند تا روز قیامت پس  
ملائکه گفتند در کجا که است برادر خود عی را او چه حال دارد او گفتیم شما اورا میشناسید  
یا میشناسیم اورا و شیعیان اورا و ایشان نور خنده در در و عرش الهی و در بیت المعمور  
نام از نور منست که در آن از نور نوشته است اسم محمد و عی و حسن و حسین و امامان  
حسین و امامها شیعیان ایشان یک بر آنها زیاد میشود و یک کم نمیشود و آن نام بهمانیت  
بر ما گرفته اند و در هر جمعه آن را بر ما میخوانند پس سجده شکر حق تعالی بجا آوردم و در سجده ندا  
حق تعالی من رسیدم که سر خود را بردار و بلند چون سر برداشتم دیدم که آسمانها از بانه شکافته  
شده بود و صفاها از بالا باران شده بود پس بمن نازل رسید که بر یار خود نظر کن خیره  
کردم خانه کعبه را دیدم که در بر آیه بیت المعمور بود که اگر از دست خود چیزی انداختی در روز  
مراقبت پس نازل رسید بمن که از محمد این حرم است و تو بر منم محترم که حرمت حرم از تو است و من  
در زمین منست در آسمان شما و شبهر دایمی پس پروردگار من مرا ندا کرد که با محمد در دست خود  
بکن تا بکبر از آنکه از ساق راست و شش من برزد پس آید شش رخت دست راست  
در پیش داشتم و این را گرفتم و باین دست رخت شد که آب و نور از دست راست بر دانه های من  
که باین آب روز خود را بشو تا آنکه خون از او در عظمت و جلال مرا است هر دانه را یک و شش

بگوید

پس دست راست و دست چپ خود را تا من می بشو و میخوابم و سوره خود که در هر یک روز از  
که در دست تو باشد سر و پا را بخود را تا کعبه من تا سحر سر را بر آنست که بخوابم دست چپ من  
کشم و برکت خود بر تو فرو فرستم و تا سحر پا بر آنست که بخوابم تو را یکی از خدایان بر من که کسی  
پیش از تو یا بر آنجا نرفته باشد و بعد از تو سر را بر آن جا بخوابم که رخت افرو بود و گفت از آن  
و حضور نماز که بر دست آنحضرت مقرر کردند پس حق تعالی ندا کرد که یا محمد رو باینست و باینست که بخواب  
تو است و بعد جدا باینست که یا محمد رو باینست که یا محمد رو باینست که یا محمد رو باینست که یا محمد  
از آنکه بکنند زیرا که مجایها منست مجاب بود و هر مرتبه که آنحضرت بیدار میگشت منست که حق  
میکرد و چون سه مجاب را نظر کرد بدر میاب از دریا مار نور رسید چون دو یکسر گفتند  
و یکور را نظر کرد بدر میاب از دریا مار نور رسید و چون دو یکسر گفتند و مجاب ششم و هفتم را نظر کرد  
دیگر از دریا مار نور رسید و باینست که سبکگیر افتاد را باینست که بگویند و دعا بخوانند پس و سوره  
باینست که بگویند و دعا بخوانند پس دو یکسر دیگر بگویند و دعا بخوانند پس چون حضرت شایع گردید  
از بیکر و افتاد حق تعالی صمد با کفرت خطاب فرمود که اکنون بتمام قرآن و صافات سوره پس تمام  
مرا بر حضرت گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باینست که اول سوره بسم الله میفرمود پس فرمود  
آنحضرت که مرا بعد کن پس حضرت گفت که هر شترت لعین و در خانه خود گفت که مرا حق تعالی  
فرمود که یا محمد چون بار دیگر نام مرا بر چون از خود چیزی را بگذراند بگویند یا دیگر گفت که  
الرحیم تا آنکه بالهام حق تعالی سوره صدر را نام کرد و چون و الا الضالین گفت حضرت در خاطر خود  
گفت که هر شترت لعین شکر ای حق تعالی خطاب کرد که یا محمد چون قرآن را قطع کرد در حدیث بار  
دیگر نام مرا یاد کن پس بار دیگر گفت بسم الله الرحمن الرحیم و باینست که اول سوره بسم الله میفرمود  
پس حق تعالی که فرمود که سوره قل هو الله احد را بخوان چنانچه بر تو فرستادم که آن سوره شکر است  
بر نعمت و صفت من و نسبت من با خلق من چون سوره تو حید را خواندم ندا فرمود که در این عظمت  
من شکر و دستها را بر سر از زانو بگذارد و نظر کن عرش من چون چنین کردم نور از زانو عرش  
و جلال منست که در هر شش شدم و بالهام الهی گفتیم سبحان ربی اعظم و بجزیره یغریا که یاد کنیم



فرستاد

سوره انا انزلناه بود و چون نماز معراج در وقت بود باین سبب در وقت اول نیت و بعد از آن  
و این نماز بود و اول نماز بود که بر آن گفت و واجب شد مؤلف کند که آنچه در اول حدیث مذکور شد  
که در آسمان سیم حق تعالی محاسب بر آن حضرت فرستاد و بعد از آن فرمود که پس حضرت ادر آن نشانند  
و بردند با سمان اول ظاهرش آنست که مراد اول بعد از نشستن محاسب است که آسمان چهارم  
باشد بقرینه آنکه در حدیث همین چهار آسمان مذکور است تا بحجب و در شرح مکتب در شرح حدیث  
که حق تعالی هفت مرتبه پیغمبرش را با آسمان بالا برد در مرتبه اول برت بر او فرستاد و در دوم  
فرض خود را بهر تعلیم او نمود و در سیم محاسب از نور بر او فرستاد تا فرو ببارین شکی منقطع است  
لیکن اشکال دیگر متوجه میشود که تعلیم نماز در مرتبه سیم شد و دفعش باین نوعیست که اختصاص فرض  
بغیر نماز دیم یا دیم که تعلیمش در مرتبه دیم و در جوش در مرتبه سیم شده باشد و آنچه معلوم میشود این  
عبارت پسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرت فرمود که خبر از محمد  
خوایده بودم که ناگاه خبر بدیدم باینکه او را فرستادم چون بیدار شدم کس را ندیدم و چون بخواب رفتم  
و بیکبار مرا فرستاد چون بیدار شدم است مرا گرفت و مرا از کمر کشید و مانند آسمان فرستاد  
و یک چشم زدن دیدم که در مکان دیکم گفت بیدار شد که باینکه گفتیم نه گفت این است آفتاب است  
که چشم فرستاد باینجا خواره شد پس خبر بدیدم که است سبابه را در لوش راست گذاشت و اذان  
خواند و ما گفت و در اذان و اقامه حق تعالی خیر العلم اقامه را داد و ما گفت و در آنوقت دو مرتبه قد  
قامت القلوة گفت چون فارغ شد نور از آسمان ساطع شد و بآن نور قبر ما بر مغبرین شکافت  
شد و از هر طرف لشکر گویان بسور بیت المقدس پس چهار هزار و چهار صد و چهارده  
پیغمبر جمع شدند و صف کشیدند و خبر بدیدم که مرا گرفت و پیش داشت و گفت هر چه نماز  
با پیغمبران که بر اذان تولد و تو خاتم اینان و خاتم اول است از مغنوم چون باین است خود  
نظر کردم هر یک از پیغمبران خلیل دیدم که دو قلعه سبز پوشیده بود و در جانب راستش دو ملک و در چپ  
چپش دو ملک ایستاده بودند و چون باین چپ خود نظر کردم برادر و و صخر خود میابن بر  
دیدم که دو قلعه سفید پوشیده بود و از هر طرفش دو ملک ایستاده بودند و چون از آن دیدم



بسیار شد و شدم و چون از نماز فارغ شدم نزد ابراهیم علیه السلام رفتم و با من مصافحه نمود و دست مرا  
 بر دودست خود گرفت و گفت مرا جباری شایسته و فرزاده شده در زمان شایسته پس  
 بنم ای طلب امد و ابراهیم بدو دست راست را داد و گفت و مصافحه کرد و گفت مرا جباری شایسته  
 شایسته و وقت شایسته و چون صبح شد مرا در راه دید و ابراهیم بودیم و هیچ تعجب نداشتیم بودیم  
 و این باویم از این عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با اسنان روید  
 جبرئیل انحضرت را خبر رسانید که آن را نور میگفتند چنانچه در قرآن فرموده است خلق الله نوراً  
 و چون بآن نرسیدند جبرئیل گفت عبور کن یا برکت خدا که حق تعالی دیده تو را منور گردانیده و  
 نور آگشوده است و این نهیست که احدی از پیش تو عبور نکرده است نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل  
 هر روز یک مرتبه من درین راه فرو میروم و بیرون میروم و باها خود را مرافقت کنم و از هر نقطه که از زبان  
 میرسد حق تعالی ملک مقرب خلق مینماید که از دست برآورد و اندک و چهل هزار زبان دارد و هر  
 بلغتر سخن بگوید که الله گفت و یکران را خفیه میزند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله از اینجاست که با جبار  
 رسید و آنها با نضد مجانبند که از هر مجانب تا جبار و دیگران بعد از آن راه است پس جبرئیل گفت  
 بر او از حضرت فرمود که از جبرئیل جواب بفرماید که گفت این مکان نمیتوانم که نشستم و بر  
 دیگر اگر بعد یک بند انگشت بیشتر ایم میسوزم پس حضرت بر پیشانی او خیمه خدا افراشت تا  
 حق تعالی ندانند که من محمود و توبیخ نام تو را از نام خود اشتقاق کردم هر که با تو و صد کند محبت و  
 متابعت مرا با او و صد میکند بطف و رحمت و هر که از تو قطع کند از او قطع مینماید بطف و رحمت  
 خود را فرود بسوزند کافران و خبیثان را بگو امنت من تو را و من هیچ پیغمبر ندارم  
 مگر آنکه بر او وزیر مقرر ساخته ام و تو رسول من و جبار وزیر تو است و شیخ طوسی رحمه الله علیه  
 این عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی مرا بفضیلت  
 و عطا کرد مرا کلمات جامع دار و عطا را معلوم جامع دارد و مرا پیغمبر گردانید و او را وزیر گردانید  
 و من کوثر بخشید و با او سلیمان بخشید و بن و عطا کرد و با او ابراهیم عطا کرد و مرا با اسنان

برد و در مار اسمان و مجابها را بر او گشود و او بسور مضطر نظر کند و من بسور از غیر میگردانم  
 رسول صلی الله علیه و آله را بستی من گفتم بدو را درم فدا تو باد چرا که میگویم میگفت بر سر عیسی  
 سخن حق تعالی با من گفت این بود که فرمود که اگر منظر کنیز بر خود چون نظر کردم دیدم که جبار پیش  
 شده و در مار اسمان گشوده شده و عطا دیدم که سر بسور آسمان بلند کرد و بسور مضطر نظر  
 پس عطا با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگار فرمایند سخن گفتیم با رسول صلی الله علیه و آله  
 تو گفت فرمود که حق تعالی فرمود که اگر منظر کنیز را دیدم منظر کنیز تو و وزیر تو و خلیفه بعد از تو را  
 کن او را که اینک سخن تو را میگویند پس منظر کنیزها را که در خدمت پروردگار خود استاده بودم  
 فرمود پس گفتم و عطا جواب گفت که قبول کردم و اطاعت نمودم پس حق تعالی امر کرد که هر که بر عطا  
 سلام کند و همه را سلام کند و همه را در خدمت او بماند و عطا را سلام کند و عطا را در خدمت او بماند  
 عطا را سلام کند و او بهیچ کس را سلام نکند اسنان که شتم مگر آنکه مرا تنهت و عطا را بماند گفتم  
 عطا با من گفتند که یا محمد خداوندی که تو را بر سر فرستاده است سوگند که من در هر جمیع ملک که رفتم  
 بانه حق تعالی بر من تو را خلیفه تو گردانید و دیدم که حاملان عرش کبریا سر بر او نهاده و بانه بماند  
 گفتم از جبرئیل چرا حاملان عرش بجهت مرا از منظر رفت و اصطفای بر او نهاده بسور من رسیدند  
 جبرئیل گفت یا محمد حق تعالی از منظر نماند که بسور عطا نظر نکرد در وقت از دور شادی و فرح  
 حاملان عرش که ایشان احوال از جانب حق تعالی در نزد او بعد از من حق تعالی فرمود که بسور انحضرت نظر کنند  
 و چون زمین آمدند آنچه دیده بودم عطا مرا جبرئیل را پس دانستم که هر مکان که فرقی بودم بر آن  
 عطا مجرب را گشوده بودند که او نیز دیده بود و در مناقب خود از هر که از کتب معتبره شنیده است  
 کرده است که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که حق تعالی در کتاب عطا را بجهت تو نوشت  
 حضرت فرمود که در آن شب خدا بجهت عطا را خطاب کرد و مرا ابراهیم کرد که گفتم  
 پروردگار تو مرا خطاب کرد در این عطا با من سخن گفت حق تعالی مرا اندر کرد که یا احمد فرستاده است  
 نبتم و ملک و مانند من دارم و مرا بیکران قیاس نمیتوان کرد تو را از نور خود افریدم و عطا را از نور  
 تو افریدم و چون سیدانم که هیچ کس را از عطا دوست نرسانید پس بعد از او گفت عطا با من  
 گفتم تامل تو منظر کنیز کرد و شیخ طوسی رحمه الله علیه روایت کرده است که حضرت  
 که حضرت رسالت چنان صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه گفت که یا عطا



در شهر که مرا با اسمان بردند در هر اسمان مرا استقبال کردند بلکه و شب از شهر بسیار گفتند  
تا آنکه ملاقات کردم مرا جبرئیل با کرم و بسیار از ملک و گفتند اگر جمع میشدند امت تو و محبت  
خدا و جنت را بفرمایند یا جبرئیل که حق تعالی تو را حاضر گردانید با من در بهشت موطن یا انیس یا قمر بنی  
اول در شهر که مرا با اسمان بردند جبرئیل گفت یا محمد کجاست برادر تو می گفتم او را در زمین گفتم  
گفت دعا کن تا خدا او را در آید از تو چون دعا کردم تو را با خود دیدم ناگاه ملک را دیدم  
که صفها کشیده بودند گفتند اگر جمع ملک اینها گشتند گفت اینها که و هر چند که حق تعالی ایشان  
سایات خود را بر گرد تو در روز قیامت پس نزدیک ایشان رفتم و با ایشان سخن گفتم از احوال  
گرفته و آمیزه دویم مرتبه دوم که مرا جبرئیل بردند جبرئیل گفت یا محمد برادر تو کجاست گفتم او را  
در زمین گذارستم گفت خدا را بخوان تا او را بنزد تو آورد چون دعا کردم تو را نزد خود دیدم و در  
بهشت اسمان از پیش دیده من بر خواسته شد تا دیدم سالکان جمیع ملکوت سموات و اراضی  
که در هر جوار اسمان بودند مشاهیر کردم و همه را تو نیز مشاهده نمودی پس حق تعالی مرا از حضور  
گردانید جبرئیل برادر تو کجاست گفتم او را بجا خود گذارستم ام گفت خدا را دعا کن تا او را بنزد تو  
بیاورد چون دعا کردم تو را نزد من حاضر شد پس آنچه گفتم با ایشان و آنچه ایشان گفتند همه را  
و حفظ کرد در چهارم حق تعالی مرا مخصوص گردانید بلیله القدر و تو را با من در آن شهر گردانیدیم  
چون با حق تعالی در ملا اعیان حاجات کردم شال تو با من بود پس از برادر تو از خدا بپرس که مرا  
گردم و همه را بتو عطا کرد و غیر از پیغمبر که بعد از من پیغمبر نباشد گفتم چون به بیت المعمور طواف کرد  
سال تو با من بود و چون پیغمبران در عقب من می آمدند شال تو در عقب من بود و جفتم در هنگام جمع  
که گروه کاوان را بملک گردانم تو با من بود یا علی حق تعالی مرا بر جمیع مردان عالمیان فضیلت داد  
و تو را بعد از من بر ایشان فضیلت داده پس فاطمه را بر جمیع زنان عالمیان زیاده داده پس  
حسین و امان از ذریه حسین را بعد از من و تو بر جمیع مردان عالمیان فضیلت داد  
نام تو را با نام خود معز و انعام یافتیم در چند موطن و اعیان از من کردید اول در شب معراج چون به  
المقدس رسیدیم بر صخرة بیت المقدس نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله ایدم بوزیر و  
به غیر محمد را تقویت کردم بوزیر او و بار کردم او را با و گفتم یا جبرئیل کجاست وزیر من گفت کجاست  
دویم چون بسدره الشجر رسیدیم در اینجا نوشته دیدم که لا اله الا الله اکبر و خدی و محمد صفت

من خلق ایدم بوزیر و نصرت به گفتم یا جبرئیل وزیر من کجاست گفت تا نزد من بیایم چون بنزد  
المشتر گشتم و جوش پروردگار عالمیان رسیدم در قایم اند که هر عرش نوشته بود لا اله الا الله  
و خدیو جبرئیل و صفوتر من خلق ایدم بوزیر و نصرت به رسید انان و پس بسید پیغمبر از حضرت امیر  
صلوات الله علیه و استاده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بنزد من بعد از من  
بودم ناگاه جبرئیل بنفوس آمد و مرا اندر حضرت گفت یا محمد که گفت یا محمد بنی نبی که شکر تو را  
تو نیز خود طلبیده است و چهار بار آورده بود از استر و چنگ تر و لاله در گوش بزرگتر و کامش خنجر  
بنیای آن بود و در بال داشت از جوهر و نامش براق بود پس برین سوار شدم و چون عقبه رسیدم  
مرد را دیدم که ایستاده بود و موها سرش بر دو شهابش زقاده بود چون بسور من آمد و گفتم  
علیک یا اول استلم علیک یا آخر استلم علیک یا جبرئیل گفت که جواب سلام من بگویم و بلیک  
استلم و در منده بر کاه و چون میان عقبه رسیدم مرد سفید و عجمه مو را دیدم چون عرش  
من افتاد سلام کرد مانند سلام آنرا اول در حضرت جبرئیل من جواب گفتم پس گفتم مرتبه  
نقاه در حرمت و تر خود را پیش من طالب که مقرب بود از کار است و چون به بیت المقدس رسیدم در  
انجام در را دیدم از همه کس دور و سفید و خوش قامت تر پس بهان خود بر سر شدم کرد و فرمود  
جواب گفتم پس سه مرتبه گفت یا محمد نقاه در حرمت و تر خود را پیش من طالب که مقرب بود از کار  
و این است بر موصوف و تر و صاحب سعادت بهشت است پس از برق فرود آمدم و جبرئیل پیش من  
گرفت و داخل بیت المقدس گردانید و مسجد بود از روی که ایشان را نشناختم و مرا پیش  
گردانید ناگاه نزدیک از بالا سر خود شنیدم که پیش ایشان است از محمد پس جبرئیل پیش ایشان داشت و از ایشان  
نزد گفتم پس از اینجا باز آمد از روی سورا اسمان اول که استند و جبرئیل دست مرا گرفت و سوی  
اسمان اول بالا برد چون نزدیک اسمان رسیدم اسمان را معلوم دیدم از یارسان و شهابها  
و چون جبرئیل از اسمان نزول کرد و بید ملک گفتند گشت گفت منم جبرئیل گفتند همراه تو گشت  
گفت محمد است گفتند معشوق گردیده است گفت پس در را نشو و ند گفتند در صابر بر در زد  
و از خلیفه پروردگار و ابرار زنده خداوند جبار تو نیز قائم پیغمبران و بعد از تو پیغمبر نخواهد بود پس از  
انجا زبانه آریا قوت که بزرگترین فریاد کرده بودند که استند و بر آن زبانه با رفتم با اسمان







خواهر کرد در روز قیامت در وقت که امتها را در کن رجعت باز داشته باشند موفف گوید که  
بش رت دادن آنحضرت حضرت اسرار الهی صلی الله علیه و آله را با ما بود که حضرت بر این مطلع  
باشند چنانچه از اخبار معلوم شد بر این اخبار فضل و جلالت آنحضرت بر دیگران و اتمام محبت  
بر نمایند آنست و اخلاص فرمود که در بعضی خصوصیات مراجع در اخبار وارد شده با اعتبار آنست که  
مراجع برابر آنحضرت که در واقع شده چنانچه از اخبار ظاهر میگردد و هر یک از احادیث که در این  
وصفیک از آن مراجع وارد شده است و اینهمه سید بنده معتبر از این حدیث روایت کرده است  
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا با آسمانها بردند هیچ آسمان را نگذاشتند که  
از من سوال کردند از حال عیالی که گفتند از من چون زمین بر دریا و شیعیان او را از  
ما مسلم برسان و چون با آسمانها رسیدیم و از آنجا که رفتیم و جمیع ملائکه آسمانها و ملائکه  
و جنات از من جدا شدند و من تنها بوفیق حق تعالی رفتم تا بجای بار و بار خود رسیدم و در  
سر پرده عزت کریدم و از حجاب بجماب دیگر رفتم از حجاب عزت و حجاب قدرت و حجاب  
و حجاب کرامت و حجاب کبریا و حجاب عظمت و حجاب نور و حجاب وقار و حجاب کمال  
آنکه بنقاد از حجاب را بقدم قدرت زبانه و توفیق سبحان نظر کردم و بیال اقبال در غم غم  
پرور کردم تا بحجاب الجلال رسیدم و در آن خلوتخانه خاص بقدم عبودیت و اخلاص حاصل آید  
و بار و بار در کار خود نجات کردم و آنچه خواست بفرمود و هر چه را بر خود و علی سوال کردم  
من عطا فرمود و مرا در حق شیعیان و در آستان عباد و عده شفاعت نمود پس خداوند جلیل  
کرد که اگر دوست میداد از خلق من کفتم بر و در کار من را دوست میداد که تو او را دوست  
میداد پس ندانم که عیار دوست دار که من عیار دوست میدادم و دوست میدادم هر که او را  
دوست میداد و دوست میدادم هر که دوستان او را دوست میداد پس بیده افتادم و خشم کردم  
پروردگار خود را و شکر او نمودم پس ندانم فرمود که اگر میخواهی و آله منعت و برگزیده هست  
من بعد از تو او را اختیار کردم که برادر و وصی و وزیر و برگزیده و جانشین تو باشد و با تو باشد  
بر دشمنان من یا بجهت عزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که هر چار که با علی دشمنند الله او را  
شکست و هر دشمن از دشمنان من که با ما مقابله کند الله او را بگریزاند و هلاک گرداند و اینهمه  
بر دهان مندهگان نمود مطلع شدم و عیار را خیر خواه تر از خلق یافتیم بر این تو و مطلع برین است

یافتیم تو را پس او را بیکم برادر و وصی و خلیفه خود و با تو زوج نهادم خود را بدین تو خواهم بخشید  
باشی از دو بر طبیب طاهر پاکیزه بر من کار نیکو کرد از بذات خود قسم بخورم در خود واجب است  
که هر که از خلق من دوست دارد عیار را و زوجه او را فاطمه و امامان از فرزندان آنست و الله  
او را بلند گردانم بسور قائم و شش خود و بهشت خود و در آورم او را ایمان سلامت کرامت خود  
و آب هم او را از حطیره قدس خود و هر که با ایشان دشمن باشد یا از طریق ولایت ایشان مدد  
نماید الله محبت خود را از او بدست نایم و از سلامت قرب خود او را دور گردانم و عذاب و لعنت خود را  
بر او مضاعف گردانم اگر چه بر من رسول من بسور من خلق من و طاعت و طاعت و طاعت و طاعت  
و بر این با اعتقاد که قیام یوم ملائکه و سفیران و جمیع خلق خود را در وقت که ایشان را وادع بود  
آنکه خلق را در آسمان و زمین بنمایم بر این محبت که دارم تو و عیال و فرزندان شما و دشمنان شما  
که شیعیان شما باشند و ایشان را از طیف شما گرفته ام کفتم اگر الله من و سید من چنان کند که  
من همه را بر اعتقاد با ما است او متفق گردند فرمود که یا محمد او متخ است و دیگران با او متخ است و با او  
میکنم جمیع بندهگان خود را در آسمان و زمین تا آنکه کامل گردانم تو را انبار که اطاعت من نمایند  
شما و فرزند شما عذاب لعنت خود را بر هر که مخالفت و عصیان من نماید در حق شما و شما جدا  
میکنم خلیفه را از صلیب یا بجهت عزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو بنود آدم را خلق نکردم  
و اگر عیال نبود بهشت را از فریدم زیرا که ایشان را فراموشیدم بندهگان خود را در روز معاد بنواب  
عقاب و با امامان از فرزندان او انتقام میکنم از دشمنان خود را در دنیا پس بازگشت همه  
بسور نیست در روز خرابی تو را عیار احکم میکردم در بهشت و در حق خود پس داخل بهشت  
نیکو و دشمن شما و داخل جحیم نمیشود و دست شما و قسم بذات مقدس خود خورد و دام نهی  
کنم پس برگشتم و از هر حجاب از حجابها پروردگار خود که بیرون مرا آمد از عقب خودند ایستند  
که یا محمد دوست دار عیار یا محمد مقدم دار عیار یا محمد خلیفه گردان عیار یا محمد و سرگردان عیار را  
محمد برادر خود گردان عیار یا محمد دوست دار عیار یا محمد تو را وصیت میکنم در حق عیال و شیعیان او را  
و چون ملائکه رسیدم مرا در آسمانها تنبیه میگفتند که کوار ابا تو را یا رسول الله کرامت  
بر تو و بر عیال و در کتاب رفته الواعظین و غیر آن بسند بسیار از ابوعبیده







نمود که اگر شیت حاضر بود میگفت از من بهتر میداند پس حرف نوح و وصف ابراهیم را  
 تلاوت نمود و توبه موسی را چنان خواند که اگر موسی حاضر بود اقرار می نمود که او توبه را  
 من بهتر حفظ نموده است پس انجیل را تلاوت نمود بنحوی که اگر عیسی حاضر بود اقرار می نمود که از  
 من بهتر میداند پس قرآن را تلاوت نمود و بر آنکه از من بهتر شنود پس قرآن را تلاوت  
 نمود و او با من سخن گفت بر و من سخن می گفتم و او بسیار ایشان را با یکدیگر می شنید پس با یکدیگر  
 طغیانی نمود و اجتناب نمود و چنین خواهر بود حال یازده نام از فرزندان ابراهیم و ایزد  
 می شنید از گفته های ملک و شرک و چون شما صاحب عقیده هستید و او را دیدار از گفته های ملک  
 ایشان مکرر می شنیدند که من بهتر می شنیدم و من بهتر از او می شنیدم ایشان است و درستی  
 پروردگار حضرت آدم را چون دید که رسالت عیسی نورانی است نام من و نام عیسی و فاطمه و خدیجه  
 و اما آن از ذریه حبیب گفت اله و سید را با خلق آفریده که از من و عیسی را با خلق آفریده  
 ندانم که او را که از آدم اگر صاحبان این نامها می شنوند هر آنکه خلق می گردم آسمان را از زمین  
 و نه ملک مقرب را از من می شنود پس از آنکه او را از آدم پس چون حضرت آدم ترک او را از او جدا  
 سوال کرد از خدا بحق ماکه قبول نمود توبه او را و خدای او را بپایم زد و برکت ماحق را توبه  
 قبول کرد و ما می بینیم آن که تا تر که خدایا فرموده است که آدم بفرموده از رو و کاغذ خود پس خود را  
 خطاب کرد که از آدم شاد و خوشند باش که صاحبان این نامها از فرزندان ذریه توبه پس  
 آدم حق را بر این نعمت عظمی که کرد و فرمود بر ملک و سبب ما و اینها همه از فضل خداست و این  
 سلمان و صاحبان برخواستند گفتند که می کنیم خدا را که ما می شناسیم از حضرت فرمود که  
 چنین است شما باید استغفار از او و پشت از او را و شما آفریده شده است و جهنم از او  
 دشمنان شما آفریده شده است و این در کتاب توبه و سبب عیسی و سبب عیسی و سبب عیسی  
 عبدالله انصاری روایت کرده اند که گفت سوال کردم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم  
 با سعادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت فرمود که آه سوال کرد از بهترین کس  
 از من متولد شده است و گفت حضرت می بینم در او جبار خواهر شد بدتر که حق تعالی خلق کرد  
 و عیسی را از یکتا پیش از آنکه خلق را بیا فرزند بیا نصد هزار سال پس ما را علم ملکوت شریف

این را

حق تعالی می گفت چون حق تعالی آدم را خلق کرد و او را در صلب و قرار داد پس در جانب راست  
 قرار دادم و عیسی را در جانب چپ و پس از آنکه از صلب آدم بسور اصلد شد و از او  
 پس ما از صلب پاکیزه بیرون آورد که او عبد الله بن عبد المطلب بود و در بهترین عمر فرمود  
 که آن جمیع آینه بود پس عیسی را از صلب طاهر بیرون آورد که او ابوطالب بود و در بهترین عمر فرمود  
 که آن رحم فاطمه بنت اسد بود پس حضرت فرمود که هر چه من از حق تعالی نقل می کنم از من فرمود که شما را  
 بر آنکه حضرت ابوطالب را از این بخت تناول فرمود و من می بینم آنکه این را از او در صلب  
 آورد و در زمان امت با فاطمه بنت اسد مقاربت نمود و او کبریت بر المؤمنین صلوات الله  
 علیه حامله گردید پس حضرت فرمود که چون آن لفظ مبارک را رحم فاطمه قرار گرفت از عیسی و حضرت  
 برکت درآمد و چند روز میل زد و قرین را با این سبب فرج عظیم حاصل شد و گفتند فرزند ما  
 تنها خود را بریم بر سر کوه ابو قیس و از ایشان سوال کنیم شاید این در کوه زمانه یک روز چون  
 بهار آید بر کوه ابو قیس بالا روند و زلزله شدید تر شود و سنگها از کوه در گردید و از کوه آید  
 و بهار برود و در افتادند چون این حالت را مشاهده کردند متحیر گردیدند و گفتند این بدیست که  
 ما را که می رازان ممکن نیست درین حال حضرت ابوطالب علیه السلام برآمد و از آن حالت روایت کرد  
 پس گفت ایها الناس بدتر که حق تعالی درین شب حادثه بدید آورده است و خلق مبارک آفریده  
 اگر او را اطاعت کنید و اقرار بولایت او نماید و شهادت بامامت او نماید این زلزله بر گردد  
 شما ساکن گردد و یکنه در تمام این زمینها فرو نشاندند از ابوطالب آنچه می گویم و  
 اطاعت می نمایند پس ابوطالب برآمد و دست بسور آسمان بلند کرد و گفت اللهم و سیدی  
 اسئلك بال محمدية المحمودة والعلوية العالية وبالفاطمية البيضاء الا تفضلت  
 علي لئلا ياتي بالزانية والرحمة بعزاي خذ اذن من وسيد و افار من سوال میکنم از تو  
 بحق عیسی که شنیده است و منت می آید که بلند مرتبه است و طریقه فاطمه که روشن و نورانی  
 که البته تفضلت فرمودی ایها ام رافت و رحمت پس حضرت فرمود که بحق آنکه او نیز که در دنیا  
 شفاعت و کیا بهر از اینها بیرون آورده و خلق را آفریده است سوگند یاد میکنم که جمیع

۲۴



این کلمات را نوشتند و در جاهلیت هر شدت که ایشان را رسید ادیان کلمات خدا را  
و عا میگردند و عاریت از ایشان مستجاب فرمود و حقیقت مغیر این کلمات اندر انستند و محض  
اجباس پسند خود از این عباس روایت کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت رسول  
صلوات الله علیه که بودیم حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بیدار شد چون آنحضرت را نظر کرد  
افتادیم و بستم نمود و فرمود که مرحبا بآن که خدا او را پیش از آدم خلق کرده است بچون نزد  
سال گفتم یا رسول الله آیا میتوانی بود که فرزند پیش از پدر مخلوق شود فرمود که یا حق تعالی خلق  
کرد نور مرا و عا را پیش از آنکه آدم را خلق کند باین مرتب پس آن را بر منیم کرد و از نصف  
آن مرا افزود و از نصف دیگر عا را افزود پیش از آنکه اشیاء دیگر را بیا فرزند و از آنها را از نور  
و نور عا منشور گردانید پس ما را در جانب راست عا خود جا داد و بعد از ما ملئک را افزود  
چون ما تسبیح و تهللک و بیست و تحمید حق تعالی کردیم ملئک از ما موختند تسبیح و تهللک و تحمید  
حق تعالی را پس حق تعالی چنین مقرر فرمود که دوست من عا داخل جهنم نشود و دشمن من عا را  
بهشت نشود و بدین مرتب حق تعالی تا چند افزیده است که در دست ایشان ابر برقرار است از هر  
بهشت که آن ابر برقرار را بر کرده اند از آب حیات که چشمه است از جنه فرودرس  
چون داده است نماید بر یک آیه شیعان عا که با او در تقاربت نماید در وقت که حق تعالی بخواند  
که نطفه او منعقد شود تا از آن ملئک مرید و ذالک است که در مرتب خود را که با او در  
وقت مرگش مراد آن آب نطفه او مخلوط میگردد پس باین سبب میروید در آن لوح محبت  
و عا و فاطمه و حسن و حسین و نه لایم از فرزند آن حسین هم پس حضرت فرمود که شکر  
خداوند بر من به محبت عا و ایما با او را بسبب دخول بهشت و محبت از جهنم گردانیده است  
و در اخبار بنظر رسیده که او از جبرئیل تسبیح کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله تسبیح  
بود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داخل شد در وقت که گوید که بود پس جبرئیل  
بلا توفیقم گفت برخواست حضرت رسول از بسبب این سوال نمود که گفت بدین مرتب که تو را

حق تعالی است حضرت فرمود که چگونه است آن تعلیم از جبرئیل گفت چون من مرا خوا کرد  
از من سوال نمود که کیست تو و چیست اسم تو و کیست اسم من و چیست اسم من بفرمود  
در جواب است مانند ما که این جوان در عالم اولاد حاضر گردید و جواب تسبیح فرمود  
گفت بگو تو بر رو در کار جلیل و نام تو است جمیل و منم بنده ذلیل و نام منست جبرئیل  
پس باین سبب خوانستم و تو تعلیم او نمودم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه قدر نیست  
عمر تو از جبرئیل گفت ستاره ایست در عرش که در هر سر غریب سایه بگریه عالم میشود و قرآن  
سر برادر مرتبه مشاهده نموده ایم که طلوع نموده است و شیخ ابوالحسن کرم الله وجهه کتاب انوار بسند خود از  
عبدالله بن عباس و جعفر از حماد روایت کرده است که چون حق تعالی خواست که حضرت امیرالمؤمنین  
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود که حق تعالی بود و با  
هم خلق را او بود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود محمد بود او را افزود پیش از آنکه آب را  
عرش و از سر آسمانها زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملئک و آدم و حوا را بیا فرزند چهار  
بهشت و چهار هزار سال پس چون نور آنحضرت را خلق کرد هزار سال زد بر رو در کار خود استاد  
و او را با ما یاد میکرد و حد و ثنائی میگفت و چون آنحضرت را در محبت سبزه او داشت و میفرمود تو یای  
مراد و مقصود من از خلق عالم تو بر برگزیده من از خلق من بغیرت و جلال خود سوگند یاد کنم  
که اگر تو نبود در افلاک را از آفریدم هر که تو را دوست دارد او را دوست میدارم و هر که تو را دشمن  
داند من او را دشمن میدارم پس نور آنحضرت را نشان شد و شعاع او بلند شد پس حق تعالی  
از آن نور دوازده حجاب افزود حجاب قدرت و حجاب عظمت و حجاب عزت و حجاب  
هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب نبوت و حجاب کرامت که با او  
حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت و حجاب شفاعت پس حق تعالی او را  
نمود نور محمد صلی الله علیه و آله را که داخل شود در حجاب قدرت پس در نور او را



هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاغیا و در جواب عظمت یازده هزار سال  
 میگفت سبحان عالم است و آخر در جواب عزت ده هزار سال میگفت سبحان الملک  
 المثلان و در جواب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی لا یفتقر و در جواب  
 جبروت هشت هزار سال میگفت سبحان الکریم الکریم و در جواب جمت هفت هزار سال  
 میگفت سبحان رب العرش العظیم و در جواب نبوت شش هزار سال میگفت سبحان رب  
 رب العزة عما یصفون و در جواب کبریا بحر ارسال میگفت سبحان العظیم الکریم و در جواب  
 منزلت چهار هزار سال میگفت سبحان العظیم الکریم و در جواب رفعت سه هزار سال میگفت  
 سبحان الله و محمده ذی المکرمات و در جواب سعادت و در هزار سال میگفت سبحان من  
 یزیل الاشیاء و لا یزول و در جواب شفاعت هزار سال میگفت سبحان الله و محمده سبحان  
 الله العظیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که پس حق تعالی از نور پاک محمد صلی الله علیه و آله  
 بیست دریا از نور آفرید و در هر دریا علم چند بود که بغیر از خدا کسی نمیدانست پس هر فرمود  
 آنحضرت که در هر دریا درخت و دریا صبر و دریا خشوع و دریا تواضع و دریا رضا و  
 دریا وفا و دریا حلم و دریا بر مین کار و دریا خشیت و دریا انابت و دریا علم و دریا  
 و دریا برایت و دریا حیانت و دریا حیالتا که در جمیع آن بیست دریا غوطه خورد پس چون  
 آخر دریا برون آمد حق تعالی و فرمود پس که در حسیب من و از بهترین پیغمبران من و از  
 آفرید با من و از آفرین رسولان من و از خیر خلق روز جزا پس آن نور از هر نیمه افتاد و چون  
 برداشت حد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس خدا از هر قطره از نور آنحضرت  
 پیغمبر از پیغمبران را آفرید پس آن نور که در روز نور محمد صلی الله علیه و آله طواف میکرد و  
 میگفت سبحان من هو عالم لا یحده سبحان من هو حلیم لا یغضب سبحان من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی  
 لا یفتقر پس حق تعالی را اندا کرد که آیه اش تا رسید مرا پس نور محمد صلی الله علیه و آله پیش  
 سر برانداخت که اندا کرد که انت الله لا اله الا انت وحدک که شریک ملک رب

الارباب و ملک الملوک پس خدا را اندا کرد که تو بر کزید و از دست من و بر خیز و من  
 است تو بهتر من است و است پس از نور آنحضرت جوهر بر روی آفرید و آن را بدو نیم کرد و در نیم  
 آن بنظر هیبت نظر کرد پس آنرا آب شیرین شد و بدو نیم دیگر منقش شد و در عرش را انداخت  
 آفرید و عرش را بر دریا که داشت پس بر سر از نور عرش آفرید و از نور کبریا و از نور  
 و از نور لوح قلم را آفرید و بسور قلم و فرمود که بنویس و بعد مرا پس قلم هزار سال در پیش کرد  
 از شنیدن کلام الهی و چون بنویس باز آمد گفت پروردگار چه بنویسم فرمود که بنویس لا اله الا  
 الله محمد رسول الله پس چون قلم تمام نوشت از شنیده بسیده افتاد و رفت پروردگار البتة محمد تمام  
 را و نام خود و یاد او را یاد خود مقرون کرد اندر حق تعالی و فرمود که اگر از نور تو را خلق  
 نمیکردم دنیا فزیده ام خلق خود را اندر بر او پس او است باریت و بنده و برساننده و خالق  
 نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس قلم از خلوت نام آنحضرت که استقامت  
 علیک یا رسول الله آنحضرت جواب فرمود و علیک السلام و رحمة الله وبرکاته پس از آن  
 روز سلام کردن نیست و جواب دادن واجب نیست حق تعالی قلم را فرمود که بنویس قضا و قدر را  
 و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس خدا از این چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و  
 استغفار نمایند بر ایشان اینان تا روز قیامت پس خدا از نور محمد صلی الله علیه و آله بیست  
 آفرید و چهار صفت از این بیست بخشید تعظیم و بیدیت و سخاوت و ایانت و برکت و برکت  
 و ایانت خود مقرر فرمود پس اسماء را از او در که از آب برخواست خلق کرد و از این بیست  
 خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشت درخت بود پس گوهرها را خلق کرد تا زمین قرار گرفت  
 پس خاک خلق کرد که زمین را برداشت و ساخت عظیم آفرید که بار ملک بر آن قرار گرفت و که در عظیم  
 آفرید که سنگ برشت آن مستقر گردید و ما هر عظیم آفرید که کاه برشت آن ایستاد و ما هر روی  
 است آب بر روی هواست و ما هر در ظلمت و آنچه در زیر ظلمت است کبریا از خدا آفرید از این  
 عرش ابد و نور منور کرد و آید نور فضا و نور عدل و از فضل عقل و علم و حکم و سستی و از نور  
 و از عقل خوف بیم و از علم رضا و خشنود و از حلم مودت و از سستی و محبت آفرید



پس مع این صفات را در طیف محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت تخریر کرد  
 پس بعد از آن ارواح مؤمنان از دست محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت و سایر اولاد  
 و روز و رتبه و تبارک و رب و ملکه را از نور محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت را  
 و در بر عرش افتاد و هزار سال ساکن گردانید پس نور آنحضرت را افتاد و هزار سال در بهشت ساکن  
 گردانید پس بعد از آن روز دیگر از نور سدره المنته کز گردانید پس نور آنحضرت را از  
 آسمان و دیگر آسمان گردانید تا آسمان اول رسانید پس در آسمان اول ماند و نور  
 را داده نمود که حضرت آدم علیه السلام را بیا فرمید تا افریخت مولف گوید که حضرت امیرالمؤمنین علیه  
 السلام نور فرموده را نسبت بنور مقدس نور صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت را در جمیع این دنیا  
 نور مقدس ایشان نیز داخل بود و از ظهور و وحدت هر دو نور است چنانچه از اخبار و روایات  
 و غیر آنها از احادیث شکره عظامه و خاصه اینطور رسیده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت  
 مقدسه و تعالیمات شکره تصریح باینهمه نموده اند عبارات متوجه و باینکه یک نور بودیم تا آنکه  
 عبدالمطلب و در مطلب عبدالمطلب از آمدن جد است و خصلت آن بصله الله و شکره و از  
 نصف دیگر بصلب ابوطالب بلکه از بسیار از اخبار و روایات که نور سدره است فاطمه زهرا  
 علیها السلام علیها من نورا نور ایشان است چنانچه در کتاب عیون المعجزات از عارفان بزرگوار  
 مشهور است که گفته است روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حضرت فاطمه زهرا  
 علیها السلام رفت چون نظر فاطمه بر آنحضرت افتاد گفت یا علی نزدیک من بیا تا خبر دهم تو را از آنچه  
 بوده است و از آنچه خواهد بود تا روز قیامت و از آنچه نخواهد بود چون حضرت امیرالمؤمنین علیه  
 السلام را از فاطمه شنید رکعت و نیز آنحضرت رسول قسم آمد چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت  
 افتاد فرمود که نزدیک من بیا از ابوالحسن چون نزدیک آنحضرت نشست فرمود که بخواب و خبر  
 خبر دهم یا تو مرا خبر میدی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که سخن گفتن تو بهتر است  
 یا رسول الله پس آنچه میان آنحضرت و میان حضرت فاطمه که شده بود بیان فرمود پس حضرت امیر  
 گفت که آیا نور فاطمه از نور است حضرت رسول فرمود که مگر نمیدانم یا علی که نور فاطمه از نور  
 است پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد و شکر الهی آورد پس بسور حضرت فاطمه

الله علیها مراجعت نمود حضرت فاطمه فرمود که فرزند پدر من و آنچه من با تو نمیدم من حضرت  
 فرمود یا فاطمه بود از فاطمه پس فاطمه گفت از ابوالحسن برتر که خود را نور مراد و در جمیع  
 حق است میگردد پس نور سید را در خست از خست از بهشت و آن در خست نور من روشن شد  
 پس چون در شب معراج پدرم داخل بهشت شد حق تعالی را هم داد و آنکه آن بیوه را از آن  
 درخت چید و تناول نمود پس نور من صلی الله علیه و آله و اهل بیت آنحضرت را پس نور من صلی الله علیه و آله و اهل بیت  
 بر هم خیزد و خست خود را پس نور من نور وجود آدم و چون متولد شد من علم داشتم و آمدم را  
 میدانستم ای ابوالحسن تو من نور خدا را نظر میکنی و این باورم رفته است علیه السلام و در خست  
 روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که چگونه بود ولادت حضرت  
 فاطمه صلوات الله علیها حضرت فرمود که چون خدیجه اختیار مرا و جنت حضرت فاطمه صلوات الله علیها  
 و آنکه نور من آنکه از خدا و ترکیب آن حضرت داشتند از او بخت نمودند و بر او سلام نمیکردند  
 بلکه داشتند که زهر بزد او برود پس خدیجه را این سبب و خست فاطمه عارض شد و بیکم غم  
 غم و غم خدیجه بر آنحضرت رسول بود که مبادا آسیر بآنحضرت برسد پس چون فاطمه زهرا  
 صلوات الله علیها حامله شد فاطمه در شکم با او سخن میگفت و بوسه میداد و او را صبر فرمود و خدیجه  
 این حالت را از حضرت رسالت پنهان میداشت پس روزی حضرت فاطمه زهرا را در شکم دید و شنید که  
 خدیجه سخن میگفت و کمر از او و دید فرمود که از خدیجه بگو که گفت که این فرزند من  
 که در شکم من است با من سخن میگفت و بوسه میداد من حضرت فرمود که اینک خبر میدهم  
 خبر میدهم که این فرزند دختر است و او را فاطمه نام بماند تا بزرگ است و حق تعالی آنرا  
 از او وجود خواهد آورد و از آنکه او را نام و پیشوا این دین بهم خواهند رسید و حق تعالی  
 بعد از آنکه از حضرت رسالت را خلیفه خود خواهد گردانید در زمین و پیوسته خدیجه در این حالت  
 بود تا آنکه ولادت حضرت فاطمه نزدیک شد و چون در دنیا آمدن را از خود احس نس کرد  
 بسوزنایان قریش و زنهای این مائش فرستاد که نزد او حاضر شوند ایشان در جواب روزی  
 که فرمان ما برادر و قبول قول ما نمود و زن عیتم ابوسب مشد که فقیر است و مال ندارد

زنده است  
ایشان



ما باین سبب بخانه تو می آیم و متوجه امور تو می شویم خدیجه چون پیغام ایشان را شنید بسیار  
 اندوهناک شد و دید درین حالت ناگاه دید که چهار زن گندم کون بلند قامت نزد او حاضر  
 شدند و زنان خرمشده شیده بودند خدیجه از دیدن ایشان ترسید پس یکی از ایشان گفت  
 که ترس از خدیجه که ما رسولان پروردگاریم سو تو و ما خواهران تویم منم ساره زوجه ابراهیم  
 و دومیم اسمیه دختر فراحیم است که رفتن تو وزن شوهر تو خواهد بود در برشت و سیم مریم دختر  
 و چهارم کلثم دختر خواهر موسی بن عمران است علیهم السلام حق ما را از ساره است که در وقت ولادت  
 نزد تو باشیم و تو را بر این حالت معاونت نمایم پس یکی از ایشان در خانه ایستاد خدیجه  
 نشست و دیگر در جانب چپ و سیم در پیش رو و چهارم در پشت سر پس در طریقه صلوات  
 علیها پاک و پاکیزه فرود آمد و چون زمین رسید نور او ساطع گردید و غریبه که خانه را میگردید  
 و در مشرق و مغرب زمین موضع نماز میگردید که از آن نور روشن شد و ده نفر از حواریین  
 آنخانه در آمدند و هر یک از یقین از بهشت در است داشتند و از یقین ایشان معلوم بود که  
 آب کوثر پس آن زن که در پیش رو خدیجه نشسته بود حضرت فاطمه را برداشت و بآب کوثر  
 داد و جامه سفید بیرون آورد که از شیر سفید و از مشک و عنبر خوشبو تر بود و حضرت فاطمه را  
 در جامه سفید و جامه دیگر اقمعه او گردانید پس او را بنی در آورد و فاطمه گفت اشهد ان  
 لا اله الا الله و ان ابي رسول الله سيد الانبياء و ان بعلي سيد الاوصياء  
 و ولدی صاده الاشباط یعنی که ما هر یک از ما می بینیم که خدا را و آنکه پدرم رسول خدا بهترین پیغمبر  
 از آن زمان سلام کرد و هر یک از ما را نام ایشان خواند پس آن زنان شاد گردیدند و حواریان بهشت  
 خدا ان شدند و ملک کبریا ایشان را دادند و اهل آسمانها یکدیگر را شادان کردند و از آن  
 آن سیده زنان عالمیان و در آسمان نور روشن بود و شد که بیست و خفایان نور سیدان  
 نموده بودند پس آن زنان تقدس با خدیجه خطاب کردند و گفتند بگو این دختر را که ظاهر آدم  
 و پائیزه و بارکت است و حق ما را برت داده است او را تسلیم کن و از پس خدیجه آن حضرت  
 آن

خارج نشود  
 معجزات

گرفت شاد و خوشحال و پستان خود را در دامن و گذاشت پس خدیجه که در آن وقت در خانه بود  
 اطفال دیگر در ماهر میخواندند و در ماهر افتد و میگرد که اطفال دیگر در سینه میخواندند و در سینه  
 بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که سبب حضرت فاطمه است  
 علیها را از هر آنکه از حضرت فرمود که زیرا که حق ما را نصرت اعلی کرد از نور عظمت خود و چون در  
 آفرید آسمانها از زمین از نور او روشن گردید و دید که ملک را خدیجه کرد و انید و همکار را حق تعالی  
 بسنده افتادند و گفتند از خدیجه را و نورک این چه نور است حق ما را و حرکات ایشان که این  
 نور است که از نور خود آفریده ام و در آسمان ساکن گردانیده ام و از عظمت خود او را اعلی کردم  
 بیرون خواهم آورد او را از صلب من از بعد از آن خود که او را زیادتر دانم ام بر هیچ منبر آن و در  
 بیرون خواهم آورد و پیشوایان نیز از آن قیام نمایند بامر من و بعد از آن که من مردم را بدین حق من  
 و ایشان را خلیفه خود گردانم در زمین بعد از آنکه و هر من از زمین قطع شود و در هر باب  
 ارشاد العلیوب از سلمان فارسی علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول میبایست  
 علیه و آله و سلم نشست بود ناگاه قیاس علم حضرت داخل شد و سلام کرد و حضرت جواب فرمود  
 او را و جواب گفت پس عباس گفت که چه سبب را فاضله را گفته است حاضر از جانب و خال الله  
 اصل ما نیست حضرت فرمود که اگر من حق تعالی آفرید من و عمار را در وقت که آسمان بود و زمین  
 و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم و چون حق تعالی خواست که ما را آفریند و خلق نمود بکنه و از آن  
 نور هر سید پس کلام دیگر فرمود و از آن روح هر سید پس آن نور را با آن روح مروج گردانید پس  
 فرمود عمار از آن نور روح آفرید پس از نور من نور عرش ابرون آورد و من از عرش نور من  
 و از نور عمار نور آسمانها ابرون آورد پس نور که از آسمانها پس بیرون آورد از نور  
 نور آفتاب را و از نور حین نور ماه را پس ایشان را گردید از آفتاب و ماه پس ملک سیم  
 میگردد و میگفتند سبوح قدوس چه سبب را که آفرید این نور را نزد حق تعالی و حق تعالی خواست  
 آسمان کند و ملک را بر ایشان فرستاد و آنرا یک و چنان فرود گرفت و ملک را که یکدیگر را نمید  
 و ملک گفتند از خداوند ما رسید ما و نورک ما را از آفریده بود و حال چنین حالتی بود  
 نموده بودیم پس از تو سوال میکنیم حق این نور که این ظلمت از ما دور گردانند پس حق تعالی

غایت



نور حضرت فاطمه صلوات الله علیه را از آفریده مانند قندیل و بر کنار عرش او نیت و از نور آن  
آسمانها غنی شد نه نور منیرها روشن گردیدند و آن سبب فاطمه را از هر آنکه میدنند پس بگویند  
و تقدیس می نمایند و می گویند که نور او که نور است و جلالت خود سوخته و میگویند که نور او است و تقدیس  
شمار را نام و زقیامت قرار دادیم بر این میان این زن و پدر او و شوهر او و فرزند او  
و تعبیر و غیره از آن حضرت آن قائم روایت کرده اند و از این آنکه در کتاب کشف الغمیه  
بسیار معتبر است حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که چون حق تعالی حضرت  
ادم و حواریان را خلق کرد و افقها را گردید در بهشت و آدم بخوابید و گفت که حق تعالی خلق را  
بهترین آفریده پس حق تعالی را امر کرد بسور جبرئیل که در بنده فرمود و حواریان را بسور فردوس ایستاد  
پس چون آدم و حواریان داخل فردوس شدند نظر کردند بسور و دختر که بر درختی از جنات  
نشسته بود و تاج از نور بر سر داشت و در کوشها خود و کوشواره از نور داشت و هیچ  
بهشتی از نور دورتر از او و روشنتر دیده بود پس آدم گفت ای حبیب من جبرئیل کیست این  
دختر که تمام بهشت از نور دورتر از او و روشنتر دیده است جبرئیل گفت که این فاطمه دختر  
محمدر است و او بی غیر نیست از فرزندان تو که در آخر الزمان ظاهر شود آدم گفت این  
تاجر که بر سر دایه چیست گفت این تاج شومر است عیسی علیه السلام بر سینه این  
کوشواره چیست گفت که در کوشش او است جبرئیل گفت که او فرزند زینب و حسن و حسین است  
گفت ای حبیب من جبرئیل آیا اینان پیش از من آفریده شده اند جبرئیل گفت که اینان  
موجود بودند در علم نهان حق تعالی پیش از آنکه تو آفریده شوی چهار هزار سال متولد شوند  
که اختلاف فکر ظاهر در مرتبه سبق خلق انوار مقدسات اینان بر سایر مخلوقات است  
در میان همه که اختلاف نیست و همه حق و صدق است و چون تحقیق آن مبتکر و مقدر است  
از تحقیق معجزه و سر و غیر آن از امور که از فزانه از فهم آن قاصر است لهذا در این مقام  
جلد اجمال ذکر نمود و لا حذر عظمه قریب الله روح فرموده که چون معانی خلق متعدد و مراتب  
مختلف است ملکوت که هر یک بر یک از آنها محمول باشد یعنی خلق تقدیر و توفیق و غیر آن  
و الله اعلم و این باب و این قول و این شهر است و بسند معتبر بسیار از حضرت صادق  
علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد حق تعالی جبرئیل

سایه بر یک قمار که در آن بود است و در آن  
ما را از اخبار خلق فرمود

از فرمود که نازل شود با هزار ملک بر او که تنبلیت گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
از جانب خدا و از جانب خود و چون جبرئیل نازل شد بگویند که در خوره از خورهای  
دریا که آن را فطرس میگویند و او از خانه عرش الهی بود خداوند عالمیان را در آن روز  
آن را در بر جلاله پس بر او غضب کرد و بان را شکست و او را در آن خوره انداخت  
و او هفتصد سال در آن خوره عبادت حق تعالی کرد تا روزی که حضرت امام حسین متولد شد  
علیه متولد شد و روایت دیگر حق تعالی او را بخیر برزاند همان غذا را و نیت و او را بخیر  
غذا را بدینا کرد پس حق تعالی او را معلق گردانید بفرمان جبرئیل در آن خوره و هیچ حیوانی را  
نمیگذاشت و پیوسته از زیر او دوید و بر او میزد و چون دید که جبرئیل نمیکند فرمود برانند  
با جبرئیل گفت که از رده کی در آن نیت چون حق تعالی نعمت بفرموده است و الله اعلم و الله اعلم  
مرا فرستاده است که او را از جانب خدا و از جانب خود مبارک باد بگویم که گفت ای  
جبرئیل مرا بخور برشاید که بخور از من زنا کند پس او را برداشت و با خود آورد و چون بهشت  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید تنبلیت حق تعالی او را از جانب خود گفت و آن  
فطرس انداخت که حضرت عیسی کرد حضرت فرمود که با و بگو که خود را با من بنمود مبارک و عظمه  
خود بر کرد و فطرس خود را با حضرت مایه و مال بر او انداخت و با او رفت و روایت دیگر موت  
رفت و میگفت که نیست شد من که از رده حسین و مادر و جد اویم و این را و بر حسین  
از عبد القدر عباس روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی  
طاعت است که روزی در دایه است بگویند و او را شادان هزار بار داشت و از میان بر مال با مال  
دیگر مانند باین آسمان و زمین بود پس روزی در خاطر او نیز که گفت که مناسبت حلال و حلال  
پروردگار نبود و باین سبب حق تعالی با الهای او را مضاعف گردانید و امر کرد بسور او که بر او از  
و او را با خدا سال بر او از کرد و سرش بیک قائم از قیوم عرش رسید و چون حق تعالی دانست  
که او بجهت افتاده فرمود که بر کرد بیکان خود که من خداوند عظیمم و از همه عظمه عظیم ترم و در  
خبر بنده تر جز من نباشد و من خداوند عظیمم و بنده من بنده من است پس حق تعالی الهای او را  
از او گرفت و او را از صفهای ملکوت بیرون کرد چون در شب همه حضرت امام حسین



صلوات الله علیه نتواند شد قوتها و حراد مالک فایز جہنم که از شش جہنم افروخت و از  
لذات ملکی برادر است موند که نتواند شد است برادر حق علیه و آله و حراد و سوسر رضا  
فایز جہنم که بار است را او خوشنودان آن را برادر است موند که نتواند شد  
برای هر ملکی نه علیه و آله و وحی کرد سوسر رضا فایز جہنم که بار است را او خوشنودان  
آن را برادر است موند که برادر حق علیه و آله نتواند شد است و وحی نمود سوسر رضا  
که زینت کند خود او زینت بدید برادر است موند که برادر حق علیه و آله نتواند شد  
نتواند شد است و خود خود سوسر رضا که صفیاء شریفه و تحمید و تحمید و تحمید و تحمید  
موند که برادر حق علیه و آله نتواند شد است و حراد و سوسر رضا فایز جہنم که  
سوسر رضا فایز جہنم علیه و آله با هزار قبیل از ملکه که هر قبیل هزار هزار ملک است  
همه بر اسبان ابلق زین و لجام کرده سوار شوند و بر کتفها قبا از در و اقیوت تعبیه کنند و خود  
ببرند ملکه روحانیان را که هر یک از نور در دست داشته باشند و با این تهنه و زینت و  
نزد و محرمه و اورا تهنیت و مبارکباد بگویند برادر موند او را بر خیزند خبر ده انحضرت  
که فرار او احسین نام کرده ام و تغزیت او بگو و بگو یا محمدا و را خواهند گفت بدرین است  
و بر بدترین چهارمان سوار باشند پس و از هر کس که بخواهد و از هر کس که اسبان است  
بر اند و از هر کس که اسبان را بکشد سوسر قبا او و فرزندانشند حسین را  
از حق برادر است زیرا که هیچ محرم و هیچ محرم از او نیست مگر احسین و برادر او و برادر او  
فایز جہنم را در روز قیامت با شکران که با خدا خدای دیگر قرار داده اند داخل جہنم خواهند  
و از شش جہنم متناقض است فایز جہنم از مطیعان خدا سوسر رضا فایز جہنم که خبر ملک از  
برین و آمد بر دامن کزشت در دامن گفت که اگر جبرئیل این چه واقع است که ملک  
در آسمان است هر یک میگویم مگر قیامت برپا شده است جبرئیل گفت نه و لیکن در آسمان  
فرزند را بر محمدا علیه و آله نتواند شد است و حق قبا ما را برادر است  
فرستاده است ملک گفت تو را سوگند میدهم اگر جبرئیل با خدا او را که تو را فرستاده

که چون بخدمت انحضرت رسیدم مرا با و بر سر و دیوار و که بحق موند و برادر او را از تو سوسر  
میگویم که از برادر کار خود سوال نماید که از من خوشنودان را با هزاران برادر و برادر خود را  
ملکه جاده پس جبرئیل نازل شد و با حق علیه و آله انحضرت را تهنیت گفت حضرت رسول  
گفت ای امّت من او را خواهند گفت که حضرت فرمود که آنها اقامت فرستید و فرستید  
از ایشان و خدا برادر است از ایشان پس جبرئیل گفت که من نیز از ایشان برادر ام  
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیز حضرت فاطمه رفت و او را تهنیت گفت حضرت فاطمه  
گفت و فرمود که کاش من را نیز را میدم فاطمه حسین در آن است حضرت رسول فرمود که من  
کو ابرمید هم که او در آن است از فاطمه و لیکن گفته خواهد شد تا از اولایم رسد که آنکه هر یک گفته  
بعد از او بر سرند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که ای مان بعد از من علیست که کادیت و  
بعد از او حسن است که محمدیست بعد از او حسین ناصر است و بعد از او عیسا احسین است  
که منصور است و بعد از او محمد بن حنفی است و بعد از او جعفر بن محمد نقی است و بعد از  
او موسی بن جعفر امین است و بعد از او عیسا بن موسی رضا است و بعد از او محمد بن محمد باقر است  
بعد از او عیسا بن محمد مؤمن است و بعد از او حسن بن محمد عظیم است و بعد از او ابی طالب  
که در شت بر او عیسا بن مریم ناز خواهد کرد پس حضرت فاطمه از کربلا گریه شد پس جبرئیل مقام  
در آید با انحضرت رسانید و بیان کرد بلید را که او بقتل رسیده است پس حضرت رسول  
حضرت امام حسین را بر و در دست گرفت و انحضرت را در جانه پشمینه پیچیده بودند و  
سوسر آسمان بلند کرد و گفت خداوند بحق این مولود بر تو بلکه بحق تو بر این مولود و بر جده  
او محمد و ابرهیم و اسمعیل و اسمعیل و یعقوب که اگر حسین را نزد تو قرار دهم دست را از شوال  
در آید پس حق علیه و آله انحضرت را استجاب کرد و آن ملک را آسمانها باین صدا زدند  
که میگویند از او کرده حسین است و این پایوب بلند خود را است کرده است از حضرت رسول  
عسکر صلوات الله علیه از برادران بزرگوارش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که انحضرت فرموده  
چون حق سبحانه و تعالی عرش را آفرید از برادران سید و شصت هزار گز آفرید و نزد برین  
سید و شصت هزار ملک آفرید که اگر کوچک ترین ایشان را این چنین فرمود آسمانها  
اذن میداد حق تعالی



بهشتگاه و زمینها و مختلفه را بر اینها نمود اینها در میان زبان کوچک او مکرر شد و بگوید  
 بسیار وسیع پس بایشان فرمود که اینها کسان من بر در عرش مرا پس گرفتند آن را از تو آید  
 که بردارند و نه آنکه حرکت دهند پس تو بیا با هر یک از ایشان دیگر را فرید پس نتوانستند که  
 بجنبانند عرش را پس با هر یک از ایشان ده ملک دیگر خلق نمود و نتوانستند که حرکت دهند  
 آن را پس آفرید بعد از آنکه از ایشان مثل همه ایشان و باز نتوانستند که آن را حرکت  
 دهند پس فرمود که واکندارید آن را من که نگاه میدارم آن را پس دست برداشتند و حق تعالی  
 بقدرت خود آن را نگاه داشت پس فرمود بهشت نفر از ایشان که شما عرش را بردارید  
 ایشان گفتند پروردگار ما با این خلق نشیر و جهم فغیر تاب برداشتن آن نیاوردیم پس آنرا  
 چگونه بدون ایشان طاقت میآوریم حق تعالی فرمود که بر این احوال طاقت میآورید که منم خدایم  
 نزدیک گرداننده چرخ را دور و بیت گرداننده چرخ را سرکش و تخفیف دهنده امرهای سخت  
 و آسان گرداننده کارها را دشوار میکنم هر چه میخواهم و بجا میآورم هر چه اراده میکنم تعلیم میدهم  
 بشما کلماتی چند که بگویند آنها را و بسبب آنها آسان گردد بر شما گفتند چیست آن کلمات  
 او پروردگار ما فرمود که بگویند بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العلی  
 و صلی الله علی محمد و آله الطیبین پس گفتند این کلمات را و برداشتند عرش را و سوار  
 بر دوشها را ایشان از قبیل موبر که روئیده باشد بر دوش مرد تنومند قوی حق تعالی بانه  
 دیگر فرمود که واکندارید این هشت ملک عرش مرا که ایشان بردارند و شما طواف نمایند  
 در دور آن و تسبیح و تحمید و تقدیس فرمایید بدینتر که منم خداوندی که قادرم بر آنچه دیدید و آنچه  
 قادریم ان شاء الله بنمودن آنرا پس بنمودند از جابر جعفر و ابی که است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 فرمود که از جابر خدا بود و هیچ چیز غیر او نبود و نه معلوم بود و نه مجهول پس اول خلق را که آفرید محمد  
 علیه و آله بود و ما الهییت را بهم با حضرت خلق نمود از نور عظمت خود پس بر باد است ما را  
 سال که چند در پیش رو خود در و قمر که خانه آسمان بود و نه زمین و نه مکان و نه نشیمن و نه در  
 نه آفتاب و نه ماه جدا میکرد و نور را از نور پروردگار مان مثل نور و شعاع آفتاب از آفتاب

بقدرت خود

سهل کننده

منبری

تسبیح و تقدیس و تحمید میسازد و عبادت او بنمودیم چه بچه حق تعالی است پس حق تعالی اراده  
 نمود که مکان را خلق نماید پس خلق آن نمود و بر مکان نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 علی امیر المؤمنین و وصیته به ایدته و نصرت به حق تعالی عرش را خلق نمود و بر سر آن عرش  
 مثل این را نوشت پس آسمانها را آفرید و بر اطراف آنها مثل این را نوشت پس نوشت  
 و در فرج را آفرید و بر آنها مثل این را نوشت پس ملکه را آفرید و ایشان را در آسمان ساخت  
 گردانند و خود را با ایشان شناسانند و از ایشان عهد و پیمان گرفت از برای خود هر روز  
 و از برای محمد و پیغمبر و از برای عمام بولایت پس مضرب شدند ملکه و اعضا ایشان و زندگان  
 بدن ایشان بلوزه در آمد پس حق تعالی از ایشان در غضب و عتاب بلیغ نمود و از ایشان  
 عجب گردید پس التماس عرش بردند هفت سال و پناه بخدا میبردند از غضب او و قرار میگرفتند  
 با نجه از ایشان عهد گرفته بود و طلب رضا و خوشنودی نمیدادند پس انصر شد از ایشان بعد از  
 آنکه اقرار باین نمودند و بسبب این اقرار ایشان را در آسمان سالن گردانید و اخص  
 داد ایشان را بنفس خود و اختیار نمود از برای عبادت خود پس امر نمود حق تعالی انوار را بر این  
 تسبیح او نمایند پس تسبیح نمودند و ملکه تسبیح ما تسبیح نمودند و اگر تسبیح انوار ما بودند  
 که چگونه تسبیح نمایند حق تعالی را و چگونه تقدیس نمایند حق تعالی را و خلق نمود و بر آن نوشت که نا  
 اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و وصیته به ایدته و نصرت به حق تعالی جز را آفرید  
 در هوا ساز که گردانند و از ایشان پیمان گرفت بر این خود پروردگار و بر این محمد و بر این  
 بولایت پس از ایشان اقرار باینه نمود هر که نمود و آنها را هر که گردید پس اول سر را  
 گردانید پس لغت الله بود پس هر شهادت و بد بخت و زبانها را بر زبان صیقل میداد زده شد و  
 مالش باجا کشید که کشید پس حق تعالی امر نمود انوار را که تسبیح کنند پس تسبیح نمودند و نوشتند  
 جن هم تسبیح ما تسبیح گردید و اگر تسبیح ما نبودند انستند که چگونه تسبیح خدا کنند پس  
 حق تعالی زمین را آفرید و بر اطراف آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین



وصیه به آید و نصرت پس باین ارجح است بر ستون برپا ایستاد و زمین قرار گشت  
پس حق تعالی ادم علیه السلام را از آدمی و خلق و زمین خلق نمود و درست گردانید و از روح خود  
در او میدی پس ازین ازل صلب او بیرون آورد و از ایشان عهد و میثاق گرفت بر این خود  
بیرون دکان و در آنجا پیغمبر و بر او ولایت اقرار نمود و از ایشان هر که اقرار نمود  
انکار کرد و هر که انکار کرد پس اول کبر بودیم که اقرار باین نمود پس حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را  
که بوقت و جلال و علو شان خود سکو کند یا دیگریم که اگر توبه بود و عیال نبود و عترت نداشت  
راشدین شما نبینید و منمیشد و دوزخ را فراموش و نه مکان را و نه زمین و نه آسمان  
و نه ملک را و نه خلق را که عبادت من کنند از پیغمبر تو بر خلیل من و حبیب من برگزیده و  
اختیار کرده شده از خلق من و دوست ترین خلق من پس بر من و اول کس که اینه افتد و بر  
او از عدم از جمله خلق خود پس بعد از تو صدیق علیست ای یونس و صر تو با و تا یمن نمودم  
و نصرت و یار نمودم تو را و گردانیدم او را عروۃ الوثقر و نور او را خود و نشان راه هدایت  
پس بعد از او انعامت که نادان و عهد یابند از بر ایشان فریدم آنچه را فریدم و شمار  
بیان خلق خود برگزیدیم و ز نور عظمت خود خلق نمودم و بر شما فرستادیم و فریدگان را  
هر که غیر شما از من  
از من است و در میان خود و خلق خود گردانیدم و در رطف من پیوسته شماست  
و سوال من از شماست پس همه چیز در عرض ملک است و ازال است بغیر و خیر و شماست  
و چه من بر طرف نمیشود و ملک نمیکردید و بر طرف نمیشود و ملک نمیکرد و کس که ولایت شما را  
اختیار نماید و هر که رو کند بسور من بوساطت غیر شما پس تحقیق که گمراه و هلاک گردیده است  
و شما بر برگزیدگان خلق من و حافظان سر من و خزینه داران علم من و سادات و بزرگان  
لله است ما نه از زمین پس حضرت عیسی علیه السلام فرمود که ما یم اول مخلوقات خدا و اول خلقی  
که عبادت خدا کرد و خدا را بباله یاد نمود و ما یم سبب خلق همه مخلوقات و سبب  
ایستادن از ملکه و ادیان پیش با خدا شناخته شد و با عبادت کرده شد و

از من

که اهر داشت هر که را اگر اهر داشت از من خلق نمود و با ثواب داد هر که را ثواب داد  
و با عقاب کرد هر که را عقاب کرد پس حضرت ابراهیم را اندوت نمودند و انا لخن  
الصفاقون و انا لخن المستجون بغیر و هر که ما یم سف زدگان و ما یم سبب  
و این آیه را قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین یعنی بگو یا محمد صلی الله علیه و آله  
باشد بر اهر خداوند منم فرزند پس منم اول عبادت کنندگانم بغیر خدا را فرزند نمیشد  
چنانچه شما گمان کرده اید و اگر العباد با الله جاز نمیشد و فرزند او را در محرم این سبب مردم نمیشد  
آوردن و عبادت کردن حضرت فرمود که پس رسول خدا اول کس است که خدا را عبادت کرد  
و اول کس است که انکار نمود که از بر خدا فرزند یا بشود یک باشد و بعد از ان حضرت عیسی  
انکار فرزند و هر یک نمودیم پس حق تعالی نور را در صلب آدم علیه السلام سپرد و پیوسته آن نور شود  
میشد از صلب صلیبر و قرار نیک گرفت در صلب هر که ظاهر میگردد که از صلب و گوشت و استخوان  
انتقال از صلب که ازان انتقال نموده بود و شرف و بزرگواری که در آن قرار میگرفت و آن  
که دید در صلب عبد المطلب پس چون با در عبد الله واقع نمود و در آن نور از هم جدا شد و  
دو جزو گردید و جزو در عبد الله و جزو دیگر در ابوطالب قرار گرفت و اینست که حق تعالی  
و تعالیک فی الساجدین بغیر صلیبر و غیران و در همان زمان ایشان پس حق تعالی  
جاء و گردانید ما را در صلیبرها و در صلیبرها را در ابراهیم و مادران از نال آدم علیه السلام  
و از جابر بن عبد الله روایت کرده است که گفت خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض  
کردم که اول جن که حق سبحانه و تعالی خلق نمود چه چیز بود فرمود که نور پیغمبر تو را جابر خلق کرد و او را  
حق تعالی پس خلق نمود از او هر خیر را پس پدید داشت او را در پیش پدر خود در مقام قرب خدا  
خدا خواهر پس او را چند قسم گردانید و از قسم هر عرش خلق نمود و از قسم هر سر را

۵۱

در حق تعالی

در صلب و استخوان



و از قسم حلال عرش و غرض داران کسر را و قسم چهارم را در مقام حب باز داشت  
 آنچه خدا خواهد پس آن را چند قسم کرد و ایند و قلم را از قسم و لوح را از قسم و پشت را از  
 قسم خلق نمود و قسم چهارم را در مقام خوف باز داشت آنچه خدا خواهد پس آن را چند  
 کرد و ایند و از جوهر سنگ را خلق نمود و از جوهر آفتاب را و از جوهر ماه و ستارگان را و قسم چهارم  
 در مقام رجا باز داشت آنچه خدا خواهد پس آن را چند کرد و ایند و از جوهر عقل را آفرید و از  
 جوهر علم و حکم را و از جوهر عصمت و تقوی را و قسم چهارم را در مقام حیا باز داشت آنچه خدا  
 خواهد پس آن را در مقام حیا باز داشت آنچه خدا خواهد پس آن را در مقام حیا باز داشت آنچه خدا  
 کردید و از هر قطره خلق را روح پنجم بر سر سوسا را خلق نمود پس نفس کشیدند از روح انبیا  
 از نفس هار ایشان ارواح اولیا و شهدا و صالحان را خلق نمود و اینهم از جوار و اینهم از  
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اول چیز که خلق نمود نور من بود و از نور من بود  
 او را از نور من و مشتق گردانید از جلال عظمت خود پس رو نمود و طواف سکر و تقدیر  
 آنکه رسید بحد عظمت در مرتبه ششاد هزار سال پس از نور تعظیم را بر حق تعالی سجده نمود و حق  
 چنین بود که شگافت و بیرون آورد از او نور عظیم را این نور من احاطه بعظمت و نور عظیم احاطه بقدرت  
 بود پس حق تعالی آفرید عرش و لوح و آفتاب و شمس و نور و نور دید و عقل و معرفت و حشمتها  
 کوشها و دلها و سبکها را از نور من و نور من مشتق است از نور او پس ما یم اولون و  
 اخوان و ما یم سابقون و ما یم متجون و ما یم و ما یم شفاعت کنندگان و ما یم کلمه خدا و  
 ما یم خاصان حق تعالی و ما یم اخبار الکبر و ما یم وجه الله و ما یم جنب الله و ما یم یسین الله  
 و ما یم ایمان خدا و ما یم فریبه داران و عرا و ورده داران غیب او و ما یم معدن نور  
 و مغز و اولی و در خانه ها را فرو آمده است جبرئیل و ما یم محال قدس الکبر و ما یم معانی  
 حکمت و ما یم مفاتیح رحمت و ما یم نیایع نعمه و ما یم شرف امت و ما یم سادات بزرگان

بدیده  
 چنین بود که

بر سر

۱۱  
 اند و پیشوایان و ما یم ناموسها و عصا و احبار و دانا یان و ما یم بزرگان عباد  
 امکنه کان و نه کشته کان و ما یم کفایت کنندگان امور مردم و دانا یان ایشان  
 و طایبان و دعوت کنندگان ایشان بحق و سابقان و دانات کنندگان ایشان بحکم  
 حیات و رانندگان ایشان بر راه حق و طریق نجات و ما یم سبیل و ما یم نبی  
 قویم و طریق سقیم هر که با ایمان آورد و بخدا ایمان آورده و کسر کرد که در خدا کرده  
 و کسر نکرد که در خدا کرده و کسر نکرد که در خدا کرده و کسر نکرد که در خدا کرده  
 با بخت ایشان کرده و کسر که اطاعت کند ما را خدا را اطاعت کرده و ما یم وسیله بسوی خدا  
 و سبب رسیدن بخشنود حق تعالی و از بر او است عصمت و خلقت و هدایت و میان است  
 نبوة و ولایت و امامت و ما یم بعد از حکمت و درگاه رحمت و شجره فصاحت و ما یم کلمه حق  
 و شهادت و حجت و عظم و عرو و الوع که هر که چنانک زند در آن نجات می یابد و حافظ و رب بر  
 که رشتن از انوار از چشم ایشان روایت کرده است که گفت حاضریم خدمت حضرت امام محمد  
 علیه السلام که از خلق شریف فرمود شد تا ختم اختلاف شد و حضرت فرمود که بر سر که حق  
 پیوسته متفرق و تنها بود در یکجا تا خود پس خلق نمود و هر دو طرفه ملوات شد و ما یم  
 ایشان هزار هزار و هر پس خلق نمود اشیار او را هر کفایت ایشان را بر خلق آریا و جاری  
 بر آنها طاعت ایشان را و قرار داد و ایشان از جانب خود آنچه خواست و تقویض کرد و امر  
 اشیار ایشان پس ایشانند قایم مقام او حلال میکنند آنچه را میخواهند و حرام میکنند آنچه را  
 میخواهند و نه میکنند مگر آنچه را خدا میخواهد پس اینست در آنتر که هر که بر آن سبقت گرفت فرق شد  
 و هر که از آن باز ماند حق گردید از آن این را ای محمد بر سر که این از عرش و عرش و علم و ملوک است  
 و حسن سلیمان در کتاب مختصر از کتاب منبع المقتنی روایت کرده است از جابر عن حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام که حضرت فرمود که بر سر که حق تعالی و حق خلق کرد چهار ذوق نور از  
 نور عظمت خود پیش از آنکه آدم را بسا فرزند چهارده هزار سال پس آنها را از روح ما گفتند

و ما یم



باین رسول الله بشمار ایشان را بنامهای ایشان پس کیستند آن چهارده نور خضر بنوا  
که مخبر و عیال و فاطمه و حسن و حسین و نه کس از فرزندان حسین که نهم ایشان قائم ایشانست  
پس نامهای بزرگ را بشمار پس فرمود که ما یحیی بن محمد اسو کند او صبا و خلیفه را بعد از رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و ما یحیی بن محمد که حق تعالی عطا فرموده است به پیغمبر ما و ما یحیی بن محمد نبوت و کلام  
رحمت و بعد از حکمت و چراغها را علم و موضع رسالت و محل آمدنش و ملک و موضع سر خدا  
و و دایم و لاینت حق تعالی در میان بندگانش و عزم بزرگ خدا و عهد او که از آن سوال خواهد  
نمود پس هر که وفا کند بعهد ما پس تحقیق که وفا نموده است بعهد خدا و اگر نکند نقض کند و بشکند  
پس تحقیق که نقض عهد خدا و ذمه او نموده است هر که خواهد شناسد ما را و هر که خواهد شناسد ما را  
اسما حنیفه قبول نمکند خدا از بندگان عیال را مگر معرفت ما و ما یحیی بن محمد اسو کند کلاما تر که حق تعالی  
تلقی نمود آنها را آدم از پروردگار خود پس قبول توبه او نمود بدینتر که حق تعالی ما را آفرید پس حق تعالی  
نیکی کرد اند و تصویر ما نمود پس صورتها را را انیکو ساخت و کرد اند ما را دیده بان خود  
بر بندگان خود و لسان ناطق و زبان گویند خود در میان خلق و دست کشاده خود را  
بمهر بان و رحمت را آفریدگان خود و وجه خود که از آن رو با میکنند و درگاه خود که از آن گاه  
او راه میرانند و الالت کرده میشوند و خزینه داران علم خود و ترجمه کنندگان و محرر و نشانیهای خود  
و عود الوتر و دلیل واضح را بر هر که طلب هدایت کنند و برکت از خزان میوه دادند و میوه باریقه  
و نهما جابر کردند و باران از آسمان بارید و گیاه زمین روید و بسبب عبادت ما خدا را عبادت  
کردند و اگر ما نبودیم خدا را نمیشناختند و بخدا سوگند که اگر دسترنیو بود که نسبت گرفته است و عهدی  
که از ما اخذ نموده شده است هر آنکه میکشتم منکر که بعد از آنکه از آن یا بازمانند از آن اولی  
اخر و و ایضا از کتاب مکرر روایت کرده است از این ایه عمیر از مفضل از حضرت صادق  
الله علیه که فرمود که اگر اذن میدادند ما را که مصلح اعلام نمایم مردم را از حال خود نزد خدا  
و از منزلت خود نسبت کتاب اقدس او هر آنکه طاقت آن فرمود بدین مفضل گفت که حال و  
منزلت خود را در علم سیر ما نزد حضرت فرمود علم است راست از این بدینتر که امام ایشان را

اراده حق تعالی است میخواهد مگر آنچه را خدا خواهد و از کتاب نواد ایضا روایت کرده است  
از اسمعیل که گفت حضرت صادق علیه السلام بفرمان بنی امین فرمود که از همان نسبت و نماز  
کلام و آسمانها و زمینها مگر انجیل و کتاب را به دست خود بکشید و دیگر فرمود و فرمود  
ظاهرش او باطنش او و اخلاص او بر و نش او و اندر و نش او و نش او و نش او و نش او  
و محراب محراب صفا در کتاب بجا بر بركات سند خود روایت کرده است بفرمان که گفت حضرت صادق علیه السلام  
علیه السلام فرمود که بدینتر که خود بجا بماند و بماند گفت از پیغمبر آن اولی الزم که من پروردگار شما و محراب  
منست و امیر المؤمنین عیال و او صبا بعد از او و الیان امر من و خزینه دار آن علم نمند و بدینتر  
که بپدر حضرت و با بر میگنم دین خود را و ایضا از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت از پیغمبر  
صلی الله علیه و آله صراط الله الذی له ما فی السموات و الارض الی الله تعالی تصیر الامور فرمود که مراد  
از صراط عیال علیه الصلوة و السلام است بدینتر که خدا انصرت را گردانیده است خدای خود را  
انچه در آسمانها و آنچه در زمین است ان اشیا و این گردانیده است را آنها و بسور خدا بازگشت امور  
و ایضا از جابر جعفر روایت کرده است که گفت از حضرت فرمود که بخدا سوگند که ما خزینه داران خدا ایم در  
آسمان و خزینه داران خدایم در زمین و باین مضمون احادیث بسیار است و این ایه ایه بدینتر که  
حافظ ابو نعیم روایت کرده است از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که منی  
که پروردگار عیال عهد کرده است بسور من در باره عیال عهد کرده است که او را نیست هدایت  
و کلام و پیشوای او و یار من و نور صبیح آنها بر که اطاعت فرموده اند بدینتر که عیال این منست  
خدا و قیامت و صاحب رایت منست بدینتر که عیال کلمه همه خوانها رحمت پروردگار  
من و صاحب کتاب مصباح الانوار پسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت در  
بیت حضرت صادق صلوات الله علیه رفتم فرمود که از مفضل آیا شناخته میروید و عیال و عیال حسین  
علیه السلام را که معرفت ایشان کنم از پیغمبر چیست که معرفت معرفت ایشان فرمود که ای  
مفضل کسی که بشناسد ایشان را که معرفت ایشان مؤمن خواهد بود در اعلا درجه ایمان کنم  
بشناسان این را این را بشناسد من فرمود ای مفضل میدانی که ایشان عالمند بای خدا  
خلق کرده است و پیش کرده و آفریده است و اینکه ایشانند که تقوی و پرکار تر و



خفته داران آسمانها و زمینها و کوهها و دریاها و میدانها که در آسمانها خفته است  
 وجه قدر از منتهی است و میدانها و زمینها و کوهها و دریاها و میدانها و چشمتها را و بر که از  
 درخت فرافتنه مکرانکه آن را میدانند و نیست جبه در تارکیها زمین و نه تر و نه خشک مکر  
 آنکه در کتاب مبین است و آن در علم ایشان است و بمقتضی دانسته اند آن را کفتم ای سید من  
 بمقتضی دانستم این را و اقرار کردم و ایمان آوردم بآن فرمود پس که برای فضل و اوده  
 شده و ای کرام داشته شده و ای مسرور ساخته شده بیا رطب و جویبار کینه کو را بالا  
 تو را هست و هر که را باقیها ایمان بیاور باینها و حسن و سیدمان از کتاب حسن و سیدمان  
 کرده است پس او را حضرت صادق از آنجا که کوشش ملواری است علیه السلام که کدام از فضل حضرت  
 امام حسن با حضرت امام حسین علیه السلام حضرت فرمود که بدتر که فضل اول مایع شود و فضل  
 اخرا و فضل اخرا مایع شود و فضل اول مایع شود این را فضل است کفتم فدایت تو شوم که  
 ده بر این در جواب هر که فرمود که ای سید من که این سوال را نمودم مکر را رطب و جویبار  
 مایع از شجره طینه خلق کرده است ما را از طینه واحدة فضل از جانب خداست و علم ما از  
 نزد خداست و ما را اینسان خدا را خلق او و قدرت کنندگان او و سوز دین او و حمد و ستایش  
 میان او و میان او و یارکان او و یارده بگویم بر او تو ازین کفتم بفرمود که خلق ما یکست و علم ما  
 یکست و فضل ما یکست و همه ما یکیم نزد خدا پس کفتم خبر ده مرا بشماره و عدد خود فرمود که  
 دوازده نفریم پس بپایان آورده ایم در در عرش پروردگار ما از غرض در ابتدا خلقمان اول ما  
 و اوسط ما و آخر ما است

از زید شمام  
 که کفتم غرض  
 کردم بدست  
 ص



بسم الله الرحمن الرحيم

اولی در توفیق حضرت از آنکه در توفیق

شیخ طوسی در کتاب فہست و طبرسی در اجتہاد بستہ خود در و است کہ اند از ابو عمرو و ابی حمزہ کہ منازعہ کردند این ابر غلام فرویز و معاشر ایشان در باب ائمہ و حضرت فرزندی ماندہ نامہ و این ابر غلام بیکت کہ فرزند از حضرت ماندہ پس ایشان در باب عرضہ نوشتند و بنا بر حدیث انفا نمودند و در آن نوشتہ بودند کہ چوہ و منازعہ خود را پس جوار علی بن ابی طالب بکتاب بارک کفر صلوات اللہ علیہ و علی آباءہ بای مضنون بر ہم اند از حسن و عیسیٰ عیسیٰ شد موافقا و شمار از گفتہا و گفتا شد ما و شمار روح یقین و پناہ دہر ما و شمار از مدی باز بر اثر کہ رسید بسور من شک و از قیام کہ جموع شما نودہ این از دین و بجز بریت از من کردید دست از شک و حیرہ در و لیان از این پس ممکن کرد ایند این ما را از بری شما بر ما و بدید ما را از بابہ شما در باب خود زیرا کہ حق ما بااست پس ما را بقدر حق ما و حق ما بااست پس بدست فرما کنند ما را کہ ترک نمایند متابعت ما را و بشیر از حضرت و واکو احوال ما را و ایم بسناح و پور کارمان و خلعت بسناح ما بندای کردہ فہست شمار کہ از شک و دست ترد و می نمایند و در حیرہ و سرزد از سر و کونہ میروید ایانشید برہ موافقا ایہا انہم من امتہ و اذیعو اللہ و اذیعو رسول و اولی الامر منکم سرائی او بر تہ ایمان کردند اعانت نمایند و اولی الامر نماید پیغمبر و صاحبان الامر شمارا ایمان استقد آنکہ را آثار و احادیث آورد از آنکہ خواہر نمود و خواہد داشت خواہر دید از آنکہ شما کہ تشکیک ایشان و بابہ ماندگان ایشان علیکم السلام ایام تحقید کہ چگونه حق ما را بر شما قرار داد و مصلحت کہ بسور این بابہ برید و علمها و دینہا کہ باہا ہر امیت باید از زبان آدمی بیاید شدن ما ضرر حضرت نامہ حق کہ بر ہم ہر گاہ غایب شد علم ظاہر کرد علم و ہر وقت نزد رفت ستانہ طالع کردید ستانہ پس چون موافقا از حضرت را بجو از خود در دکان کردید حضرت







و رسولان خود را که بشارت دهند ایضا از ابواب او و برسانند از عتبات او  
و این نمایند ایضا از عتبات او و نه کنند از بعضیت او و بشناسانند بایشان  
اینچرا چنانکه از لایم آفریننده خود و دین خود و فرستادگان بر خیزد بر عتبات خود و از عتبات  
بشوار ایشان کنند چنانکه آمدند کنند میان ایشان و میان کس که ایشان را بخوبی  
بسیب کنند و زیادتر که ایشان را در بر سر رطلان و انچه ایشان عطا فرمود از دلائل  
و بر اینها با بهره و آیات و معجزات غالبه پس از عمل ایشان که بود که گردانند ایشان را و  
سرد و سبکست و او را نصیب فرمود که از ایشان و از ایشان که بود که با او سخن گفت و عتبات  
او را از دایره رهبرد اسیر گردانند و از ایشان که سر عتبات که مردگان را زنده میگردانند  
و کور و پس را شفا میداد بآنها و از ایشان که سر بود که زبان مرغان را تعلیم او نمود  
هر چیز با عطا فرمود پس محمد صلی الله علیه و آله را بسبب گردانند و محبت از راه ایشان  
و تمام گردانند با و نعمت خود را و نعمت نمود با و بنظر از خود را و او را بسبب تمام خلق فرستاد  
و از آیات و معجزات و عتبات که دلائل میشوند بر صدق قول و راستی گفتار او و از آنکه  
اینچه ظاهر نمود پس قبض نمود و آنحضرت را بخوار خود کرد و کرده شده و با سعادت و گردانند  
امرا که است را بعد از او و بسبب و در صورت و از آنکه او عتبات را بر عتبات مسلم پس بسبب  
او و بسبب از فرزندان او که بعد از او نیز احسان نمود بایشان و دین خود را و تمام گردانند  
نور خود را و گردانند میان ایشان و میان برادران و سرعان و نزدیکان و بسبب از عتبات  
از عتبات ایشان و فرق بین ظن هر مومنی که شناخته شود بان محبت از مجموع و کلام  
از مأموم با اینکه محسوم گردانند ایشان را از کماکان و بر گردانند از عتباتها و ظاهر از  
ساخت از کلماتها و نمونه گردانند از آنکه بیکر آن ملتبس و مشتبه گردند و گردانند ایشان را از عتبات  
داران علم خود و مملکت سپردن مملکت خود و موضع تر خود و ایشان را تا نمایند نمود عتبات  
و دلائل و اگر چنین میکرد هر لایم همه مردم را و بر گردانند و همه کس و عوارض را که هر چه  
نمود

نمود و شناخته نمیداد از عتبات و عالم از عتبات و محسوم که ادعا نموده است بر مبعوثی  
بر خدا و کذب و دروغ را آنچه ادعا کرده است پس نمیدانم که کدام حالت که بر او و محسوم میداد  
که این دعوی برای او تمام شود ایضا بفقعه و دانشش در دین و از این خبر سوگند که نمیشناسد و عتبات  
خوار و فرو فرمایند میان صواب و خطا یا بعلم و دانشش پس نمیدانم از عتبات و از عتبات  
و معرفت از عتبات که نماز و وقت آن یا بوی و بر مینماید بر سر عتبات که بر است و عتبات  
او نماز واجب است چنانکه که بیکان خود بر طلب نموده و چشم نمیزد از عتبات است و عتبات  
خبر از بشمار رسیده باشد و اینک طر فها سراب او و مفوض است و از عتبات و عتبات  
نمودن او و محسوم را بر پا و مشهور است یا با آنکه عتبات پس از اینها و از عتبات و عتبات پس از  
اوقات نماید یا بدینتر و عتبات پس از آن را از عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
از عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
میان اینهاست مگر محسوم و از آنکه و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
کرده شوند از عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
افزینند از عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
با اینها و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
کس را که اجابت نمیکند او را تا روز قیامت و اینها از عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
و هرگاه محسوم نشوند مردمان بوده باشند مرایشان را دشمنان و بوده باشند بعبادت و  
و بر عتبات ایشان کافران و انکار کنندگان پس عتبات عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
برای تو از مردم و امتحان نماید و سوال کند از آنکه از آنکه عتبات عتبات و عتبات و عتبات  
نماز فریضه که میان کند و در آنرا و آنچه واجب است در آن تا آنکه بدین حال آید و عتبات  
او را و عتبات بر سر او و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
حق را بر اینها و قرآن را در دستش و بدینتر که با آن بوده است و عتبات و عتبات  
از آنکه کلمات نمیدانند و در او برادر بعد از حسن و صبیح و عتبات و عتبات و عتبات و عتبات  
و هر دو سخن گفتن حق و بر شیعه و باطل مفصل میگردد و از آنکه از این و عتبات و عتبات







داخل شود و تورا شک در آنچه بر آن آمده بدینکه حق تعالی از من و از خاندان من  
 حق تعالی بگویند بدین تو پیش از وفات خود که در این ساعت حاضر کنی کردا که عباد کرد  
 این اشرف فیما بین که تو نیست پس چون در شد این و بر رت تر شد که وفات یابد  
 بنو گفت که خود عباد گیر اینها را و بیرون آید بسو تو کنی بزرگ در جائی که نزد تو  
 حاضر بود پس کیست و میماند در آن چند اشرف مختلفه انقدر بود پس تو عباد زدی و در  
 با کشته خود را نهادی و تو گفت که تو نیز هر کس پس اگر فرزندی مانم من از حق تعالی  
 و اگر میرم پس بر من از خدا از پادشاه خود پس در خانه من و من در آن مرا و از حق  
 زخم بر او و فغان باش که من تو کمان داشته ام برون کن خدا تو را فرستد و از  
 میان تقدیر از حساب ما اشرف فیما بین که زیاد کرده و آن سیزده اشرف است و در  
 کن بکسر که نزد تو است پس بدینکه تا آن صفت تراست از آنچه بود و تو است  
 ما را خدا از نیکو و کیلیت و شمع بر من بعد در کتاب اجماع و او را کرده است از من  
 یعقوب بن حمزه از اسحق بن یعقوب که گفت سوال کردم از محمد بن عثمان عمر بن محمد که  
 برساند با حضرت بر این من عرض کرد که سوال کرده بودم در آن از من ای که در منزل  
 شده بود پس برون آمد و موقع مقدس خط حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه علیه  
 که آنچه سوال کردی از آن خدا تو را بر آید و ثابت است و از آن فراتر از آن که از آن  
 از این میان و فرزندان عثمان پس بر این بدینکه نیست میان خدای عزوجل و اینها  
 خودی هر که اینها زمانه مرا پس از من نیست و راه او و راه و سبیل بر فوج است  
 و لا سبیل عم من جعفر و فرزندان او پس سبیل برادران یوسف علیه السلام است  
 و لا اموال شما پس با قبول میکنم آنها را مگر این که شما طایفه را که خود پس که  
 خواهر برساند و هر که خواهر قطع نماید پس آنچه حق تعالی ما عطا کرده است بهتر است و آنچه  
 بشما داده است و لا عا هر شایه فزع پس بدینکه آن بسو فرست است و در واقع

اول

سبیل او

گفته

گفتند آنها که وقت قرار دادند و لا گفتار که کمان کرده است که حضرت حق تعالی  
 گفته شده است و شهید نموده است کفر است و کفر است و فساد و انحراف  
 که واقع میشود پس رجوع نماید در آنها بر او این حدیث مایس بر سر که ایشان  
 مندر شما و فرقت خدایم بر ایشان و لا علة خصما آنچه واقع شده و گفتند پس  
 بدینکه حق تعالی میفرماید اگر و هر که ایمان آورده اند سوال شما میاید از خبر چند که اگر خانه بود  
 بر شما بداید شما را بدینکه بنود احمد را بدینکه بر آن من مکرالمه واقع شده بود و در آن  
 او سحر را می طغیان زمانه و من برون حوالم آمد در جائی که سحر از آن بر او است  
 در کردن من باشد و لا وجه انفعال بمن در غیبت من پس شد انفعال باقیات است  
 هرگاه ابر از او دید غایت کرد اند و بدینکه من لایم از او را بر این صانع  
 لایم از او را بر این آسمان پس نه بدید در ما سوال را از او را یکی از شما میاید و سبیل  
 سوال شما میاید و گفتند که از شما بر او شده اند و بعضی از او سبیل  
 کشید و از تقیید فرج پس بدینکه آن فرج شماست و سلام بر تو ای اسحق بن یوسف  
 و بر هر که متابعت منطوقی بر است و این طبع بر طایفه راه در اصحاب ذکر نموده که فرست  
 نامه از ناحیه مقدسه شیخ مقید محمد بن محمد بن النعمان قریب بود رسید در او فراموش  
 سال چهارم و ده از محرم مقدس و رساننده نام ذکر نمود که از او ناحیه مستطاب  
 آورده و نوشته نام و مضمون این بود بسم الله الرحمن الرحیم لایم سلام بر تو ای  
 ای و لا مخلص در دین که مخصوص است در راه ما بیقین پس بدینکه ما همه میکنیم پس  
 تو خداوندی را که بخیر او خداوند نیست و سوال شما میاید از او که معنویت فرستد رسید  
 و لا سبیل ما محمد و آل طاهر و اعلم میکنیم تو را داریم و در حق تعالی تو بنیق تو را



برابر نصرت حق و جزایک کردند و توبه را بر استغفار و توبه از جانب با محققان که  
ما ذون کرده ایم در شرف گردانیدن توبه نامه نوشتن بنویسند و تکلیف نمودن توبه را  
بیرسانه از ما بخواهند که زود توبه را بفرمایند و این حق تعالی است که ارباب طاعت خود و کفایت  
مهمات ایشان را بر عایت خود ایشان را و فرستادن خود که در خود مرایش را پس توقف  
نمایند و کنند توبه را حق تعالی با عانت خود بر دشمنان او که از دین بدر رفته اند برای آنکه باز  
انرا و عمل نماید در رساندن آن بد که فاطرت مطهرین باشد با نیکو سیم ایشان را که و هر چند  
ما اقامت نموده ایم در مکان خود که دور است از مسکنها و ظلمات پس است با را آنچه  
از صلاح ما و صلاح شیعیان مؤمنان حق تعالی مانده است بفرمایند و هر آنکه توبه را  
که معلوم است و معلوم شیعیان ما را است ما دام که دولت دنیا را از حق تعالی است  
در شرف علم ما احاطه نموده است بخبر ما بشما و دور نمیکرد و از ما خبر از اخبار شما و  
دانستن تو که شرف را که بشما رسید از وقت که میدادند بسیار از شما سوار ای محقق  
صالح از آن دور بودند و به نسبت سرفرازی که در میان آن که از ایشان گرفته شده بود  
گویند که ایشان نمیدانند که ما فخر نموده ایم که از آن مراعات شما را و فراموش نموده ایم  
گویند و دور شما را و اگر این مربوط به اینها نازل شده بر شما شده و این معیت  
و بر هم شکسته بودند شما را دشمنان پس از حق تعالی بفرستید و عانت و مساعدت  
نمایند ما را بر یکا هدایت حق تعالی شما از غیبه که بلند گردیده است بر شما مملکت میشود  
در آن هر که اجلس مقدر شده است و نبات نماید از آن هر که باید و خود میرسد  
و آن غیبه علامت است از بر او نزدیک شدن حرکت ما و بعد اگر دیدن شما از یکدیگر  
ما و هر ما و حق تعالی تمام کننده است نور خود را بر چند نخواهند بشکون شما برید با حق  
از آن و حق تعالی است که خواهند از وقت از طایفه از این امر میسر نمیشود و تمایل  
که بفرستند شما را به حق تعالی آیت کرده شده و من کفایت و ضامنم که اگر قصد کنند از غیبه

در این

جایگاهها محض را و برود بر اینها پس بنده بر کاه و باید ماه جمیع روز و ماه محرم  
پس عیبت کرد از آنچه در آن حادث میشود و به این توبه از غیبت خود را از امری  
بعد از آن حواله بود و در باشد که ظاهر شود و از شما از آسمان غلظه ظاهر و در  
مثل آن و حادث شود در زمین شرقی جز که باعث اندوه و اضطراب مردم شود  
و بعد از آن غالب شوند بر عراق طایفه چند که از اسلام بیرون باشند و بندی را در  
ایشان روزی بر اینها شکست بخورند پس کشت ده شود بعد از آن غنای مملکت شدن غنای  
از آنرا که سرور و خوشحال گردند از مملکت او متفقون اخبار و اتفاق افتد از جهت  
که از راه جی نموده باشند از آفاق جهان و اطراف عالم آنچه امید داشتند بر باز آمد  
غلبه و اتفاق ایشان و از بر اینها بر میسر گردانیدن جی ایشان بر موافقت و اختیار  
ایشان اینها را خواهد شد در یک نظام و اتفاق پس عمل کنند هر یک از شما را  
نزدیک یکدیگر و از اینها و سر و دست و پا و دور نماید از آنچه نزدیک است که در اینها و اینها  
و غیبت ما بر شرف که امر ما غایب و فحاشه و ناگاه ظاهر خواهد گردید و وقت که نفع نمیرسد  
توبه و نجات دهد او را از عقوبت عایشان بر کاه و حرم الهام نماید حق تعالی نور را برسد و  
صلح و توفیق خود را شامل حال همه گردانند و مملکت و امت خود و آن بود و از آنکه  
بند خود را عیسی غایم گویند که گفت بیرون آمد در توفیقات حضرت خاصه که از آن ظهور است  
علیه که ملعون است ملعون است کسی که نام بر دهم از محض از مردم و اینهم روایت کرده است از  
حضرت امام که میگفت شنیدم از حضرت عیسی علیه السلام که بیرون آمد توفیق بعد از حضرت که  
هر که نام بر دهم از مردم صیحا بهم حق پس بر او داد لعنت خداوند متعالی بر او و شوم و کول  
موزم از ظاهر شدن فرج که میباید پس جوابی بگوید که در روایت گفتند از آنکه گفته اند که  
و اینهم روایت کرده است از حضرت عیسی علیه السلام که گفت غیبت و شوم که حضرت که از اینها  
مرا از این میکنند و ادبش میسرانند با نیکو بفرستد که است شده است از اینها و از اینها  
قائم با موری و خدمت کاران ما بدترین خلق خداوند پس حضرت را بر میگردانند که

بر این



ایا خوانده اید قول حق تعالی را که وجعلنا بینهم و بین القرراتی بارکنا فیها قرطیة  
و ما یم و الله قریب الیهم که حق تعالی صیور کت داده است در آنها و شما باید قریب الیها  
و ایضا روایت کرده است از ابو الحسن که گفت توفیق بر من آمد پس چون رسیدم  
رسیدم به مسجد حضرت عثمان غنی فرمود که ای سید عالم مرا که مرغی نوشته باشم و خوان  
نموده باشم یا مضمون اسم از حق تعالی لغت خدا و ملائکه و مردم هم که هر که مدخل  
شماله از اموات یا از احوال می گفت که در خاطر خدایت است که این را می گویست  
که مدخل شماله از اموات یا از احوال می گویست که از آن بخورد و مدخل نماند و با خود گفت که  
و جیس که هر که حرام را مدخل شماله چینی است پس چه زیاده تر این باب را از حق تعالی  
بر غیرش پس سوگند یاد میکنم باینکه محض الله علیه و آله راست را می گویست حق تعالی  
گروانیده است که بعد از آن نظر کردم در آن توفیق پس دیدم که منقلب شده بود باین  
در خاطر من نوشته بود لغت خدا و ملائکه و مردم هم که هر که بخورد و دیگر هم از آن  
مار احرام محض حق تعالی که بیرون آید و این را این توفیق را که نظر کردم در آن و فرمود  
از او شنیدم که کتاب استیجاب ذکر کرده است که حق تعالی این توفیق را در دست  
عرضه نموده است حضرت صاحب نوشته از سالی بسیار سوال نموده بفرست جواب رسید  
آنها سوال نمود که اگر بپشت هر گاه داخل بپشت شوند آیا تو را دقت ماند در میان ایشان  
چنانچه ما به جواب فرمودند که از هر زمان از هر وقت حد و زامیدن و حقیقت و نفاس  
و شفقت حق تعالی نماند و در آن چنانچه هر چه نفسها خواستند کند و دیگر از آن که  
یابد چنانچه حق تعالی فرموده است پس هر گاه توفیق خواست فرزند کند حق تعالی را فرزند او را  
بدون مناسبت و از آمدن بر صورتی که از او بیناید چنانچه آدم علیه السلام را خلق نمود که مردم بپشت  
گیرند و بدانند که حق تعالی هر قسم خواهد خلق می تواند کرد و سوگند نمود که تربیت فرزند را چنان  
مدلول الله علیه اجازت است که بپشت بر قبرش بگذارد و باین جواب فرمود که بپشت  
در قبرش بگذارد و با وضو غسل و طهارت از آن است و سوال نمود که روایت شده

ابو عباس  
حسنی  
رحمه

اندر

از حضرت صادق علیه السلام که گفت اسمعیل فرزند خود نوشت اسمعیل بن محمد بن لایحه  
الله ایا برادر ما جاز است که شد از آن نویسم تربیت فرزند چنانچه اسمعیل بن محمد بن لایحه  
جواب فرمود که جاز است و سوال نمود که ایا جاز است در آن که تسبیح بگوید از تربیت  
فرزند چنانچه اسمعیل و ایا در آن فضیلت است جواب فرمود تسبیح کردن از آن که تسبیح  
تسبیح افضل است از آن و از جمله فضیلت گفت که اگر تسبیح را از اموات کند یا از  
و سجده را بگوید از آن تسبیح برادر او نوشته میشود و سوال نمود از سیده کردن و سجده کردن  
فراتر ساخته باشند و ایا در آن فضیلت است جواب فرمود که جاز است و در آن فضیلت است  
نموده اند در آن زیارت قبور ائمه علیهم السلام کند ایا جاز است که سجده بر قبر کند یا نه و ایا جاز است  
بر آن که سجده کند بر قبر از قبور ایشان علیهم السلام اینکه بایستد پشت سر قبر و قبر را بپوشد  
قرار دهد یا باید نزد سر بایستد و ایا جاز است بر قبر بشیر کرد و نماز کند و قبر را  
بپشت سر خود قرار دهد یا نه جواب فرمودند که اگر سجده کردن بر قبر جاز نیست نه نماز و نه سجده  
و نه بر آن زیارت و آنچه علم بر آنست بنمایند بحال اول آنست که جانب راست روبرو قبر  
که دارد و آن نماز پس باید پشت سر کند از سر خود و قبر را امام خود پیش رو فرود بگذارد  
و جاز نیست که نماز کند پیش رو قبر و نه از جانب راست و جانب چپ قبر زیرا که بر امام  
صالح الله علیه تعظیم قبول است و پیشرو نبوت است و مسأله و منبشون کردید و سوال  
نمود که ایا جاز است که هر گاه در نماز فریضه یا نافله تسبیح در دست باشد در حالت نماز  
بگوید از جواب فرمود که جاز است هر گاه بپشت از سر و فراتر و غلط کردن نماز بپشت بر آن  
مار و حفظ افراشی آن بگوید از جاز است نه عیب و بیهوده و سوال نمود که ایا جاز است تسبیح را  
از دست چپ بگوید از جاز نیست جواب فرمود که جاز است و سوال نمود از حق تعالی که حاجت  
داشت باشد و ندانند که از آن بکنند یا نه پس دو انگشت ببرد و در یک از آنها بنویسد نعم انفع  
و در دیگر لا تغفل و چند مرتبه طلب خیر از خدا بکنند پس آنها را اینها کند و یک از آنها را بر سر  
آورد و آن عمل کند ایا جاز است این یا نه و حکم استخوانه را بگوید یا نه صحیح جواب فرمود که

۷۲



















به من وحيك وتنريك قلوبنا على الايمان به حتى تسلك بنا على  
يده منهاج الهدى والمجى العظيم والطريقه الوسطى وقونا على طاعته  
وثبتنا على مشايعته واجعلنا في حزبه واعوانه وانصاره والراغبين بفعله  
ولا تسلبنا ذلك في حياتنا ولا عند وفاتنا حتى نوفانا ونحن على ذلك  
غير شاكين ولا ناكين ولا مترابين ولا مكذابين اللهم عجل فرجه وابك  
بالنصر وانصرنا صريه واخذل خاذليه ودمدم على من نصب له  
كذب به واظهر به الحق وامت به الجور واستنقذ به عبادك المؤمنين  
من الذل وانقش به البلاد واقبل به حيازة الكفر واقصم به رؤس الضلاله  
وذلل به الجبارين والكافرين وابربهم المناقذين والناكثين وجميع الملحد  
في مشارق الارض ومغاربها ومجرها وترها وسهلها وجبلها حتى  
لا يدع منهم ديارا ولا بقى لهم اثارا وتظهر منهم بلادك واشف منهم  
عبادك وجدد به ما امتحى من دينك واصلم به ما بدل من حكمك و  
من سنتك حتى يعود دينك به وعلى يديه غرضا جديدا يصحح الامم  
فيه ولا بدعه معه حتى تطفئ بعد لهيران الكافرين فانه عبدك الذي  
استخلصته لنفسك وارتضيت له نصره دينك واصطفيت بعلمك  
واعصمت من الذنوب وبرأت من العيوب واطلعت على الغيوب  
وانعمت عليه وطهرته من الرجس ونقيته من الدنس اللهم فصل عليه  
وعلى ائمة الطاهرين وعلى شيعتهم المنتجبين وبلغهم من امانهم

الهدى

افضل ما ياملون واجعل ذلك منا خالصا من كل شرك وشبهه ورياء  
وسمعه حتى لا نريد به غيرك ولا نطلب به الا وجهك اللهم انا نشكر المليك  
فقد بيننا وغيبته ولبينا وشك الزمان علينا وقوع الفتن وتظاهر  
الاعداء وكثرة عدونا وقلة عددنا اللهم فارج ذلك بفتح منك تجمله  
وبصيرتك تيسره وامام عدل تظهره الله الحق رب العالمين اللهم انا  
نسالك ان تاذن لولييك في اظهار عدلك في عبادك وقتل اعدائك  
في بلادك حتى لا يدع للجور عامرة الا قصصتها ولا ينسأ الا انقضيها  
ولا قوة الا او هنتها ولا ركن الا هددته ولا حدا الا قلته ولا  
سلاح الا كللته ولا راية الا نكستها ولا شجاعة الا قلته ولا حيا  
الا خدلتهم ادمهم يارب مجرك الدامع واضربهم بسيفك القاطع  
وبياسك الذي لا يرد عن القوم المجريين ومذنب عدائك واعداء  
دينك واعداء رسولك بيد وليك وابدى عبادك المؤمنين اللهم اكف  
وليك وحجتك في ارضك هول عدوه وكدم كاده وامكر عن مكره  
واجعل دائرة السوء على من اراد برسوء واقطع عنه ما ذهقهم واربع  
برقلوبهم وزلزل لراقدامهم وخذهم جهرة وبغته مثدد عليهم عقابك  
واخرهم في عبادك والعنهم في بلادك واسكنهم اسفل نارك و  
احط بهم اشد عذابك واصلمهم نارا واحش قبور موتاهم نارا واصلمهم



حر تارك فاتهم اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات واذلوا عبادك  
 اللهم واحي بوليك القرآن وارزنا نوره سرمد لا ظلمة فيه واحي به  
 القلوب الميتة واشف بر الصدد والوعرة واجمع بر الالهة المختلفة  
 على الحق واقم بر الحدود والمعطلة والاحكام المهمله حتى لا يبقى حق  
 الاظهر ولا يعدل الاظهر واجمع بر الالهة المختلفة على الحق واقم به  
 المحدود والمعطلة والاحكام المهمله حتى لا يبقى واجعلنا يارب  
 من اعدائنا وممن يقوى بسلطانه والمؤمنين لامره والراضين بفعله  
 والمسلمين لاحكامه وممن لا حاجة به الى التقية من خلقك انت يارب  
 الذي تكشف السوء وتجيب المضطر اذا دعاك وتنجي من الكرب  
 العظيم فكشف الكرب الضرع عن وليك واجعله خليفتك في ارضك  
 كما ضمنته لله اللهم ولا تجعلنا من خصماء آل محمد ولا تجعلنا من  
 اعداء آل محمد ولا تجعلني من اهل الحق والغيظ على آل محمد فاني  
 اعوذ بك من ذلك فاعذني واستجيب لي يا جبري اللهم صل على  
 محمد وآل محمد واجعلني بهم فايزا عندك في الدنيا والاخرة ومن  
 المقربين وسيد ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول  
 في الحديث ان الله يبعث في كل امة نبي ورسولا فاني اعوذ بالله من ان  
 يكون من الذين لا يؤمنون بالبعث واليوم الآخر ولا يؤمنون بالقرآن  
 والاعمال التي هي من عند الله ولا يؤمنون بالجنة والنار ولا يؤمنون  
 بالبعث واليوم الآخر ولا يؤمنون بالقرآن والاعمال التي هي من عند الله

لرب

بسم الله الرحمن الرحيم

فزاد ان شهيد ملك كسر دعا كذبها غزني فرمود سيلو بر يا الله يا رحمن يا رحيم  
 يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك يا مقلب القلوب  
 والابصار ثبت فرمود كه بر سر كه حوالا مقلب القلوب والابصار است وكنز  
 جنانچه من سلويم يا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك وكفر نعم الله كفتا  
 كه يونس بر صيدا بر نعم از حضرت امام رضا عليه السلام روايت كرده است كه انقوت  
 ارسيفر بودند در دعا كردن از برار حضرت صاحب الامر عليه السلام باین دعا اللهم  
 ادفع عن وليك وخليفتك وحجتك على خلقك ولسانك المعبر عنك  
 الناطق بحكمتك وعينك الناضرة باذك وشاهدك على عبادك  
 الحجاج المجاهد العائذ بك العابد لك واعذ من شر جميع ما  
 خلقت وبراأت وانشأت وصورت واحفظه من بين يدي ومن  
 خلفه وعن يمينه وعن شماله ومن فوقه ومن تحته بحفظك الذي  
 لا يضيع من حفظته بر واحفظه في رسلك واما ائمتك ورجالك  
 دينك واجعله في ودائعك التي لا تضيع وفي جوارك الذي  
 لا يخفى وفي منعك وعزك الذي لا يقهر وامنه يا ممانك الوثق الذي  
 لا يخذل من امنته بر واجعله في كفك الذي لا يرام من كان فيه واخر  
 بنصرك العزيز واني بحمدك الغالب وقوه بقوتك وارده بملكك ملكك  
 ووال من والاه وعاد من عاداه والبسة در عنك الحصينة وحفنه



بالملكه حقاً اللهم اشعب بر الصدق وارثي بر الفتق واسم  
الجور واظهر بر العدل وزيّن بطول بقائنا لارض وايدك بالنصر و  
انصره بالرعب وقوتنا صير واخذل خاذليه ودمدم على من نصب  
ود ثمن غشراً واقتل بر جبابرة الكفر وعلك ودعايمه واقصم بر رؤس  
الضلالة وشارع البدع وميمته السنه ومقوتها الباطل وذل به  
الجبارين وابر الكافرين وجميع الملحدين في مشارق الارض ومغاربها  
وبتها وبحرها وسهلها وجبلها حتى لا تدع منهم دياراً ولا بقية لهم  
اللهم طهر منهم بلادك واسف منهم عبادك واعز بر المؤمنين واخى بر سنن  
المرسلين وادرس حكم النبيين وجدد بر ما امتحى من دينك وبذل  
من حكمك حتى تعيد دينك مفضلاً صحيحاً لا عوج فيه ولا دقة  
معه حتى تبين بعدله ظلم الجور وتطفى نيران الكفر وتوضح بر معاد الحق  
ومجهول العدل فانه عبدك الذي استخلصته لنفسك واصطفيته  
على فيك وعصمته من الذنوب وبرأته من العيوب وطهرته من الخس  
وسلمته من الدنس اللهم فانا نشهد له يوم القيمة ويوم حلول الطامة  
ان لم يذنب ذنباً ولا اقى حوباً ولم يرتكب لك معصية ولم يضيع لك  
طاعة ولم يهتك لك حرمة ولم يبدل لك فريضته ولم يغير لك شريعة وانه  
المهادى المهدى الطاهر التقى النقى الرضى الزكى اللهم اعظم في

نفسه

نفسه واهله وولده وذريته وامتة وجميع رعيته وانقر بر عينه وتبين بر  
نفسه وتجمع له ملك من الملكات كلها قريبها وبعيدها وعزيرها ووليها  
حتى يجرى حكمه على كل حكم ويفلب بحقه كل باطل اللهم اسلك بنا على  
يديه منهاج الهدى والمجهر العظمى والطريق الوسطى حتى يرجع اليها  
الغالى ويحق بها التالى وقوتنا على طاعته وثبتنا على شايسته وامين  
علينا بما بعثه واجعلنا في حزبه والقوا امين بامره والصابرين معه والصابرين  
رضاك بما صحت حتى تحشرنا يوم القيمة في انصاره واعوانه ومقوتيه وسلاطينه  
اللهم واجعل ذلك لنا خالصاً من كل شك وشبهة ورياء وسمعة حتى لا  
نعمد بر غيرك ولا نطلب بر الا وجهك وحتى تجعلنا محمداً وتجعلنا في الجنة  
معه واعذنا من السائمة والكسل والفاته واجعلنا ممن تقتصر بر لدنك  
وتعز بر بنصر وليك ولا تستبدل بنا غيرنا فان استبدل لك بنا غيرنا عليك  
يسير وهو علينا كثير اللهم صل على ولاة عهدك والائمة من بعدك وتغنم  
اما لهم وزد في اجالهم واعز نصرهم ونعم لهم ما اسندت اليهم من امرك لهم  
وثبت دعايمهم واجعلنا لهم اعواناً وعلى دينك انصاراً فانهم معادن  
كلماتك وحزان علمك واركان توحيدك ودعايم دينك وولاة امرك و  
خالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك واولياؤك وسلاطين اولياؤك  
وصفوة اولاد نبينا والسلم عليهم ورحمة الله وبركاته آمين  
وكفر وغيره ان نفع الله عليهم بسند معتبر ارضت صادق صلوات الله عليه وآله



كونه انه من كل جهات صبح اين دعا فرمود را بخواند از ياوران حضرت محمد  
 قائم آل محمد صلي الله عليه وآله باشد و اگر ميرد پيش از ظهور آنحضرت خدا را از زنده  
 گرداند و بخدمت آنحضرت برساند و حق تعالى در كماله هزار حسنه بر او بنويسد و بزرگ  
 كناه محو كنند و اينست اللهم رب النور العظيم ورب الكرم الربيع الربيع  
 ورب البحر المسجور ومنزل التورتي والانجيل والزبور ورب  
 النفل والمحور ومنزل الفرقان العظيم ورب الملائكة المقربين و  
 الانبياء والمرسلين اللهم اني اسئلك باسمك الكريم وبصور وجهك الكريم  
 وملكك القديم يا حي يا قيوم وباسمك الذي اشرفت به السموات و  
 الارضون يا حي يا قبل كل حي يا حي يا بعد كل حي يا حي  
 لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا الامام الهادي المهدي القائم بامر الله  
 صلى الله عليه وعلى آله الطاهرين عن جميع المؤمنين والمؤمنات في  
 مشارق الارض ومغاربها وسهلها وجبلها وبرها وبحرها وفي  
 من والدي وولدي واخواني من الصلوات زنة عرش الله وملا  
 كلماتنا احصاه كتابه واحاط به علمه اللهم اني اجتهد في صحة  
 هذا اليوم وما عشت به في ايامي عهد او عقدا وبيعته في غنقى لا  
 احول عنها ولا ازل ابد اللهم اجعلني من انصاره واعوانه والذابين  
 عنه والمسارعين في حوائجه والمتمثلين لاوامره ونواهيه والسائقين  
 الى ارادته والمحامين عنه والمستشهدين بين يديه اللهم فان حال

بني

بني وبينه الموت الذي جعلته على عبادك حتما مقضيا فاخر جنى من قبي  
 مؤثرا كفى شاهرا سيفي مجردا قاتلي ملبياد عوة الداعي في الحاضر  
 والبادي اللهم اني اطلع الرشيد والفره الحميد والحل مرقى  
 بنظرة مني اليه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك بي  
 محجته وانقذ امره واشدد ازده وقو ظهره واعمر اللهم به بلادك وحي  
 به عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد في البر والبحر بما  
 كسبت ايدي الناس فاظهر اللهم وليك وابن وليك وابن بنت نبينا  
 المستمى باسم رسولك صلواتك عليه وآله في الدنيا والاخرة حتى لا ينظر  
 بشئ من الباطل الا مرقه ويحق الله الحق ويحقق اللهم واجعله  
 مفرعا للمظلوم من عبادك وناصرا لمن لا يجد ناصرا غيرك و  
 مجدد الماعطل من احكام كتابك ومشيدا لما ورد من اعلام دينك  
 وسنن نبينا صلى الله عليه وآله واجعله اللهم ممن حصنته من باس  
 المعتدين اللهم وسر نبينا محمد صلى الله عليه وآله وبره ومن  
 تبعه على دعوته وارحم استكانتنا من بعدك اللهم اكشف هذه  
 الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجل اللهم ظهوره انتم برونه بعد  
 ونزله قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين پس سه مرتبه است برزاقوي را  
 بزن و بگو العجل العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان

ناظرى



وسيد ابن باقر كتاب اختيار از حضرت صادق صلوات الله عليه روايت كرده است  
كه بعد از هر نماز فرضيه اين دعا بخواند تا آنكه حضرت صاحب الامر صلوات الله  
عنه و آيت الله عليه در بيدار بر خواب بپيوند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم بلغ مولانا  
صاحب الزمان اينما كان وحيثما كان من مشارق الارض و مغاربها  
سهلها و جبلها عنى وعن والدى وعن ولدى و اخوانى التحية  
و السلام عدد خلق الله و زنة عرش الله و ما احصيه كتابه و احاط به  
علمه اللهم انى اجدد فى صبيحة هذا اليوم و ما عشت فيه من ايام حيويتى  
عهدا و عقدا و بيعته لى عنقى و احوال عنها و لا ازل اللهم اجعلنى  
من انصاره و نصاره الذابين عنه و المتشكين لا و امره و نواهيده فى ايامه  
و المستشهدين بين يديه اللهم فان حال بنى و بنى الموت الذى جعلته  
على عبادك حتما مقضيا فاخرجنى من قبرى مؤثرا كفى شاهرا سيفى  
مجرد اتانى ملبيا دعوة الداعى فى الحاضر و البادى اللهم انى  
الطالع الرشيد و الغرة الحميد و الحال بصرى بنظرة نبي اليرحل  
فرجه و سهل مخزجه اللهم اشدده ازده و قو ظهره و طول عمره و اعم  
اللهم برحمتك و احى برعبادك فانك قلت و قولك الحق ظهر الفساد  
فى البر و البحر بما كسبت ايدى الناس فاظهر اللهم لنا وليك و ابن  
نبت نبيك المستنى بسم رسولك صلواتك عليه و آله حتى لا يطفر شئ من  
الباطل الا مرقه و يحق الله الحق بكلماته و يحققه اللهم اكشف هذه الغمة

عن هذه الاية بظهوره انهم يرون بعيدا و نراه قريبا و صلى الله على محمد و آله  
وسيد ابن باقر و سيق قيس بن ابي جابر روايت كرده است از محمد بن عمار بن بركة كه روى  
كه نقل كردم از كتاب محمد بن الحسين بن عفيان بن زعفران روى الله عنه دعاى زنده را و زنده بود  
كه اين دعاييت برار حضرت صاحب الزمان صلوات الله عليه و منى است كه بآن خوانند  
در عيد كبريا كه بفرموده ائمه و عيد غير و روز جمعه و آنرا بخت الحمد لله رب العالمين  
و صلى الله على سيدنا محمد بنى و آل و سلم تسليمها اللهم لك الحمد على ما  
جوى به قضا و ك فى اولياك الذين استخلصتهم لنفسك و دينك از  
اخترت لهم جليل ما عندك من النعيم المقيم الذى لا زوال له و لا اضلال  
بعد ان شرطت عليهم الزهد فى درجات هذه الدنيا الدنية و زجرها فترى  
لك ذلك و علمت منهم الوفاء بقبيلتهم و قربتهم و قدمت لهم الذكر اعلى  
و الشاء الجلى و اهبطت عليهم ملائكتك و كرمتهم بوحيك و رزقتهم عليك  
و جعلتهم الذمرا لنعاليك و الوسيلة الى رضوانك فبعض اسكنته جناتك  
الى ان اخرجته منها و بعض حملته فى فلكك و نجيتهم من امن معه  
من الهلكة برحمتك و بعض اتخذته لنفسك خيلا و سالك لسان  
سديق فى الاخرين فاجبتهم و جعلت ذلك عليا و بعض كلمته من شجرة  
تكليمها و جعلت له من اخير ردة او وزير او بعض اولاد من غير  
اسب و ايتى البينات و ايدته بروح القدس و كل شرعت له شريعة  
و نجحت له منها جبا و تخيرت له او صباه مستحفظا بعد مستحفظ

و محمد بن عمار

محمد بن عمار



من مكة الى مكة لقامه لبيتك وحجته على مبادك ولما يزل الحق  
عن مقره ويغلب الباطل على اهله ولما يقول احد لولا ارسلت  
اليك رسولا سذرا واقتمت لنا علما هاديا فتبع اياك من قبل ان  
تذل ونخرى الى ان انتهيت بالامر الى جيبك ونجيبك محمد صلى الله  
عليه وآله فكان كما انجسته سيد من خلقته وصفوة من اصطفته  
وافضل من انجسته واكرم من اعلمته قد مت على انبياءك وبغته  
الى الثقلين من عبادك واوطأ ترشا ركن ومغاربك وسخرت له  
البواق وعرجت بزوجه الى سمائك واودعته علم ما كان وما يكون  
الى انقضاء خلقك ثم نصرته بالرقب وخففته بحجر نيل وميكائيل  
والمستومين من ملائكتك ووعدته ان تظهر دينه على الذين كله ولو  
كروه المشركون وذلك بعد ان بتواتر بموء صدق من اهله وجعلت له  
ولهم اقول بيت وضع للناس الذي يذكرون مباركاً وهدى للعالمين  
ايات بينات مقام ابراهيم ومن دخله كان امنا وقلت انما يريد الله  
ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا ثم جعلت اجر محمد  
صلواتك عليه وآله مودتهم في كتابك فقلت لا اسألكم عليا اجر الا  
المودة في القربى وقلت ما سألتكم من اجر فهو لكم وقلت ما اسألكم  
عليه من اجر الا من شاء الله ان يتخذ الى ربه سبيلا فكانوا هم السبل

الذي

الك والمسلك الى رضوانك فلما انقضت ايام مقام وليه على جزاها  
صلوات الله عليها وعلى الهما هاديا اذ كان هو المنذر ولكل قوم هاد فقال  
والملاء امامه من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه  
والنصر من نصره واخذل من خذله وقال من كنت نبيا فعلى اميره فقال  
انا وعلى من شجرة واحدة وسائر الناس من شجر مثني واحله جبل هرون  
من موسى فقال انت مني بمنزلة هرون من موسى الا ان لا نبى بعدى و  
زوجه ابنته سيدة نساء العالمين واحله من مسجد ما حل له وسد  
الابواب الا بابا به تم اودعه علمه وحكمته فقال انا مدينة العلم وعلى بابها  
فمن اراد المدينة والحكمة فليأتها من بابها ثم قال انت اخي وصيبي  
وارثي لحمك من لحمي ودمك من دمي وسلمك سلمى وحربك حربي وايماء  
مخالط لحمك ودمك كما خالط ذلك لحمي ودمي وانت غدا على الحوض خليفة  
وانت تعصى ديني وتنجز عداقي وشيعتك على منابر من نور مبيضة  
وجوههم حولي في الجنة وهم جيرانى ولولا انت يا على لم يعرف المؤمنون  
بعدى وكان بعد هدى من الضلال ونورا من العمى وحبل الله  
المتين وصراط المستقيم لا يسبق بقرابة في رحم ولا بسا بقية في دين  
ولا يلحق في منقبة يحذو حذو الرسول صلى الله عليه وآلهما وقا تل  
على التأويل ولا تاخذك لومة لائم قد رخصنا دين العرب و قتل



ابطالهم وناهش ذوبانهم واودع قلوبهم احقادا بدريّة وخيريّة  
وحسينيّة وغيرهم فاضبت على عداوتهم واكبت على مناديتهم حتى  
قتل الناكثين والقاسطين والمارقين ولما قضى نحبهم وقبض اشقى  
الاخرين يتبع اشقى الاولين لم يمثّل امر رسول الله صلى الله عليه وآله  
في الهادين بعلم الهادين والامة مصرة على مقتى جمعة على طبيعة  
واقضاء وله الا القليل ممن وفي لرعاية الحق فيهم فقتل من قتل و  
سبى من سبى واقصى من اقصى وجري لقضاء لهم بما يرجح له حسن  
المثوبة وكانت الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة  
للمتقين وسبحان الله ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا ولن يخلف الله  
وعده وهو العزيز الحكيم فعلى اطائب من اهل بيت محمد وعلى صلى الله  
عليهما وآلهما فليبك الباكون وآياهم فليندب النادبون ولتسلم  
فلتدّر الذموم وليصرخ الصارخون ويعج العاجون ابن الحسن  
ابن الحسين ابن ابناء الحسين صالح بعد صالح وصادق بعد  
صادق ابن السبيل بعد السبيل ابن الخيرة بعد الخيرة ابن الثمور  
الطالع ابن الاقمار المنيرة ابن الانجم الزاهرة ابن اعلام الدين  
وقواعد العلم ابن بقیة الله التي لا تخلو من العترة الهادية ابن

المعد

المعد لقطع دابر الظلمة ابن المنظر لافان الامت والعوج ابن  
المرتبج لزاله الجور والعدوان ابن المدخر لتجديد الفرائض  
والسنن ابن المتخير وعادة الملّة والشرعية ابن الموتى لحياء  
الكتاب وحدوده ابن محيي معالم الدين واهله ابن قاصم  
شوكة المعتدين ابن هادم ابنية الشرك والنفاق ابن بيد  
اهل الفسوق والعصيان والطغيان ابن حاصد فروع  
الغنى والشقاق ابن طامس انوار الزين والاهواء ابن قاطع











[illegible]

پدر خود را رحمت کند و او را و فرزندان خود بخیر خضر ایبرم پس فرمود و خوشحال گردیدم و خیر دانستم و اسم فرزند  
 این را ذکر است و عادت او چنین بود که زیاده از سه روز زدايش ن فرماید این زیاده هفت روز است و دو  
 و طعام و از او قمر را بصاحبانش که جهات ایشان مقرر بود رسانید پس بعد از آنکه بقضای اصول مقرریان شد  
 اخذ نمود غم سوگند و مرا با خود بکشتی برد و در دربار وانه شدیم تا آنکه در شهرش زاده و در دربار بختیور بیگ  
 زوریه سفید دیدیم و نظر را بر آن سیکردم شیخ که نام او محمد بود بر گشت که بسیار نظر میکنی بر آب نعمت من از غیر ملک  
 دریا می بینی گفت این بحر ابيض است و این خزینه خضر است و این آب بر دوای فرزند توست و بعد از آنکه  
 از بحر حاکم که بود را حاکم آن کرده است و بحکم حق کشتیهای دشمنان را مگرگاه و افکنش میشود غرق  
 هر چند حکم باشند و بر کشت حضرت صاحب الامم صلوات الله علیه مافرما تو اندر ساند پس فرمود از آن کفتم  
 مثل آب فروات بعد پس حضرت قطع آن آب نمودیم بخیر خضر رسیدیم که همیشه معمر و آبادان باد و رسیدیم چون  
 در کشتی زد و آمدیم و داخل شهر گردیدیم قلعه های دره های اسکیام دیدیم و در چهار و چهارم ای مفتاحه  
 بر کنار دریا مشتعل و در آنجا نهد و باغستانهای مشتمل بر انواع میوه ها و عواید بازاری بسیار و حمامات  
 بشمار و آثر حمامات از آنجا شمرنا کرده بودند و مردمان در بهترین منتهای و کمال حسن و صفای پیش رو  
 شام کردیم و روزانفو و هر رفیق بعد از آنکه در خانه او استراحت کردیم مرا بسیج جامع زرک بر دوای حاجت  
 بسیار دیدیم و در میان ایشان شغف شسته بود ما میکنه و وقار و عجب بشمار که وصف نموده نمود و در آن  
 او را بسید تمس الدین هر عالم خطاب سفودند و نواز قرآن و فقه و اقام علوم عربی و بخوانند و اصول  
 دینی و اصول فقهر که از حضرت صاحب الامم صلوات الله علیه منقول بود مسئله مسئله حکم حکم سخن میزدند  
 فرزند او آدم مرا حجاب گشت و زود یک خود نشاند و بانگ نمود در بنویزد و گفت من و شما که در راه  
 و بر گشت که آنجا که پیشتر غم رسیده است و من را کرده بجم شیخ محمد را که تو را با خود می بردی کسی را  
 که مکان خلوت در بعضی از دیوای مسجد خلا کردند و بنی فرمود که این مکان ازت هرگاه برای خلوت  
 و خلوت خواهر با یار و یس بر خیزم و رفتم تا آنجا غوص و استراحت کردم تا عصر نگاه دیدم و بجز  
 بر فرود آمد و گشت جابر مرد که مشید با اصحابش نزد تو شرف مراد برای تعریف کنی که من سلام کرد



زمان گذشت سید با اسلحش شریف آوردند و نشسته و سفره ای بپهن کشیدند و چرخ خود را در دست  
 سید در کنار من و عفت سید رفیق و چون از نماز فارغ شدیم سید قائم خود در تریف رود و فرمود که  
 خود بر کتف من بایستد و روز بعد غایت از سید اطاعت و بیعت و برودم و اول نماز جمعه که بایست که کنم  
 سید در کتف من توان و خوب که از او بیدار نگفتم که شما همه را دور کتف من توان و حریف کار بود  
 کتف من را بر کتف من شریف و طش هم رسیده است واجب شد است من در خاطر خود گفتم شاید امام علیه السلام حاضر  
 باشد پس در وقتیکه در حضور انبیا می نمودم که ابا امام هم حاضر بود فرمود که نه و لیکن من بایست خاص  
 انحضرت که با ما انحضرت را میگردانم کتف من ای سید من ابا انحضرت را دیده فرموده و لیکن بدیدم برای فرستادن  
 که انحضرت را شنیده بود و نفس انحضرت را ندیده بود و اینکه جبر من هم انحضرت را شنیده بود و هم انحضرت را دیده بود  
 عرض کردم که چه جهت دارد از سید من که بعضی این قدر مخصوص گردید اند و بعضی نگردیده اند کتف من را در من  
 که حق است بجهت فضل خود را بد که بخواهد از سیدگان خود بکشد با نعم و عظمت قاهره خود چنانچه مخصوص گردید  
 بنده خندان و رسولان و اوصیای برگزیده ایشان را و گردانیده است ایشان را از علمها و ثوابها را برای خلق خود  
 بجهت برافزیدن کان خود و وسیله میان خود و مملکت خود تا آنکه هر که مملکت میخواهد از او برقیه و بعد از آن  
 حجت مملکت شود و او را عند نزد حق مانده و هر که زنده میشود و هدایت میابد از او برود و هدایت میابد از او  
 و هدایت میابد تا بایشان با و نفع بخشد و حق است لطف که برندگان خود را از زمین خود را با میگردانند  
 از جبر و برایشان و با جبار است و او را بر جبر از شجر که از جانب او مردمان برساند و میان ایشان صلوات  
 پس سید دست مرا گرفت و بیرون شمر و دواختن کردید بکافیه با فستاقها و رب تین آن پس را با  
 باغستانها دیدم در نهایت حسن و نصارت مشتمل بر انواع میوه های شکر از انگور و انار و امرود و غیره  
 که در تمام عراق و شام است مثل از اندیشه بودم و در میان آنها جبار بود و ما بستان بستان است  
 پیاشه که ناکاه مرد خوش خوش کرد و جامه و جامه از صوف سفید در بر داشت پس چون نزدیک ما رسید و سلام  
 کرد و از ما گذشت و هیئت او را بسیار خوش آمد و از سید رسیدیم که این مرد کتف فرمود که این کوه بلند  
 مری در وسط آن مکان نیکو است و چشمه در آن جاریست در زیر درخت که شش ضعیف بسیار دارد

و در آنجا قبه هست که با جگر ناکوده اند و این مرد بار نقیض خادم آن قبه اند و غیره بر من و بر من و بر من  
 زبانت سنگم و دور کتف من میگردانم و در آنجا کاهند و میایم که در آن نشسته است بجهت اعتیاد و بان دردم زخم که سنان  
 و ما بخدایان کاهند نشسته است علی بنایم پس بر او راست که زبان بکشد بر او و حضرت امام علیه السلام بدان قبه  
 زیارت کن پس من بگو به بالذقم و قبه را چنانچه سید من میگوید و منصف نموده بودیدم و دو خادم را با خود دیدم و امام  
 را دیده بودم در جاکت و دیگران را که رنود پس با و کتف که من را در در صفت سید من پس عالم دیدم و هم  
 متوجه مرشد و مرا در جاکت و مرد و با فرستادن خود و از برای من زبان و انگور او و دین من از خوردم  
 و از آب چشمه که در آن قبه بود را شامیدم و دو صوفی ختم و دور کتف من را آوردیم و ایران و شجر رسیدیم  
 بتوان دید گفتند دیدن ممکن نیست و ما ما از آن نیستیم که احد را خبر دهم پس انیس را از ایشان فرستادیم  
 که دیدیم و از کوه زیر آبرم و در داخل شهر شدم و رفیق قائم سید من را دیدیم و سید من را دیدیم و سید من را دیدیم  
 رفیق قائم شمع محرم که مرا با خود بکشت و او را در املات خودم و در فتن خود را بگو و در کتف خود را  
 با دو نفر خادم و آنها را که از ایشان مرا کتف هم کس را رخصت با او رفتن کان مکان بیت غیر سید من  
 و اشال او و از این جهت خادم تو را منع کرد پس از او امرای سید من را در آنجا آوردند و کتف من را از او دیدیم  
 امام علیه السلام است و بیان او را انحضرت پی و اسطه است و از بایست خاص انحضرت و با ما انحضرت را دیدیم  
 پس من شمع از این انحضرت را فاضل فرمود که کتف من از حضرت سید من را رخصت طلبیدیم و سید من را رخصت  
 میخواست و از او قطع و قرائت قرآن مجید و معاينه مواضع مشکله از علوم دینی و غیره از او پرسش را  
 اجابت نمود و فرمود که لکوبه دار پس اول ابتدا بقراءة قرآن مجید تا پس من هرگاه جایز را بگویند  
 که میان قرآن خلوت بود میگفتم که هر صبی خوانده است و کما یفنی و عاصم صبی و کما یفنی  
 سید میفرمود که ما اینها را انیشناخیم و قرآن ما را شد بجهت عرف پیش از انحضرت را که تسبیح میفرمود و بعد از  
 حجت چون حول من اصحاب علیه و آله کعبه اوداع ترشد و در کتف من انحضرت را شد و کتف من را حجت



عوان تابش بام تو لایا بر سر و لاد افغان و شان زول از ابرو رسول صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام  
و جنین مهمم و بر سر کعب و عبد الله بن مسعود و خدیجه بنت الیمان و حارث بن عبد الله بن النضر و ابو سعید خدری  
و حسان بن ثابت و جعفر از صحابه را جمع نمود و قرآن را از اول تا آخر خواند و چون رسید به اضر که در آن  
احد فرود جبرئیل علیه السلام را بر آن فرشتگان و سایر المؤمنین علیه السلام بر صحنه لایست غنیمت تمام  
تر از حضرت امیر المؤمنین است می گفت که اگر رسید من می بینم بعضی از اشیاء را که در بطن بعضی کتب است  
و جهت از آن فرمایم فرمود که چنین است که یافته و جهتش نیست که چون سید عالم محمد صلی الله علیه و آله  
از در قبا بر بقعه رحلت فرمود و صخره قریش که در آنجا افتاده بود و حضرت امیر المؤمنین  
پس از آن اجمع نمود و در خانه گذاشت و در و فر که بجا داشت آن را بحدیثی که بود زدن و فرمود  
که این کتاب خلافت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که از او شماعض کنیم تا آنکه هر روز میست در بار  
حق که حاجت شما تمام باشد پس فرعون و فرود این است گفت که ما را احتیاج بر توان تو نیست حضرت  
فرمود که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله را خبر داده بود باین سخن تو و یکس از عباد کدم که محبت خدا را برشته  
کنم پس حضور امیر المؤمنین بنزل خود در گشت و میگفت برود کار این خبر را غیر تو بیکان که شرکت در دارد  
نیت ایم را بقتل گفته است بآن علم تو وضع کننده نیت اخبر را اقتضای نوده است حکمت تو پس تو را  
باش از راز غریب ایشان در روز غرض و تو پس خود را بوقتی که مسلمانان را آوگشت که زده کس که از آن  
از قرآن باشد یا در پس او بعبیده جراح و عثمان و سعید بن ابی وقاص و عوف بن الحارث و عبد الرحمن بن  
و طلحه بن عبید الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت از مسلمانان آوردند و این قرآن را جمع کردند  
انرا اختتامی در آن بود از شایسته و افعال ناشایست ایشان که بعد از آن حضرت ظهور پیدا نمود  
موسی که اشیاء بهم مربوط نیستند و قرآن که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حفظ نمود و در حضرت صلی الله علیه و آله  
محمود است و در آنکه خیریت حشر از شمش و لا این قرآن هم پس شایسته و شهادت از حق است

الادب

و ان کلام حق تعالی است همچنان که حضرت صاحب الامام علیه السلام صادر شده است مع مرور و منکر  
که فرزند شمس الدین علیه السلام از نو و مسئله علی بن ادم و جمع کردم و از آن فرزند شمس الدین و بر این  
مطلع میگردانم مگر مؤمنان خالص را و بتو فرمایم نودان و پس چون عهد دریم شد که جمع وسط ما بود  
و از نماز فارغ شدیم و رسید که بعد از مجلس افغان نشست تا کاه غرض صدای دهم و غنچه غنچه  
بر روی مسجد شندم از سید سوال کردم از سید این صدای فرمود که امرای عسکر مانند که در جمع وسط ما بود  
سرا می شوند و انتظار فرج میکنند اذن طلبیدم که بروم و ایشان را بهینم و چون مخصی شدم برای دیدن  
ایشان بیرون شتافتم جماعت بسیار دیدم که تسبیح و تضرع می نمودند و برای تضرع و تضرع  
قامت و حجر حجری را بکس میزدند و میزدند و میزدند پس سید فرمود که عسکر را در کعبه  
گفت که از ایشان را شمر در کعبه نه گفت عسکران سید یا در است و سید را باور و دیگران را باور  
و می نمایند و می فرج را جحد و با خود نیستند و می فرج را جحد و باور و دیگران را باور  
که خدا را بحد فرج گفت که از او در علم او زده است و معنی نیست حق است هر دو که اراده می کنند  
مر لود و دیگران را مطلع نیست خبر آنکه با باشد که کلام علیه السلام نیز نیندازد این را از آنکه شایسته  
و بعد تمام است که دلاله خروج را می بیند از جمله آنها اینست که ذو الفقار از خلف بیرون  
و زبان و سر فصیح سخن می آید و میگوید از و خدا بر خیر تمام خدا و غیر نکش ایشان خدا را از آنجا  
اینست که سه صد ایشون همه مردم صدای اول آنحضرت از زلفه یا بستر المؤمنین را در  
شده قیامت اگر کوه مؤمنان صبار دوم الا لعنة الله علی الظالمین لا اله الا الله صلی الله علیه و آله  
نفس چشمه آفتاب ظاهر شود و بگوید بر سر که حق بانه و با سوز گردانیده است حجره محسن محمد صلی الله علیه و آله  
الامر را پس بخوار باشند و او را اطاعت کنید کعبه ارسید من از ایشان ما بار سید و  
اخبار بر حد از حضرت صاحب الامام صلی الله علیه و آله که بعد از آنکه ما مور غنیمت که بر کردید فرمود که هر که  
که بعد از غنیمت من بر آید به است از او گفته است پس چه گونه در میان شما کسرت که در آنجا

حضرت



فرمود که راست سکون بر سر که حضرت فرمود این را در آن زمان بر سر کتبی و دشمنانش از این عیب خودی  
و غیر ایشان از فراموشی هر یک حقیرانکه شعبان بعضی میگویند از کتب کورند که حضرت و  
این زمان حول مرتبه بسیار گذشته است و دشمنان از حضرت مایوس شده اند و بلاد و دولت  
داریم و شوق ایشان و حرکت حضرت احدی از دشمنان نمیواند بخارید لهذا حضرت شرف حضرت  
بر سر کتبی ای سید من علماء شمع حیرت از حضرت روایت کرده اند که انبار خمس ابرار شعبان  
صبح کودانیده است ایام شهادت از آن حضرت روایت میکنند که حضرت از حضرت حضرت  
و صبح کودانیده است خمس ابرار شعبان خود از فرزندان عاقله سلم و فرموده است که بر ایشان  
گفتم که ای ابرار حضرت داده است شعبان را که گیزان و ملکان که سنبلان ابرار میکنند بخند فرمود و  
غیر ایشان هم از سایر کفار زیرا که حضرت فرمود که با ایشان معامله کنید چنانچه ایشان با یکدیگر معامله  
نمایند و این دو مسئله را بر سر است که بر اثر تقدیر و سید سلمه اند که حضرت از آن حضرت  
امر و ظهور و جلال خود در سال طایفه پس باید که نمونان و مسته نظران بوده باشند پس کتبی ای سید من  
که کتب شما حجت و حایم تا آنکه حق تعالی اذن دهد بفرج گفتید که ای برادر که پیش از این خبر میداد  
بمن خطاب رفتن و بوطولت و مکرر نیست مرا و نه تو را مخالف نمودن و باید که رو بروی آنکه تو  
عیال و تربیت که از ایشان فایز شده و جایز نیست که از این برین از ایشان خلفت ماکو  
از خبر ما شرم و کریم و کتبی از مولای من ایاجاز است که باز مراجعت نمایم گفتند کتبی ای  
از آن سید هر که آنچه دیده ام و شنیده ام میگویم را نقد کنم را بر مردم گفت با کتبی گفت که وای ای  
تقدیر تا باعث اطمینان دلها را این شوخ مکرر کردن و فتنه را و تقیید کرد خبر خدا را که  
بگویم کتبی ای سید من ای نظر بکارهای که میتوان نمود گفتند و مکرر میان ای برادر که  
مخلص مکن که نام علیه السلام را ببیند و شناسد کتبی ای سید من مرا از جمله علما و مخلص  
وای شرفم از روز نشسته است گفت بلکه دیده ام حضرت را دو مرتبه بار اول و قدر که بر سر

جز

میرفتن اولت و بعد از آنکه راضی تر شدم و تو از این بازماند تا اینکه رسید نزد  
پس روانه شد تو حاضر شد که در باب شهرگردی و نیزه طوطا مندر است داشت که پیش از آن  
داشت پس چنانچه او را دیدم و جابه جان خود رسیدم و چون توبیه گفت ترس بر روی من می خورد که  
زیر انداخت انتظار تو یکشنبه پس بخدا قسم که خاطر من او را نمی واقع شده بود که همین بود ای سید من  
گفت و دیگر و قمر که از دستش در آید مضر نور باشد این سر خود و از قافله بازماند و بسیار رسیدی که  
بجز خود که در این شهر رسیدی و نیزه در دست داشت و من گفتم که او و ترس تا به  
و جانب است گفت و شب زدن ده بخواب و این را خبر ده بمن خود که را از سوله  
و از این تعبیه گفت که این با بسیار لذات که در دست جنوب دستی واقع است خوش  
و در این حضور عالی بطلب و آنکه معصوم لذت اخضر تدا یا چنین بود ای سید من  
و من رفتم و در این ده و زدن این خوابیدم و این مرا که او داشتند و از منب خود شستم و من  
تعبیه از من گفتند که در منب لیس لیس لیس و آنکه معصوم لذت اخضر تدا یا چنین بود ای سید من  
این حرف شمار از روز شده و که بشمار ساند این منب را گفتند که ابو زعفران رضی الله عنه در وقت  
لورایم فرستاد و عونه علیها السلام او را از منب ما فرستاد و از بکت او برایتی فتم پس چنین کردم که در  
سوال نمودم که مرا بقاء فله رسانند پس بعد از آنکه تقریر من خود نمودم و بر این دو کس با فرزند که در  
رسانند پس بید عرض کردم که ای امام علیه السلام من بعد از مرگت ای سید من دنیا یک کام خوش  
پس چه گونه باشد حال کسی که بر بانیست دنیا که بوجود او و پیران بزرگوار او و عظیم است و در بر  
شکند و پیران بزرگوار خود را از مرینه و عراق و طوس زیارت نمایند و باز بگویند که بر سید من  
بشمس الدین مرا متعارفی عدم تاخیر خود بر کشتن عراق نمود و فرمود که الله از بلاد غرب است که  
سما و در ای مرتفع خود که در این ایام این بران زشته است لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله  
محمد بن الحسن فایم با مراد و سید من در هم از این در این راه را برای رکت نگاه داشته ام و در  
پس سید ما با کشته شد که با آن آمده بودم روانه نمود تا اینکه رسیدیم تا شهر که در اول بار رسید



















ظاهر شد و تا به آن وقت که حضرت امام حسین علیه السلام در کربلا شهادت دادند  
و از زیر خود شنیده بود و چون نزدیک وفات او شد حضرت صاحب علیه السلام فرمودند که حسین بن علی  
فرخنده را قیام خود کند و من این نظام فدا کنم که اندک جعفر بن ابی طالب است و تقاضای من از تو این است  
و اگر کار را از حضرت ابابکر بود و اگر مردم را کمان این بود که او را نایب خود خواهد که جعفر گفت که در وقت  
اختیار من عثمان را با این نوشته بودم و با او می گفتم و سوا آنها می کردم و حسین بن علی را با  
او نوشته بود پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت من فرموده است که حسین را و خود کنم و او را با  
کردم پس من بخواستم و دست حسین بن علی را گرفتم و او را ای خود شایم و خود در قیام نزد پای  
او نشستم و بعد از آن جعفر در خدمت حسین بن علی بود و بنیاد آن قائم می نمود و جسد حسین بن علی را  
طرح می نمود و فرساده او را هم روایت کرده اند از عیسی بن احمد دلال که گفت روزی رفتم کعبه و حسین بن علی  
عمره را و اسلام کنم دیدم تخته در پیش خود گذاشته و تخته را نشانیده که آیات قرآن بر آن نقش می کردند  
آنکه می بینم که هر چه از آن نقش می نماید که رسید من این تخته را که از او دیدم و خود می بینم  
بر دوران مرا و فرستادم به دست من در قیام کعبه که مرا آن تخته دهند و قبر خود را کنده ام و در  
داخل قبر خود می بینم و بگویند و قرآن در آنجا می خوانم و بیرون می آیم و چون فلان روز از فلان ماه از فلان  
شود من از دنیا رخصت خواهم که و با این تخته که از آن قبر من خواهم شد و چون از قبر من بیرون  
آیم آن روز مخصوص از ششم و بیستم منظر این بودم تا آنکه در همان روز از آن ماه و سال که بود  
بر صحت من و اهل و اصد شد و در همان قبر من گریه و زاری کرده اند که در آن سینه و من روایت از  
و اصد شد و جامع بسیار از حدیث شیعیه روایت کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد آنکه از  
شیعه را طلبید و بهم گفت که اگر مرا که یا بر من است و سعادت یا ابوالقاسم حسین بن علی را  
و از جامع حضرت صاحب مامور شده ام که او را بیاورم بعد از من در امور خود با او می شنیدم  
با و می شنیدم و زیاده از بیست و یک الی شصت نفر از ایشان بود و هر چه جمع می شد بود و خودی می  
می کرد که بنیان اکثر او را از خود می دانستند و نهایت محبت با او داشتند و حاجت می بردند از او و بعد از آن  
روایت کرد که آنکه گفت مرا قتل از شیخ ابوالقاسم حسین بن علی که من می بینم و روزی در خانه آن بسیار  
که از او مقربان مقتدر خلیفه بود و هر عاتق او را از کربلا می بردند و بزرگوار می داشتند و ابوالقاسم  
از راه ثقیه و خوف نزد او می آمد و چون که در آنجا می رسید که کربلا را دید که آنجا است

که ابوبکر بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله انصاف ناس برتر مردم است و بعد از او عمر و  
بعد از او حضرت عثمان بن عفان و بعد از او علی بن ابی طالب و بعد از او حسین بن علی و بعد از او  
ایشان کلام بطول کشید و در و بر بسیار شد پس شیخ ابوالقاسم گفت که آنچه اتمام کرد من این است  
قدیم ابوبکر صدیق بود و بعد از او عمر فاروق و بعد از او عثمان بن عفان و بعد از او علی بن ابی طالب  
و اصحاب حدیث برینند و صحیح نزد ما اینست پس جمع کرد آن مجلس حاضر بودند و در آن مجلس حسین بن علی  
و بنیانی که حاضر بودند صد امانت کردند بر عا و ثار او و طعن نکردند که او را از حق نهم سال و در آن  
بود که بر بالاسر خود نشاندند و او را پس خنده و ریزش داشت و او را بپوشته خود را ضبط می کردند و آن  
موز را در دهان می کردند تا آنکه رسیدیم که رسوا شوم از مجلس بخواهیم و شیخ بن علی را در آن مجلس  
چون بنام خود رسیدم و قرار گرفتم دیدم شخصی در سیکو بیرون آمدیم دیدم شیخ ابوالقاسم حسین بن علی  
براسته خود سوار و از آن مجلس پیش از آنکه نامه خود را در آنجا بگذارد آمد است بر من گفت که ای بنده  
خدا خدا تو را تائید کند چرا خندید و بخواه که بشکست و من نام و مرا رسوا کن از خدا ترس و شایسته  
اگر چنین کار بکنی من تو را اعدل می کنم و از تو دور خواهم نمود پس مرا و او را در آن مجلس غمناک  
نگذاشته اند که از فلان او معاویه را دشنام داد و گفت که چون خبر ما رسید او را از اخراج نمود  
و از خدمت ما و مرجع بود و عزل یافت و هر چند التماس نمودند که خدمت او را با او فرمایند قبول نمود  
و لذا ابوالقاسم بر ص که لا شناختند نگذاشته اند که گفت من برادرانم داخل شدیم بر ابوالقاسم حسین  
بن علی و ده و هفتاد و بیست و شش ساله بود و شایسته که با او دشمنی و فدا نمودیم که نه نفر ما و او را علی بن  
علی نفر شاک بود در امر او چون از نزد او بیرون آمدیم نه نفر توبه می نمودیم و سوختن او را و عاقبت  
داشتیم که از راه ما را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
صد که روایت می شنیدیم و ما از او نوشتیم اینها را پس شیخ ابوالقاسم با ما رفت و قیام نمود تا آنکه  
ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بر ما نقل نمود و ما در حضرت صاحب علیه السلام  
قبل از آنکه از راه ما را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را  
امریا با او رفت و در نیمه ماه شعبان سال سیصد و بیست و شش بر ما نقل نمود و ما در حضرت صاحب علیه السلام  
سال تار نجوم بود که اکثر علماء شیعه و محدثان شیعه از قتل ابوالقاسم حسین بن علی و مقتولان

نویسه

دریغ

و



در بر طبرستان با آنچه در اصل کتاب طبرستان که او روایت کرده است پسند خود از احمد بن محمد که  
گفت بعد از وفات حضرت امام حسن مکرر عید می گشت یک بار دو سال بار آورده بود و بعد از آن  
دیگر که عید بود در آنوقت مردم در حیرت بودند و هنوز از آنجا که مقدس واقع شده بود چون بدو  
رسیدم مردم آن از قدم فرساده بودند و شعیان نزد من می آمدند و گفتند شاذیه بنی زید  
از آن ماله نزد ما جمع شده است و می خوریم که اینها را با تو روا کنیم که هر چه که باید تسلیم شود  
گفتم اگر قوم این نشان حیرت را در آنوقت نیستیم او را به کلاهی حضرت از مکتوبه این مال را  
بر من گفتند ما تو را رای بردن اینها را اختیار کرده ایم پس آنکه می دانیم از مروت و راستی تو پس این کار را  
و ضامن کن که بر محبت و در میان این مالی را از دست بدر نگذر و بگویم تسلیم نماید احمد گفت پس آن مال را  
بافش کردند و در کینه ها ما هم یک یک از دلان و فرزانه شدیم چون بعد از آن رسیدم و احمد بن  
احسن را با من ساکن بود و زقم که لدا را سلیم کنم چون مرا دیدند شاد شدند و گفتم که هزار نفر در آن  
شاه بنزد او با خندیده از آنجا که ما که ندانستیم چه خبر در آنجا است و گفت اینها را با خودم و باید که از  
دست بدر نگذر و تسلیم نماید با حد بدین مروت و انبیا پس از آنجا که از آنجا که در آنجا که در آنجا که  
بعد از رسیدم به آنجا که مروت و انبیا پس از آنجا که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
گفتند که در اینجا در مروت که لدا را با قتل می کردند و اینها را تسلیم نماید و بگویند تا آنکه  
و شخص دیگر مروت که او را اسمی از آنجا که مروت و انبیا پس از آنجا که از آنجا که در آنجا که  
عمر و بنیامند و سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
دیدم با و بنیامند و سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
هم با خود شدم و در آنجا که سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
فرستادن را طول دادم تا آنکه اکثر مردم بیرون رفتند پس از آنکه من رفتم و بگویند تا آنکه  
مردی از آنجا که بنیامند و سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
میخواهم که آن مال را تسلیم نمایم گفت فرما بیا تا من چون رفتم خبر دینا و اوله و دوم سیم

در بر طبرستان با آنچه در اصل کتاب طبرستان که او روایت کرده است پسند خود از احمد بن محمد که  
گفت بعد از وفات حضرت امام حسن مکرر عید می گشت یک بار دو سال بار آورده بود و بعد از آن  
دیگر که عید بود در آنوقت مردم در حیرت بودند و هنوز از آنجا که مقدس واقع شده بود چون بدو  
رسیدم مردم آن از قدم فرساده بودند و شعیان نزد من می آمدند و گفتند شاذیه بنی زید  
از آن ماله نزد ما جمع شده است و می خوریم که اینها را با تو روا کنیم که هر چه که باید تسلیم شود  
گفتم اگر قوم این نشان حیرت را در آنوقت نیستیم او را به کلاهی حضرت از مکتوبه این مال را  
بر من گفتند ما تو را رای بردن اینها را اختیار کرده ایم پس آنکه می دانیم از مروت و راستی تو پس این کار را  
و ضامن کن که بر محبت و در میان این مالی را از دست بدر نگذر و بگویم تسلیم نماید احمد گفت پس آن مال را  
بافش کردند و در کینه ها ما هم یک یک از دلان و فرزانه شدیم چون بعد از آن رسیدم و احمد بن  
احسن را با من ساکن بود و زقم که لدا را سلیم کنم چون مرا دیدند شاد شدند و گفتم که هزار نفر در آن  
شاه بنزد او با خندیده از آنجا که ما که ندانستیم چه خبر در آنجا است و گفت اینها را با خودم و باید که از  
دست بدر نگذر و تسلیم نماید با حد بدین مروت و انبیا پس از آنجا که از آنجا که در آنجا که در آنجا که  
بعد از رسیدم به آنجا که مروت و انبیا پس از آنجا که از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
گفتند که در اینجا در مروت که لدا را با قتل می کردند و اینها را تسلیم نماید و بگویند تا آنکه  
و شخص دیگر مروت که او را اسمی از آنجا که مروت و انبیا پس از آنجا که از آنجا که در آنجا که  
عمر و بنیامند و سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
دیدم با و بنیامند و سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
هم با خود شدم و در آنجا که سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
فرستادن را طول دادم تا آنکه اکثر مردم بیرون رفتند پس از آنکه من رفتم و بگویند تا آنکه  
مردی از آنجا که بنیامند و سلیم نماید نام من است احمد گفت که من اول رفتم نماز با قتل می کردند و بگویند تا آنکه  
میخواهم که آن مال را تسلیم نمایم گفت فرما بیا تا من چون رفتم خبر دینا و اوله و دوم سیم















در عرض او قرض کرده است او نمیداند که صاحبش کیست بلکه او میداند که صاحبش کیست از آنکه گویند  
در حق احد است و او ناصیه است از جهت راوشاق و تمکک دیده است که بارید هر دو خواست  
نموده است که در میان خاندان خود قسمت نماید و از مالان غناست که بگو که آن را بفرق  
آید در ضعف و خواهان خود را بپسندد و البته که عودنها چنان جعفر که اینها را برای او نقل کن  
و اول است آن نایب و در منزل خود به بزرگتر که دشمن تو مرده است و حق علیه و تعالی او را روزی تو  
کرده است پس بخدا در گشتم و گیسو ایجا فرودادم و او وزن کرد و در اینهمه بخواه و دینار در آن بود  
پس بر اثر فراموشی داد و گاه گفت ام کرده اند که این است و بدیدم که خبر خود کز پس از آنکه رفتیم و رفتیم  
بجز این موضوع که در آن فرود آمده بودم چون بای رسیدم دیدم شخصی آمده است و در آن خبر را مرا  
که عمو من مرده است و البته او مرا میسکند که نزد ایشان روم پس بر کشم و خود و بیم او  
مرده بود و از او سه هزار شتر و صد هزار درهم میراث من رسید و شش هزار تن است که است که  
خبر دادند مرا شش مفید و حین خبر رسید که غریب را که میله از خبر من احد صلوات الله علیه که گفت فریدم  
قاسم بن عمار که صد و بیست سال عمر کرده بود و پیش از سال چهل و شش پیش می بود و در آن وقت که  
نقی و انام حسن مکر میسازد و رسیده بود و بعد از شش سال باینجا شد و منتهی روز قتل از وقت شش  
دید که پیش باور بگشت و بیا کرد و این چنان بود که من با او بودم در شهر آن که از زمین از بایگان  
و پسر و بیعت حضرت صاحب السلام صلوات الله علیه با او رسید و بدست مهر بن عثمان عمر و بعد از آن  
براست حسین بن روح قریب الله و جهات تا آنکه نزدیک به ده ماه شد که مکانی متعلق شد و تو قیام باور رسید  
و این بسیار رنگ شد پس روزی از روز او مشغول خبر خوردن بودیم که در میان داخل شدیم و در  
خوشی و گفت بارت با که یک عراق آمد پس قاسم را بسیار شد و در و را بقبله کردند و رسیده  
شکر ما اوله پس در بر کوتاه قاسم داخل شد و چفته بر او شش داشت قاسم خوانست و با او بیعت  
خود و چفته از او شش او گرفت و آفتاب و کفن طلبید و دست او را شست و او را در پای خود  
پس چون خبر خوردیم دست شستیم آن مرد و خوانست و مکتوب جمیده بیرون او را در رک تر از انصاف  
کاغذ و قاسم داد و قاسم از آن گرفت و بوسید و بکتاب خود داد که او را ابو عبد الله میسکند پس او گفت  
نشود و خواند تا آنکه قاسم یافت که او را میسکند گفت ابو عبد الله خبر است گفت با خبر است  
گفت ای ارباب من خبر بیرون آمده است ابو عبد الله است امیر که مکره تو نباشد نه قاسم گفت

بگو

پس جیت آن گفت خبر وفات شیخ را با او نوشتند که بعد از چند روز از او و در این کتاب گفت  
جامه را از او فرستاده این قاسم گفت با سلام است لذت من خواهر بود که بیست و سه روز از تو  
خواهر بود پس قاسم ابو عبد الله خندان کردید و گفت چه امید دارم بر این بعد از این من پس آن مرد که افتد  
از چفته خود سه روز بیرون اوله و خبر باین سر و فر و خانه و دو خانه دیگر و مندی بی سیوه شم آنها را گفت  
و نیز از من خبر نداد و بعد که حضرت مولای پسندید ما حضرت ابو الحسن علیه السلام با و خلعت داد و ده سم عقیق  
داشت که او را عبد الرحمن بن محمد میسکند و ناصیه در نهایت نصب بود و در امور دنیا میان او و قاسم  
بهره بود و تر زیاد بود و در آنوقت عبد الرحمن بن محمد را بر اصلاح میان دامادش و دیگر کاتبه قاسم  
قاسم بروش از شش میسکند که یک را عمران بن نفلس و دیگر را احسان بن محمد میسکند و مونس با او بود  
گفت که بخواند این کتاب را به عبد الرحمن بن محمد که من بخوانم او را بکتابت نماید و امید دارم که از خواندن  
این کتاب حق تعالی او را هدایت فرماید آن گفت از خدا ترس و خدا آباد او را اظهار این نما که  
بسیار از شیعیان تاب فر آورند آنچه او از این کتاب است پس چگونه عبد الرحمن بن محمد تاب فر آورد  
گفت فرسید ایم که این عزت که نمایند افشای آن بکیم لیکن از محتر که عبد الرحمن دارم و خواستش که  
حق تعالی او را باین امر برساند و در این حد الله که این کتاب را از او خوانم پس چون از روز گذشت  
که عتسه نهم ماه رجب بود که است عبد الرحمن قاسم را خواند و سلم گفت و شست قاسم آن  
توسع حیون را بیرون اوله با و گفت که بخوان این کتاب را و فکر در خانه خود بکن پس عبد الرحمن  
کتاب را حواله چون بوضع خبر وفات قاسم رسید کتاب را از دست او گرفت و قاسم گفت که  
ای ابو محمد از خدا بر من بزرگتر که تو در دردی خود فاضل و در عقد خود کامل و حال آنکه حق تعالی  
میفرماید که و ما در نفس ما ذلک عدا و ما در سر باقی ارض قنوت و در حای دیگر فرموده آ  
عالم الغیب لا یظهر عقیبه احد این قاسم خندید و با و گفت که ای امانم کن که الا من ارضی  
من رسول و مولای من از انت پسندیده از رسول من میدانم که تو حین خواهر کنی  
لیکن از امر و زبانی بگذارد پس بگو من بعد از از روزی که در این کتاب نوشته است که وفات خواهرم  
زنده مانم بر آن که بر چهر نیستیم و اگر در آن روز بمریم پس فکر در خانه خود بکن پس عبد الرحمن از روز  
تبع که داشت و ازیم خبر شد و قاسم فوت روز بعد از رسیدن کتاب شکایت و شش











گفت داخل شو پس داخل خانه شدم و میوه و خمر و غیره را خال کردم ناگاه دیدم در گوشه  
 تان بسیار است پس به یک از محالان در کرده نان دادند و آنها را بیرون کردند پس نظر کردم  
 حیره دیدم که رده را آن لایحه بود پس از آن حیره مرلند کردند که از حسن بن نصر خدا را احضر کردند  
 بر تو منت گذارست و از آنها که شکر کن که بنده من را خوش مراید که تو شک کنی و او جامه را بیرون  
 بیرون فرستادند و من گفتم که از آنها را بگیر که زود بایستد تمام شود و با آنها پس آنها را گرفتم و بیرون کردم  
 سعد گفت که حسن بن نصر را کشت و از راه رمضان وفات و از آن دو جامه که کفن شد و از آن  
 روایت کرده است از حسن بن نصر که گفت بعضی از من بزم میزدند من سلیم و زینب  
 را میزدند که از برای حضرت صاحب کلام بسیار است و امثال را بر او جمع میکنند و جمیع و کلام در  
 فواید و غیره را بر او نام کردند پس وزیر اراده نمود که وکلدار بگیرد و یادش است که طلب جستجو  
 نماید که این مرد کیست بر اثر کتابی که غلبه و غلبه است و از آن گفت که وکلدار اسمیکم باشد  
 گفت نه و بیکر جاسوس خدایت را که میگوید که آنها را شناسند و آنها اموال را از او بکشند  
 هر یک که از او این چیز میگوید ما او را اسمیکم پس از ما حقه مقدس بسوی همه وکلدار خیر رسید  
 از همگی چیز نگرفتند و مع شناسند از این که از او این چیز میگویند و در امر او فرستاد تا بکشند  
 که مصلحت شوقش بجاسوس را از او فرستادند که پیشانیت و با او خلوت کرد و گفت که این  
 مال است که میخواهم با نظر به سالم محرومت غلط کرده من از این با خبر شد و در هر چند او را  
 نمود و هر که در میان من و او است این که در نزد همه و جمع و کلام او نمود و بیک  
 بیشتر خبر بایست که رسیده و گفت و شنید که از خبر من از این خبر را روایت کرد که گفت  
 نزد وفات حضرت امام حسن علیه السلام که در نزد من فرستاد و جمع شده بود پس آنها را  
 بار کرد و در کسب سوار شد و من هم بایست که بیرون رفتم پس بیمار شد و مرگید و گفت ای وزیر  
 بر کرد آن مرا که این مرض موت است و از خدا بزرگوار است این مال و من و میت نمود و وفات  
 من با وجود گفت که بیرون از آن مال و من و میت نمود و من و میت نمود و من و میت نمود  
 من این مال را برای مردم و خانه زود مرطوب کرد و اسمیکم و احضر را خبر نمیکم اگر خبر برای من باشد  
 چنانچه از آن حضرت امام حسن علیه السلام که میفرمود که مال را تقسیم میبایم و آن را تصدق میکنم پس

پس و ابو عرق شدم و در کنار شرف خانه را بیهوش کردم و چند روز از آن ماندم تا آنکه رسول خدا را  
 در قعیه با او بود که در آن نشسته بود و محمد با تو فندان و فندان خبر مستی میان فندان و فندان  
 تا آنکه تمام آنچه با من بود از خبر خدا که منم خود هم علم بآن نداشتیم همه را از دست یوسف مال با شکر رسول  
 نمودم و چند روز دیگر ماندم و جمع انصار و نجاران را محضر شد و خبر من رسید و پس سبب غیبت  
 کردند پس پس فندان مقدس بسوی من و این که هر که تو را قیام مقام بدست کرد از اندم من خبر را  
 حد کن و شیخ را کتاب کرد فرموده است که خبر را از من مرا حاضری را احضر نمود و سلمان را از آن خبر  
 از او شنیده بودند و ابو الفرج محمد بن مظهر از او شنیده بود از او شنیده بود از او شنیده بود  
 و شنید که گفت من را اول من خود که کمتر از نیت سال داشتم و من خودم زوجه که مادر او بودم  
 و عمر من را در خانه پدرش واقع ساختم و چند سال در آنجا ماندم و هر چند میگویم که از آن خانه خود را  
 را نمیفرستد تا آنکه در آمدت از من خانه شد و دختر را مید و بعد از آن که از خبر من خبر را کرد  
 و من نه از او و لا از او حاضر نمودم و نه در مویش و از او زکر که متولد شد و وفات یافت مطلقا از من  
 بعقب شمر و در ناخوشه های که میان من و او است یوسف را این که جمع کردم بشرط آنکه او را این خبر شنید  
 و کلام من را این رفتم و با من مرا فقه نمودند و از آن نقل آن زن تا آنکه چون اراده کردم که بیرون  
 شمر که شده بود و او را بزم باز مانع شدند و من و او این که فقه را بایستد و من از آن خبر را بیرون  
 و در غیبت من خبر را از او متولد شد و ما بر این حالت منازعه و دشمنی ماندم و سال که من را  
 زوجه خود را از آنجا بیرون کردم تا آنکه رفتم بغداد و در آنوقت ملجا و زرک سید ابو جعفر محمد بن احمد  
 و نیت بمن شد و به رو بود پس زود زود آمد و بسوی او نیت کردم بر به او منازعه آن که بیا  
 من از زوجه و حد غایت کند کان او بود او حقه که رفتم و یوسف در آن سوال تا که دعای را فقه  
 ای ساقش پس رفتم و زنتم و در آن که کردم حال خود را و خصوصیت انعام را با خود واقف این زن  
 از آنکه زوجه خود را بیا نزد من و در قعیه را برداشتم و با ابو جعفر مرا به رفتم و در آنوقت  
 میان ما و حسن بن نصر و رضی الله عنه واسطه بود پس رفتم را با او دیدم و از او انفس خودم را

و شیخ بغداد  
 در آن وقت

عراق







که تو اینرا  
در حضور افروشی کرده بحکم پس آنها را تسلیم نمودم و آنکس تر اگر گفتم رافع را و فری از سرور  
طباخ را است کرده است که گفت ای محسن من این حد نوشتم بسبب تنگی و بجز که مرا وارد داده بود و  
رفتم که بحسب هر استدلالی که در این حد نوشتم پس داخل خود در شدم و چون رسیدم آن رسیدم  
در بهر فراموشی که در روز او را ندیدم و دست مرا گرفت و گفت که بنده من در آن گزاف است چون نظر کردم بر آن  
نشد و که در آن روز ده استغفرت و در آن نوشته بود که سرور طباخ و ایضا از محضر من اذن روایت  
کرده است که گفت از من بایست که بپشت در هم از مال خاصه مقدسه صحت مرگت در هم از خود  
بر آن افروزم و بنور ستارم زخمی از احدی ننوشتم که چه قدر از آن را مرا فرموده و لغت من نوشتم  
فرستاد که رسید بایست که بپشت در هم از خود و ایضا از محضر من بپشت در هم از خود  
روایت کرده است که گفت بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمدم از حضور  
طلب حضرت صاحب پس از خاطر خود گفتم که اگر من می توانم بعد از آن سال هزاره ظاهر من پس  
صد نفر شنیدم و شخصش را ندیدم که از من می بیند به بگویم که ای پادشاه اندر رسول خدا صلی  
علیه وآله را تا ما و ایمان آورده آید او را گفت که بنده من که نام بر من عبد رب است چون  
در راه رسیدم متوجه شدم و مرا ابو عبد الله نو فقه بصرد و در آنجا نشو و مانودم پس چون این صد را  
شنیدم به این خبر اقامت نمودم و بیرون آمدم و به عبد الله و از محضر من بعد از بیاری سال  
کرده است که گفت بر یکی از بانه خارج بنا صحن مقدسه را دیدم که از طلبه آنها است به حج طلبه  
بود پس آنها قبول شد و دست را زدند و ما می شدم که از این بکنم چون شکست دیدم در روشن  
چند شغال این و مس و غیر آن بود آنها را بیرون کردم و بعد از آن طلبه را انفا ذکر کردم و قبول شد  
و خیر و کافه و معتقد در آن و از ابو عبد الله بن صالح روایت کرده اند که گفت از بعضی از آنها بعد از رفتن  
و طلبه اذن نمودم بیرون آمدن نیز از خاصه مقدسه و اذن نیافتم تا آنکه بپشت و در روز مانند بعد از آنکه  
قافله بیرون نرفته بود و بیرون نهادن پس بعد از آن روز چهارشنبه اذن دادند و گفتند امر و بیرون رو  
بیرون رفتم و ما یوس بودم از آنکه بقافله ملحق شوم چون به عنوان رسیدم دیدم هنوز قافله در آنست  
پس ننگش مگر آنقدر که شتر خود را غلف دادم که قافله با در و من با ایشان بار کردم و ایضا

7

[illegible]



پس در دو وقت با هم تمام انطق نوشتند پس مردن او را نوشتیم جواب بیرون آمد که زودی  
 فرزندم بر آید و تو خود را بگو و خبر او پس اول احوال نام کن و آنکه عدد از دست جعفر پس همان نحوی  
 که فرموده بود متولد شد پس من تهنیت نمودم و مردن را و دادم و چهار مردن رفتن شد که من  
 رسیدم که ما از بیرون رفتن تو که هست و اینم دیگر اختیار است پس سینه فرستاد و شکم  
 کردیم و نوشتیم که نیکم و اینک شکم سبب تلف نمودن از چ پس توفیق مقدس بیرون  
 که سینه است شکم که در شکم باشد که در سال آینده هم کزالت پس چون موسی که شد  
 عریضه نوشتم و طلب از آن نمودم و از آن کردیم و نوشتم که فرما مجری عباس هم فاده شده و در وقت  
 و اعتماد بدین استعیانت اعدا کردم پس جواب بیرون آمد که اسد زنگی عدلیت اگر او باید  
 دیگر را بر او اختیار کن پس اسد را آمد و او را حجاب او کردیم و کلین روایت کرده است از فضل  
 خرفروش که گفت تو مرا از این استیانت اعدا کردی که بنده حق تا یک گویند و در وقت معلوم  
 وظیفه چند از بیرون مرا آمد پس چون حضرت نام حسن که در صلوات علیه السلام از دنیا رحلت فرمود  
 بعد از این که بر گشتند از قول بولد و آنکه بار از حضرت فخریه است که خلیفه آن حضرت است پس وظیفه  
 تا یک گویند حق و آنکه بار از حضرت فخریه است بیرون آمد و از بار قریط شد و اینک علیه السلام  
 نقد علیه السلام است که گفت بر من خط خود و وظیفه با حضرت است و بخوار رسید پس عریضه خط  
 من نوشت و جوابش بر آمد پس عریضه دیگر نوشت خط بعضی از فقها اصحاب پیشتره من و جوابش بیرون  
 نیامد چون تقیتم نمودم مقدس این بود که آن مرد از من خطی گرفته است و اینک علیه السلام  
 از حسن بن حسین روایت کرده است که گفت جمعه از خدمه را فرستادند از تبریزی  
 بنور من مشرفه و با ایشان دو خادم بود و بر از خدمه آن حضرت و بجهت نوشته رسید که با ایشان  
 رود و رفت پس چون بگرفت رسیدند از آن دو خادم چیز مت کفنه خود و پس از کوفه بیرون  
 بیرون رفتند و بعد از آنکه از سازه فرمان مقدس رسید که برگردانند آن خادم را که سر کوفه است  
 و از خدمت معزول گردید و این روایت کرده است که قاسم بن علی گفت که چندین سینه

بر این متولد شد و من در باب هر یک عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 من فرستاد تا آنکه حسن بیرون متولد شد و عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 و شیخ در کتاب غیبت بنویسد که حسن بن فضل بن علی است که گفت در باب او عریضه نوشتم که حضرت  
 و اراده کردم که در باب امر دیگری هم بنویسم و نوشتم که مبادا مکرده فطر آنش باشد پس جواب آن وقت  
 و سیم که نوشته بودم بتفصیل بیرون آمد و اینم از عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 عریضه نوشتم با حضرت و التماس دعا نمودم و جوابش نوشتند که در سال آینده هم کزالت پس چون موسی که شد  
 سال که فرموده بودند وفات یافت و بعد از وفاتش کفر را فرمودند و کلین روایت کرده است از فضل  
 نیز روایت کرده است که در این عریضه زولیت کرده است که عیاقین هر گشت که از آن حضرت فخریه بیرون  
 آمد که نه فرموده بودند از حضرت فخریه بیرون آمد که کزالت عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 معتد که کلین عریضه نوشتم و در این عریضه وقت پس چند ماه که ازین گذشت و از خلیفه با قضا رخصت  
 نمود و گفت ملاقات فرزند آن فرات را که قبلاً او بودند و رسیدن را که جعفر بودند که در این  
 قریه است با این خط و کوفه ساکن بودند و بگو بایشان که زیارت کنید مقارن فرشت را که خلیفه  
 امر کرده است که تقیتم نمایند و هر که از آن زیارت و کفر نشود عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 از مجری صحیح که گفت بعد از آنکه پدرم وفات یافت و امر و وفاتش عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 از آن حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بعد از مردم داده بود از شهر مکه و دیگر که در شهر خود از اموال  
 ایشان اخذ نماید که مبادا در راه تلف شود و در باب ایشان عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم و در باب ایشان نوشته  
 نمودم و جوابش نوشتند که از ایشان طلب نما و بگو بایشان یا آنکه نامه لازم مراست در از آن من پس  
 مردم همه طلبه را دادند مگر یک نفر که چهار صد نفر باست بر هر زدا که رفت و من که نمودم مصلحتی بود  
 و پیشش مصلحت استغاف من میکرد و با فرستادست میبود پس شکیات او را بر سرش کردم و جوابش  
 که سهل است که استغاف تو کرده باشد چه واقع شده است ازین مرا باید آمد و بعد از آنکه رفتی از من  
 و در بیت دیگر با ایشان را و بر میزدی کشیدم تا میان خانه پیش بیرون رفت و با من عریضه نوشتم و التماس دعا نمودم  
 و میگفت قمر از افضر پدرم را که است پس لا اله الا الله و جمع نیز بر من میفرستاد و من که کوفه







مقدم رسانند و عاقل فراموشی گوید که بر سر این نوشته اند که نشانه های این  
نویسنده و این کوی که برون بن موسی غنی است که گفت که در باب مظهر چند در این  
نظم بر مراد است دعا دعا نمود جهت دو برابرش که محبوس بود در این جواب غرض او برون آمد  
و در آن دعا کرده بودند بر آن آن دو نفر که در حبس بودند و با هم این آن و این گوید که مردی غرض  
نوشت و است دعا دعا نمود در باب محبت که در راه داشت جواب غرض بر آن دعا کرده بودند بر آن  
مطلب پیش از چهار ماه و زوده بودند که زود باشد که دختر نتواند شود و آفرینان شد که فرموده بود  
و این گوید که محبت بر داد و غرض است دعا دعا جهت بر و مادرش نمود جواب بر آن که بیامزد  
موتی تو را و پدر را و مادر را و خواهر ترا که وفات یافته و اسم او کلک است و این کلک از صراط  
بود که در حواله که نوشته است و را بشود داده بودند و این گوید که غرض از نوشتن  
دشمن بنامه و شرف از که معجز از نویسنده که نوشت که فرستاده بودند و در اثر قرآن اقبال از بر عظیم بود  
که نوزاد بود و غرض اسم او را در آفر غرض و فصول نوشتم که به بینم که ای او دعا خواند و ایمان  
پس جواب بر آن و در فصول نویسنده نوشته بودند که موثرا از ایشان قبول کند و با ایشان  
ناید و نور از ثواب دهد و برای پیغمبر میج دعا نموده بودند و اینم از شرف خدا از بعضی نویسندگان  
حضر میخوانم و در آن که از آن محضر میخوانم چندین بار داده بود که بنویسم آنها را با هم بدین  
و نوشته ام چون او دین حق اختیار کرده بود پس توقع وصول برون آمد با هم از این  
نامش را تغییر داده بودم و اینم گوید که محضر میخوانم و اینم از شرف خدا از بعضی نویسندگان  
پس روایت کرده است که گفت بر من در این رفتیم و از ناحیه مقدمه که در آن  
از من و در این من برون آمد با دعا و عاقل فراموشی گوید که بر سر این نوشته اند که نشانه های این  
ایشان باین من که ام و انانیت باشد که این کاظم پس بعد از آن ایشان شدیم و توقع  
نوشتیم در آن عذر خواستیم و استغفار نمودم و در این نوشتیم و با خود فکر میکردم و اینم  
که بعد از سوگند که اگر تیره را بنویسم غایتش را بنویسم و فرغ میکنم تا به برم زد پدرم

که او را تا راست از من پس از عاقل حضرت با بر سوگند که آنها را از من آفرود و خدا رسید که  
حفاظ کرد که با و اعلام نمود که ما گاه نمیت که این را بنویسم برون آمد  
ب با شد که ایشان از ما این سوال نمایند و برون آمد و برون آمد  
توقع که حفاظ کرد که با و اعلام نمود که ما گاه نمیت که این را بنویسم برون آمد  
و نیست تو این بود که در آن تصرف نماید و در راه رفتن خود فرغ غرض ما آن را از تو باز  
در اینم لیکن دو جام پس چانه از آن نیست که جهت آنکه احوال من در دنیا و گوید که در باب  
دو امر غرض نوشتیم که نوشتیم که حضرت و اراده نمودم که در باب امر دیگر بنویسم در خاطر خود  
گفتم که کتب به خوش بناید از حضرت پس جواب برون آمد در باب آن دو امر و بر سر میگویم که نوشتیم  
و اینم از حضرت بر خوش طلب نمودم پس فرستادند بر این صفت غرض و این در آن  
با فرمود پس باقی در وصفان دم کرد و گاه افتاد و یا شد از آن بود من خبر را از این  
کردم و آن بسته با شد و بهر چند سر را نمودم در طلب تا آنکه بعضی از آن گفت غرض  
میجویم که غرض با فرمود پرسید که چه خبر در آن بود غرض غرض من گفت غرض من که را که  
از این من بنویسم غرض من و سوال میکردم از آن تا آنکه ما یوسی شدم پس چون برون رسیدم  
صند و غرض خود را نمودم اول خبر که تمام شد برای فردا آن صره بود و قال الله تعالی این  
کجا به جوی بود و از این افتاد و در وقتی که میرا آن از من بپسید و اینم گوید که بنویسم غرض  
شد در اقامت نمودن و ماندن در بغداد و در خاطر خود غرض من که بنویسم پس ال مع و بمنزله  
بر نمودم و غرض من از الوجوه و در نامه که طلب عاقل جواب رفقه که بنویسم نوشتیم و در غرض  
بر و بنویسم که در فلان موضع است که مردی آمد و نور از حضرت بد ما به الصلح من  
واری پس بنویسم غرض و در آن بودم که مردی داخل شد و غرض من که بنویسم غرض من

۹۹

و خوش



و خندید و گفت بشارت باد ترا برتر که زود باشد که درین سال حج کنی و با پدر خود است و از آن  
 و ایضا گوید که زرد این و چنان رفتم که از زوال التماس کنم که مرگ برادر را بی غم بگذرانم و همگی و همگی  
 رای مرطلب نماید او را چنان بودم که از امت ایوانی ام پس بعد از چند روز که او را مطلق نمودم  
 گفت من طلب و جستجو تو ام زیرا که من نوشتم پس از آنکه مر سوال غایب که در آن تو بودی  
 غایب و همگی و بگویم پس حسن فضل گفت که در آن سال ده دوازده ساله بودی و من در آن سال  
 و ایضا این بابویه از حقایق محرمات طر روایت کرده است که گفت مدتی در بغداد اقامت نمودم  
 و قافله من میان برون رفتن شد و من رفتم و نوشتم و اذن طلبیدم که با آن قافله برون روم  
 جواب برآمد که با آن برون مرو که خبر تو در آن نیست و در آن وقت که گفت من شام  
 و قافله برون رفت پس من قافله را همراه ایشان آمدند و ملاک و مستانندشان کردند  
 گفت و رفتم و دیدم که عیینه بکشت من رفتم و اذن طلبیدم که بکشت نشینم جواب برآمد که  
 من شین پس کشت در آن سال برون رفت مگر آنکه در آن سال در آن بکشت نشینم  
 کردند و ایضا گوید که بعضی بشارت بر من از رفتم و در مسجد بودم که بعد از مغرب که غلامی  
 داخل شد و گفت بر خیز گفتیم که بیایم گفت تو عیان من خود و خواهر ستاده  
 جعفر بن ابراهیم یا من را بنزد اهل پس برخواستیم و رفتم منزل او و اذن طلبیدم در آنکه زیارت کنم  
 از داخل بغیر خانه مقدمه داخل شوم پس او را ملازمت کردیدم و گوید که اصدی از  
 اصحاب از آمدن فریب مره خبر نداشت و من خود در آن وقت از آن غلام و  
 شیخ منید در آن وقت و در آن وقت که او را ملازمت کردم و او را ملازمت کردم و او را ملازمت کردم  
 احمد بن محمد که احمد گفت که وارد بلاد مدینه که بعد از آن و نواحر آنست که دیدم و با ما نماند  
 قایل نبودم و هیچکس ایشان را محبت داشتیم تا آنکه زید بن عبد الملک مرد و من و منیت خود  
 در میان خود که برسانم یا بوسر سمنند و شمشیر و منطقه او را ابو لای او بغیر حضرت صاحب  
 سواران

صلوات الله علیه پس رسیدم که اگر ندیم یا بوسر یا بوزار یا بکوتین خفت من برساند پس از من  
 و منطقه را به قصد اشراف قیمت نمودم در خاطر خود و اصرار بران مطلق کرد و اندم پس  
 ناگاه که تا تر از عراق رسید که صبح بفرست به قصد اشراف که از آن تر است از قیمت  
 یا بوسر سمنند و شمشیر و منطقه و شیخ در کتابی که روایت کرده است از محمد بن یحیی بن یزید  
 جو جابر که گفت در شهر قم بودم که میان بعضی برادران از شیعیان گفتگو میشد و بابی تخریر که  
 انکار فرزند خود کرده بود پس مرد را فرستادند و شیخ عیانه الله در وقت که من مانده بودم پس آن  
 مرد نوشته را به شیخ داد شیخ خواند و بگوید امر کرد او را که بروی ابو عبد الله و فرزند او را  
 جواب نوشته را بدید پس زید و فرزند او در حضور من صبحی زود رفت گفت فرزند زید و  
 و در فلان روز با آن واقعه نمود در فلان موضع پس بگوید و نام فرزندش را محمد بن جابر کرد  
 پس بر کشت رسول بنبر و ایشان را اعلام نمود و امر زید ایشان را منع کردید و فرزند متولد  
 و بجز منم کردید و ایضا روایت کرده است از حسین بن محمد بن سوره که گفت عیانه  
 حسن بن یحیی و محمد بن احمد صیفر و غیر ایشان از شیخ ابی یوسف را بر من نقل کردند که عیانه  
 محمد بن یحیی بن بابویه احمد بن احمد بن محمد بن یحیی بن بابویه زوجه اش بود و از آن فرزند  
 او را روزی زید بن یحیی نوشت شیخ ابی القاسم حسین بن روح زید بن محمد بن یحیی بن بابویه  
 سوال نماید که برادر او دعا کنند که حق تعالی او را فرزند از فقیه او را روزی زید بن یحیی بن بابویه  
 که تو را ازین زن فرزند روزی زید بن یحیی بن بابویه زوجه اش بود و با آنکه مالک شورش جاریه و یحیی و از آن  
 و فرزند فقیه تو را روزی زید بن یحیی بن بابویه زوجه اش بود و با آنکه مالک شورش جاریه و یحیی و از آن  
 که هر دو فقیه بودند و حفظ نموده بودند از اخبار و احادیث آنچه حفظ نموده بود غیر ایشان  
 اصرار از ابی یحیی و برادر او داشتند که نام او حسن بود و مشغول عبادت و زهد بود و با  
 مردم اختلاف نمینمود و وفا به هر چه داشت و این سوره گوید که هرگاه که ابو جعفر و ابو عبد



پس آن عاقل با بوی زوایت حدیث میخواند مردم تعجب میکردند از حفظ ایشان و  
میگفتند بایست که این مرتبه که اختصاص یافته ایشان از دعا را هم علیه السلام  
بر آن شما و این امر مستفیض است از میان لایق هم و ایضا حسین بن سوله گوید  
که شنیدم از سرور و او مرد عابد مجتهد بود که ملاقات نمودم او را در ابوالفضل که آنجا  
فراموش کردم میگفت که من لال بودم و به من میخواستند که بگویم پس پدر و عموی مرا  
در وقتیکه سیزده سال یا چهارده سال داشتم بردند بجزیره حبشین بن زوق رضی الله عنه  
و سوال نمودند که از خدمت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه التماس نماید که زبان مرا  
حق تعالی بکشد پس شیخ فرمود که شما مانور شده اید که بروید کای حضرت امام حسین  
علیه السلام و دعا کنید سرور گوید که پس بیرون رفتم و پدر و عمویم بسور حایر و چون رسیدیم  
غسل کردیم و زیارت بخاوردیم پس پدر و عمم مرا رساندند که از سرور عرض زبان نصیحت  
بکنند پس بن گفتند که نکلم کرد و بسجده اندر گفتم بی و این با بوی بینه خود روایت کرده است  
از اسمعیل بن یعقوب که گفت شنیدم از شیخ فرید میگفت مصاحب کردیم با شیخ از  
الکسواد و با او ماله بود از برادر غریب غیر حضرت صاحب الامر علیه السلام پس چون رسید  
ردیف نمودند و فرمودند که بیرون کن حق فرزند عمومت از آن و آن چهارصد درهم  
پس آن مرد مبهوت و متعجب ماند و نظر کرد در حساب آن مال و در نزد او که بچشمش  
مال تجارت بود که بعضی از آن را بایشان رد کرده بود و بعضی را انفاق داشته بود و بایشان  
نداده بود پس آنچه نقد شده بود از برادر ایشان از آن مال چهارصد درهم بود و خانه  
حضرت فرموده بودند پس آن را بیرون آورد و باقر را تسلیم نمود و بدرجه قبول رسید  
و ایضا روایت کرده است بینه خود از جماعت از شیعه که گفتند از ناحیه مقدسه خدیجه  
فرستاده شدند نزد ابو عبد الله بن جعفر که از آن فرود شد پس چون از آن فرود رفت و قیام

فرزدان

بنفوذ

قیام نمود پس چون اشرفیها را وزن کرد همه قیراط و یکجمله از مجموع کم بود پس از  
مال خود همه قیراط و یکجمله را افزود و تسلیم سرکار نمود پس با و رفتند یک اشرفی  
که وزن آن همه قیراط و یکجمله بود و ایضا بینه خود روایت کرده است از حضرت جعفر  
بن محمد که گفت شخصی از لایق بلخ اشرفی را حاضر کرد از آنجا که بینه خود روایت کرده است  
و در آن غیر داد اسم خود را پس جواب بیرون آمد رسیدن مبلغ باسم و بینه خود  
و ایضا از حضرت روایت کرده است که در مکه کاتب خوزستان بود پس از آنکه از آنجا مراجعت  
از ناحیه مقدسه و در آن باب با من مشوره نمود گفتم بفرست از آنرا از آنجا که بفرست برادران  
تست اگر در آن باب حق سوال کند از من و زقیان گفتم بی نظر گفتم که پس بعد از دو  
سال از من دیدم و از او سوال نمودم از آن مال گفت دو بیت اشرفی از آن را از آنجا که  
فرستادم و جواب رسید بوصول آن و دعا بر آن عرض کرده بودند و نوشته بودند که مال هزار  
اشرفیت و تودو بیت اشرفی را فرستاده پس اگر خواهم که معامله بکنم با او بفرست مال را تسلیم و  
نمایم پس بر تو ملو معامله نماید با او پس در روی نظر گوید که چون اینرا شنیدم دانستم که حاجت من  
یاخته است و خرج نمودم از آن خرج شد و ایضا بینه خود روایت کرده است از حضرت جعفر  
بن محمد که گفت شخصی از مردم بلخ مال فرستاد با رقه که در آن خبر نوشته بود و بانگست خود در آن خط  
کشیده بود که کماند و در نوشته و بشخص که فرستاد گفتم که این را بفرست بر که خبر دهد تورا  
بقیه آن و جواب این رقه را بدید پس رسان با و مالک پس آن مرد بفرست رفت  
و بعضی از دیده مقدم را برادر او نقل نمود جعفر گفت که تو اقرار میداد در آن مرد گفت بی  
گفت آن شخص که تورا فرستاده است را ایشان بر کرده است و امر کرده است تورا که این  
مال را بمن بفرست پس آن مرد گفت که این جوابی را که نمیکرد اند و از نزد بیرون رفت و در  
بزد و میگردد نزد شیعیان پس رقه بسور بیرون آمد که این مالیت که غدر و مکران

که از آنجا که







خدمت حضرت آورده ایم و این مقامات و ملاقات تسلیم نموده ایم و اکنون که در این دنیا مقیم هستیم  
لکن این مرد صاحب این امر است پس باید که این را در پیش آفتاب میخورد و لکن نه مایه جان میسر آید  
چند اند که میگویند که یا امیر المؤمنین اینها چه در و غلغله میخورد که برادر من دروغ میزند و این مسلم نیست  
اینها خلیفه گفت رسول الله از جانب عمر و رسول میباشند مگر سنانید هر چه را این جعفر در مایه جان است  
و نه توانست جواب گوید آن جماعت گفتند که خلیفه منت که الله را مانده مقرر و غیره که معصومیت  
اسمه همانند تا ازین ملازمین را میخلفه سر کرده را مقرر کرد که لیس را بیرون برد و چون از  
بیرون رفتند چون آمدن سبوی ایشان جمله که بهترین مردم بودند و کویا خاد و فرمود  
نه اگر داشت از که ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان اجابت نمایند مولای خود را با و گفته  
تو مولای ما گفت بعد از من غلام مولای شما میباشند و گفتند و فتم با او تا آنکه داخل شدیم  
در خانه مولای خود و لام حسن مگر عیسی که فرزند زکریا داشت قیام کرد و عیسی که را دیدیم که مانده  
ما هرگز نشسته است و جاهای بنشینده است را اخفیت سلیم کردم و جواب فرمود پس گفت  
که همه اینها لکن قیام را نشسته است و فلان کس چه قدر فرستاده و فلان چه قدر تا آنکه همکار او است  
پس جاهای ما و بارهای ما و آنچه با ما بود از چهار بابان و غیر آن همه را برای ما وصف نمود پس گفت  
ای نیکو نظر کسیا بیده افتادم و خوش گذاراش که کردم که لام ما را با شما شنید و در پیش روی مبارک  
پرسیدیم و لا آنچه خواستیم سوائی نموده جواب فرستادیم و ما امر او را برده تسلیم نمودیم و لام  
فرمود که دیگر خبر از من نبرید و فرمود که از برای شما در بعد از شمس را انصاف میکنم که اموال را از  
او بپوشانند و لا توقیعات بیرون آید پس ما خدمت حضرت عرض کردیم و اخفیت جعفر  
میری قری از منوط و لا و گفتی که است فرمود که خدا عظیم کرد و لا از اجرت و لا در راه  
قریب چون جعفر بعقبه آمدن رسیده بود که وفات یافت خدا از من کند او را و بعد از آن  
امور را میبریم به بعد از نزد جماعتی که نصیب نموده است و توقیعات را از دل ایشان بیرون  
را بقیه این باب و نه در کتاب مرقور روایت کرده است پس بعد از آن خبر من ضایع که نوادگان  
از او کرده حضرت لام رضا علیه السلام بود که او گفت که حضرت صاحب این صلوات الله علیه و آله

که و الله بزرگوارش عالم بقا الدنایا نمود و میراث اخفیت را قسمت میکرد و جعفر کذاب بیرون  
آمد از موضع که کینه داشت و فرمود که اگر جعفر بجهت متوفی حقوق من شده پس جعفر بن محمد و  
بهوت شد و اخفیت غایب شد و جعفر بعد از آنکه از خید در میان مردم نفس نمود اخفیت را بیرون  
پس چون مادر حضرت لام حسن مگر که خنده گفت بود در دنیا رحلت نمود و وصیت نموده  
بود که او را در خانه اخفیت دفن نمایند جعفر با ایشان سازعه نمود و است این خایه است و  
میگذارد در آن دفن کنند پس حضرت صاحب بیرون آمد و گفت ای جعفر این خانه است و بعد از آن  
غایب شد و کسر اخفیت را نیز و ایضا این باب و در کتاب مرقور که ابو الادیان روایت کرده است که اخفیت  
من خدمت حضرت لام حسن مگر که عیسی که میگردم و ناهای اخفیت را بشود که مردم پس داخل شدیم  
بر اخفیت در کوفتی که در آن مرض عالم بقا رحلت نمود و انساب نامه چند نوشته و فرمودند که اینها را  
بعد از این بهر و بعد از یازده روز داخل شد و خواهر شد و صدای شیون از خانه فرغ ایست  
و در آن وقت مرا غلبه خواهند داد و ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه باطل شود  
و هر امری است بلکه خواهد بود و فرمود که هر که جواب ناهای مرا را طلب کند او را ماست بعد از این  
گفتم زیرا که بغیر ما گفت هر که ناز کند بر من او خلیفه من است گفتم دیگر علقه بغیر ما فرمود که هر که خبر دهم  
را میبایست او قیام با ما امانت بعد از من پس مهلت حضرت جامع شد مرا که بر رسم کردم  
همان پس بیرون آمدم و ناهای را با ما میبردیم و جواب اینها را گرفته و اجعت نمودیم و جعفر  
حضرت فرموده بود در روز یازدهم داخل شد و صدای شیون از خانه مقدر اخفیت  
بلند بود چون بر خانه آمد جعفر را در اخفیت را دیدیم که در در خانه نشسته است و شیون  
را که او جمع شده اند و او را اخفیت زینت برادر و تنبیه با ما است سکونند پس فر فرط  
گفتم که لکن این لام است امیر است خود دیگر شده است زیرا که بیشتر او را پیش فتم که شراب  
سجود و نماز حاجت و حضور میولفت این پیش زینت و اخفیت و تنبیه گفتم و از من  
هم سوائی نمود و در آن حال عقیقه خادم بیرون آمد و گفت که رسیده برادر است اخفیت را که اینها  
در راه ناز کن جعفر برخواست و داخل شد و شیون برادر او و در میان خانه  
رسیدیم و دیدیم که حضرت لام حسن علیه السلام را عند داده کفر کرده اند و بر نفس میبایند







مراقت نام و نسبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و زمین را بر انداخته است و خوار گردانیده است که  
 بر او ظلم و جور شده باشد ای احمد شد او درین است مثل خضر و شکر و زوال و الهی است که اسو کند که  
 غایب خواهد شد غایت شد که غایت نیاید در قبضه ملک شدن و گواه که در ملک که خدایا و ابیات  
 بر آنکه قول با امت لغت و توفیق دهد او را که دفا کند بر ارتعاب فرج او احمد است ای حق که عرض نمودم  
 که از سلاطین ابانچه و علامت ظاهر خواهد شد که خاطر من مطمئن گردد پس آنکه در سخن که زبان بر زبان  
 و گفتیم بقیه خدا در زمین و استقامت کشنده از دشمنان او پس بعد از شایسته بودن و درین  
 طلب خبر کن از احمد بن ایمن احمد گفت که شاد و فرح از خدمت حضرت بیرون آمدم و روزی که  
 بخدمت حضرت رفتم و گفتیم بایں رسول الله عظیم شد سرور من تا به انجام کرد در وقت نماز بر من و نماز  
 که نسبت حضرت و زوال و الهی است که در آن حضرت خواهد بود و بدیت فرمود که آن طول نیست است ای احمد  
 بایں رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید فرمود که ای احمد سوگند افند بر طول کشد که برگردد ازین  
 آنها که قایل است او باشند و باقران درین ملک که هر یک از عهد ولایت مارالذو در روز قیامت گرفته باشد  
 و در دل او بقیه صنع ایمان نوشته باشد و او را موید روح ایمان گردانده باشد ای احمد ازین  
 غریبه خدا و سرور او را بهانه می نماید پس ای حق تو عطا کردم از نعمت و از غلظت کمان کن از  
 جمله شکر کنندگان باش تا فردا در وقت نماز باشد در ایام عیدین و ایام انعقاد قرب من بعد از آن  
 کرده است که روزی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رفتیم و حضرت بر تختها بر در خانه خود نشسته  
 بودند و از جانب راست آن محراب بود که در راه آن بوده و گفته بود که گفتیم ازین من کیت صاحب ام  
 بعد از تو فرمود پاره را بردارد چون برداشتم گوید که برون آمد که گفتش ای شکر تو و تقرب ما به جانیست  
 داشته باشد یاده سال یا بخوان با جبین کشیده و در سر سفید و دیده های درخشان و دستهای قوی و او را  
 بپوشیده مایل پیش و برخیزد راست روی مبارکش خدایا و کاکلی بر سر داشت آمد و بران راست  
 بر کوه خود نشست حضرت فرمود ایست امام شما بایں آن طفل در خولیت حضرت فرمود ای  
 فرزند کرام و تا وقت معلوم که برای ظهور تو مقرر شده است پس ما و نظر میکردم تا داخل محراب شد پس  
 حضرت فرمود که از مقرب نظر ازین محمد کن که که درین محراب هست چه کسی پس داخل محراب شد

الامام

و گردیدیم همگی را از محراب نبردیم و ایضا بنسبت ازین معجزه من حکیم و مظهر ارباب نبوت و معجز  
 نشان که بر من ظاهر شد و احسن روایت کرده است که گفته اند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر خود حضرت  
 صاحب ابانمود و وقتی که در منزل مبارک آنحضرت بودیم و با چوبد نفوذ بودیم و فرمود که اینست امام  
 بعد از من و خیفه من بر شما اطاعت کنید و او را برانگیزد و بعد از من که ملک خرابیه شد و درین  
 خود برتر که بعد ازین روز دیگر او را نخواهد دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و بعد از آنکه  
 روزی که حضرت از دنیا رحلت نمود و ایضا از عتاس حسن علور روایت کرده است که گفت از آن محراب  
 و جانشینم که میگفت که روایت کردیدم از جانشین که من در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
 بودم که سوار بر خند که در میان ایشان جعفر که آب بود و بر سر یار غنیمت و شکر و وفایت دیدیم  
 و آنست من موقوف بماند حضرت صاحب علیه السلام گوید که سادات ازین محرابی با فقر و سستی  
 انداخته آنحضرت از درگاه برون آمد بجا آن ایشان و من نظر می کردم و چنان می نمود که شش سال  
 باشد و همگی را در اندیشه نیت غایب گردید و ایضا روایت کرده است که خود از غیب آمد و  
 که گفت برستان بنظر من رفتم و در اینجا گوید که چند دیدم که در چشمه آب بازی میکردند و جوانی بر روی  
 سحابه نشسته بود و آستین خود را بر دامن مبارک گذاشته بود و گفتیم این جوان کیت گفتندم ۲۰ و  
 بن فحس و صورت مبارکش مثل بر زر کوه لاش بود و ایضا از محراب ابراهیم من محراب روایت  
 کرده است که نیم خادم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را می شناسم که در یک شب بعد از آنکه  
 حضرت صاحب علیه السلام فرمود که بدمت آنحضرت رفتم و نزد آنحضرت عطسه کردم فرمود که رحمت الله برش  
 گردیدم حضرت فرمود که ای تو را در باب عطسه گفتی بر من گفتی فرمود که ای امانت از من که سوز  
 و ایضا از ابراهیم من محراب روایت کرده است که گفت ظریف خادم و دوست کرده است ای من  
 نذر من که بدمت حضرت صاحب علیه السلام رفتم آنحضرت فرمود که صندل سرخ برای من بیا و خورن بکم  
 فرمود که ای ابراهیم این سر عرض کردم که بی تو اقامت و فرزند آقای من فرمود که از این از تو سوال کردم  
 عرض کردم که فرای تو شوم بیان فرما از برای من حضرت فرمود که منم خاتم اوصیای حق تعالی  
 دفع میکند بسبب من عباد را از اهل من و شیعیان من و ایضا روایت کرده است از محراب عتیم  
 عمر قرین الله روحه که گفت حضرت صاحب الامم صلوات الله علیه را دیدم در مستحار که بر درگاه  
 چنگ کرده بود و میگفت خداوند انتقام مرا از دشمنان من بکش و آنچه من غده داده بودم

بعد از آنکه







و بنده اش فروری کیست و ما است باین دراز نیکیم رسید که چرا فرمود که این اثرها قیمت نداشت که  
میان او و بزرگانش شریک بود و حصه خود را زاده کید کرد و گرفت و مال آنها در آن بیانت صحبت  
لام حق گفت که راست گفتن ای فرزند پس با جد گفت که این کسی را برادر و وصیت که بصاحب  
رسانند که میخواهم و اینها حرام است بعد از آن فرمود که آنجا که آن بزرگ را برادر رسانده بیاورند  
گفت که آنرا در میان خود جایی فرستاده بودم و او پیش کردم و برخاست که بیاورد پس حضرت  
بجانب من التفات نمودند و فرمودند که اگر سعدی بطلب آمده گفت شوق ملازمت تو را آورده است  
فرمود که پس آنکه داشت چه شد گفت حاضر است فرمود از تو چشم من بر پس آنچه میخواهم و آن حضرت  
صاحب لام فرمود گفت اگر مرا در نزد مولای من روایت عارضیده است که حضرت سغری خلق را باین خود را  
با اختیار حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که است حتر آنکه در روز جلد حضرت امیر ز سوط فرستاد  
عائیه و فرمود که اسلام و الله اسلام را بملک کرد بخت خود و فرزند آن خود را باین حدیث  
والله سخر و در غرق جهالت و غفلت و کما امر القدر کرد است ازین علم را بملک خود را و آن  
خلق بگویم این چه خلقی بود که بعد از وفات با حضرت متفق شود حضرت صاحب فرمود که حق  
و طاعتان زمان پیغمبر اعظم گردانیده بود و ایشان را در مؤمنان بودن مخصوص باقیه حضرت  
رسول صلوات الله علیه و آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که این شرف را بر ایشان باقیست باقی  
باشند و هر یک از ایشان که بعد از او تعصبت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو او را اطلاق بگو و از آن  
شرف بعد از بعد از آن برسدیم که باین رسول الله را خبر ده از نفس این است که خداوند عالم را حضرت  
موس علیه السلام سقید که فاضل علیک انک بالواد المقدس طور که ترجمه ظاهر قطب نیست که کعبه  
خود را بر سر که تو را در واد بر آنکه که طوری نام دارد و در سر که اتفاق فقر است که نعلین حضرت امیر است  
بود لکن خدا او فرمود که کند حضرت فرمود که هر که این سخن را بگوید و بر سر افتد است و اگر با  
تیم نبوت جاهل دانسته است زیرا که خلا ازین نیست که باز بر سر در آن نعلین جایز بود و آن  
جایز بود بر شیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر از آن  
جایز نبود پس بگویم حلال و حرام را نمیدانست و جایز بود بجزیر که در آن نماز بخواند که در این  
گزار است گفتیم پس شما مطلب الهم را بفرع مید فرمود که موس در واد المقدس قرب بود و گفت  
فرمود

خداوند از این محبت را برای تو حاصل گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شست ام و محبت  
نن و فرزند من و در پیش بود و آمده بود از برای آنکه این اثرها بر تو فرمود که محبت را از  
دل بر کنی که محبت تو از برای ما حاصل است و دل تو از خیال دیگران بخت بظهور است و در وفای  
محبت ثابت قدم پس نعلین کبابه ازین محبت است بجه عرض کردم که باین رسول الله فرموده مرا  
تا اول کعبه عرض فرمود که این حروف را ذخیره غیب است خدا بخت را با خبر داده و بعد از آن  
حضرت رسول صلوات الله علیه و آنکه اعظم فرموده است و پیش این بود که حضرت زکریا از غیب  
گردد که اسما مقدسه آل عبا را با و تعلیم نماید که در شداید با نهایه بود و بعد از آنکه با نهایه  
تعلیم اخبرت بود پس حضرت زکریا نام محمد و عیسی و فاطمه و حسن و حسین را با و تعلیم نمود و بعد از آن  
بشد و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را یاد میکرد گریه را و استغوا میبند  
نعل خود میخواند نمود و در مناجات کرد که خداوند ابراهیم نام آن چهار بزرگوار را که در زمان  
غمها غمناک است و در روز سبک و نام آن عالمقدار را که ذکر میکنم غمها غمها غمها غمها غمها غمها غمها غمها  
از کبر طاعت نمایند پس خداوند عالم این قصه شهادت و مطلوبیت آنها را اگر گناه و فرمود  
گفت که بعضی پس کافی است که بنام کرد است و با ملک قدرت ظاهر بنده این است و باین  
که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عیش و شنگ ایشان است در آن محراب و صحن ایشان است  
زیرا باین قصه از ناگاه ایشان شد و روز از بعد حرکت نکرد و گسار از خود راه ندارد و مغول را  
و نام و بقرار شد و در شهادت حضرت بخواند و میگفت الهم ایا دل بجز خلق را بجز  
مرد و خراب اولاد ایا بجز ضعیف را بجز غنی است او را راه خواهد داد ایا بجز فاطمه را بجز  
خواهرش نماید ایا چنین درد و الم را بجز آنکه رفعت و جلال ایشان در خولم اولاد بعد از ایشان  
میگفت که الهم از فرزند مرا که است که در بر دین من با و روشن شود و چون فرزند مرا که  
فرمایم از رفعت محبت او گردان پس چنین کن که دل من در مصیبت این فرزند جان بر راند  
دل محمد صبیبه تو را بر فرزندش بر دخواهر آمد پس خدا با و بجز او است فرمود و مانند حضرت  
بشهادت فاکر دید و حضرت عمر شریف در شکم مادر بود و ملک حضرت امام حسین علیه السلام



پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست بر اینکه است بر خود ایام اختیار نمیشود و آنرا اختیار  
خواهند کرد و معلوم احوال ایشان باشد یا آنکه مفسد احوال ایشان باشد گفتیم که موجب صلاح  
ایشان باشد فرمود که چه میدانند که غرضت از این است که خواهی بود و حال آنکه از غیر این  
گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آفریننده ظاهر شود و از همین علت است که مردم نمیتوانند  
بر خود ایام تعیین کنند پس فرمود که بجهت تأیید این مطلب بر آن تو بر زبان بگویی تا مردم  
از قبول کنند بگو که منبر اینست که خدا خلق فرستاده و ایشان را از زبان خلق بر زبان و کتابها را از  
فرستاده و ایشان را نموده و هر وقت که دانند و عملهای هر آنست که اختیار صریح از ایشان  
بهرسد مانند موسی و عیسی از جمله ایشانند یا عاز است که با و نور عقل و کمال علم ایشان که کس را  
از میان ایشان اختیار کنند بخیر عقل خود و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان را گمان  
که او مفسد است گفتیم نه فرمود که موسی علیه السلام با کمال عقل و علم و زول و عز و از اعیان قوم خود  
نیکو خود و مفسد کس را اختیار کرد که با خود بطور بد که همه را مفسد است و فطرت و عقیده  
ایشان را از او فاسد هر شد که منافق بودند خداوند خدا احوال ایشان را بر زبان فرموده است پس هرگاه  
برگزیده خدا اکثر را اختیار کند بگمان اینکه اصنام است و آفریننده است ظاهر شود پس چه اعتقاد  
باشد بر حق و بر برگزیده عوام ناس که خبر از ما و انبیا و در میان و عباد و انصار که بر زبان  
افشایند از این پس بیاید ایام از جانب که مفسد شود که عالم بضمایر و خصایص امور است  
بعد از آن با مجاز فرمود که اگر خضم تو میگویند که حضرت رسول ابو بکر را بر این شرف قرار داد  
میدانست که او خلیفه است که مبادا گفته شود و حضرت عیسی علیه السلام را بای خود خوانده چون  
با و نه است و بر او تعلیم و گمان بود و میدانست که اگر گفته شود و حضرت زین العابدین را بفرمود  
چرا در جواب گفت که شما را اینست که او را بر غیر صلیح علیه السلام فرمود که خلافت بعد از من  
خواهد بود و این سال را بر چهار خلیفه قسمت کرده اند پس بگمان فاسد شما اینست که چهار خلیفه  
حق این پس بگو این معنی است بر آن بفرمود بایست که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه بگوید که  
و در آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شرف ایشان را از آن گرفته و حق ایشان را از آنکس برده و  
آن خضم تو از تو پرسید که اسلام ابو بکر و عمر بطریق بود یا بکر است چرا گفت که طوعا بود یا با

و بنا بر آنکه ایشان با کفره بود و غلط بودند و ایشان از دور تو میروند و کتابها را خود احوال  
بر ایشان بخوانند و میکنند او بر عصب مستول خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاه هر اولاد است  
پادشاه بر تخت نشین خواهد بود و دعوی بر غیر خواهد کرد و اگر خداوند میکند و غیر نیست از پادشاه دعوی  
خواهد کرد چون حضرت دعوی بر سالت فرمود ایشان از دور گفته بود بظاهر گفتن گفتند که ایشان  
این که شاید لایق و حکوم حضرت بایشان بهر در و باطن کار فرودند و چون در افرا و پس شد زیرا  
شافان و بالا عقبه رفتند و در میان خود را بستند که کس ایشان را نشناسد و در میان اختیار که  
حضرت اینم دهند و آنحضرت را همدک کنند پس خداوند است و غیر خود را از ایشان حفظ فرمود  
و هر که نتوانست رسانید و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر علیه السلام بود که با حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام از در طبع بطاهر بیعت کردند که حضرت بیک از ایشان ولایت و حکومت بر هر چون مایوس  
بیعت میکنند و خروج کردند و بخار مل خود در دنیا و آخرت رسیدند بعد گفت که پس حضرت  
ایام حسن و عسکری را بر علیه السلام قرار دادند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بر ایشان  
برخواستند و من رستم احمد استیقام را در راه دیدم که گریان مرا میگویند چرا در آمد و در بیعت  
گفت ایام که حضرت فرمود دیدان گفت بگفت برو حضرت عرض کن پس رفت و گفت که  
و صلوات الله علیه و آل محمد فرستاد و گفت همان جامه را بپوش و در زیر بار حضرت ایام که بود و در پیش  
میگردد بعد گفت که حد اکثر گریه و چند روز که در آنجا بودیم هر روز خدمت حضرت میرفتیم و حضرت  
پس دیگر زواله زد که در پیش من بودیم چون روز دای شد من و احمد با دو مرد دیگر رفتیم خدمت  
احمد در خدمت ایستاد و گفت باین رسول الله بسیار دشواری است زدنش و گفت ایستاد  
تو بسیار دشوار است ایستاد و گفت ایستاد بگویم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر دیرت مرتبه و بر مال  
سیده و بر بهترین جوانان که در پیش بر و عمویت و بر آنکه ظاهرین بر رانند و بر تو صلوات  
فرستد و بر فرزندان و از خدا سؤا میگویم که شأن تو را رفیع گردانند و دشمن تو را شکست دهند و از این  
آفریدن مانبا شد حال تو را چون اینرا گفت حضرت ایستاد و گفت ایستاد و گفت ایستاد و گفت ایستاد  
بارگشت فرزندت و فرمود که اگر بر این شوق در دعا زانم مطلب که در این رکعت محراب رحمت آنحضرت  
احمد چون اینرا شنید برپوش شد چون هوش آمد گفت از تو سؤا میکنم میپوشد که او بجهت  
جدت که مرا شرف سار گمانه که گفت خود گفتم حضرت دست بر سباط کردند و سینه را با دهنم بزد و زدند

در بیان این



و فرمودند که از آن بزرگواران فرج خود مکن و گفت که طبعی بر تو خوار رسید و فرمود نیکو کار از آن  
 مناجات میکند سعد گفت که چون برگشتم و بسم فرخ منزل حلوان رسیدیم احمد تب که دو بیماری صعبی  
 او را عارض شده که اند خود مایوس شد و چون بکوه رسیدیم که کاروان را فرود آمدیم احمد تب که  
 لبم را طبعی که در حلوان بود و بعد از آن فرقت همه بر وی و مرا تنها گذاشتند و ما هر یک کار خود  
 برگشتم چون زنگی صبح شد کافور خادم حضرت که ام حسن صلوات الله علیه را دیدم که میگوید خدا  
 شمار از خبر میگوید هر در نصیب امیر استحقاق و قیامت این مصیبت را بر شما خیر کرد این از غلظت  
 احمد فایز شدیم بر خیر و او را دفر کنند که اولاد همه شما را که مرگ و زردی که و شما را این را  
 بخت و اند نظر غایت شد پس بخواستم و با کرم و نوحه او را دفر کنیم رحمة الله تعالی و شمع مفید بود  
 روم در کتابی که روایت کرده است از عمر و اموال آن که گفت حضرت که ام حسن هر یک را  
 حضرت صاحب الامر علیه السلام را بمن نمود و فرمود که این صاحب را نام شناس و ایضا از بیع زراعت  
 روایت کرده است که گفت شنیدم از ابو حنیفه مظهر که میگفت حضرت است هر نمودم و برای وصف  
 کرد قد مبارک انحضرت را و بیع نمود که در نصیب و این را گوید در آنکه این رسد مای خود روایت کرده  
 از خوابی عیال از مرد در اندک فارس که گفت رفتم بر من را بر و در خانه حضرت که ام حسن هر یک را  
 ملازم گردیدم و باذن انجمن با خدمتکاران در آن دولت مشغول خدمات بودم و در بازار  
 میروا شنیدم بر این چنین میروم و هرگاه انحضرت در میان خانه تشریف داشت میروم از آن داخل  
 میشدم پس روزی بر حضرت داخل شدم و صدای در حجه مبارک شنیدم که شخص حرکت نمود و انحضرت  
 مرا اندر کرد که از جای خود حرکت مکن مرا استیادم و حرات کردم که داخل شوم و تبر برون روم پس  
 جاریه از نزد حضرت برون آمد و با خود داشت چیزی که در او را پوشیده بود پس خبر مرا صد  
 زد که داخل شو چون داخل شدم جاریه را اندر فرمود که برگرد چون برگشت فرمود که بکشت و جای  
 دور کردن از آنجا بابت چون شود طبع بود بسیار خوشی و رو و سفید پس حضرت شکم مبارک را  
 نشود و از ریشه تا ناف مبارکش بر سر چند رسته بود که بر سر مایب بودند بسیار و فرمود که این است  
 امام و صاحب شما پس جاریه را امر فرمود که انحضرت بر دوش گرفت و رفت و بعد از آن انحضرت  
 نزدیم تا حضرت که ام حسن علیه السلام از دنیا مفارقت نمود ضووس عیال گوید که از آن مرد فارسی رسیدیم

برای حال که در دست حضرت روم

الحسن

که سن انحضرت تنها چه قدر می نمود گفت دوسال و انهم این باب در کتاب فر کور روایت کرده است  
 از محمد بن حسن که فرمود که گفت از مردی از اصحابی که او را ابو جریون میگویند شنیدم که میگفت  
 که حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم در وقت که طفل بود و در میان کشت مانند ماه شب چهارده  
 بود و در آن وقت که بوی باران میبارید و من بر سر خندیدم که از قیامت خط کشیده شده بود و من و یک  
 عیفت و طبعی که در لایق الامام روایت کرده اند از آنکه از احمد انصار که گفت جمع از توفیق منعم الله که فایده  
 بایست که حق تعالی خلق عالم را و تقدیر امور ایشان را با آنکه میبینم حکم تقویض نموده است کامل پس اینهم مدتها  
 بدست حضرت که ام حسن هر یک را منم که فرستادند که مگر گوید که چون بدست انحضرت رفتم در خانه  
 داشتم که سوال کنم که آیا داخل شدت میشود که لا مان خود را اندک فرستادم شناسید و شمع  
 باشد چون داخل شدم و سلام کردم شنیدم نزدیک که هر که برده بر آن او بخت بود با بر امر و  
 نوشته برده را برداشت جوانی بنظر من آمد مانند پانه ماهر و نزدیک بچهار سال میبایست دانسته باشد  
 مرا اندر کرد که اگر کامل من اینهم بر خود ازیرم و منم شدم که گفتیم که است رسیدن فرمود آمدند و بی  
 و لحاظ او حجت او و باب او که سوال کنم که آیا داخل شدت نمیشود مگر که شدت عارف و شمع  
 باشد گفتیم با و اندازید این آمده ام فرمود اگر خدایم باشد کم که داخل شدت خود را شنیدند که  
 که در هر داخل شدت میشود که ایشان را حقیقه میگویند گفتیم رسیدن بچند آنها فرمود با ما میروند  
 که بسبب محبت که بیا علی علیه السلام دارند قسم می آید و میگویند و نمیدانند محبت حق را و فضیلت او پس  
 ساعتر است کردید و بعد از آن فرمود که آمده که سوال کن از آنجا مان فایده اند مفوضه از او  
 میگویند این بلکه دلهارا او عیبه مشیت حق است که ای را او بخوار ما بخواریم و آنچه را او  
 اراده بینماید ما بخوار اراده بینماید حاجی که و ماتش و ان الا ان یثا الله بفرمود  
 مگر آنچه را خدا خواهد پس برده بکمال خود رکعت و قدرت نمودم که از ارادام پس حضرت که ام  
 حسن علیه السلام بر من نظر کرد و قسم فرمود و گفت ای کاش چه شستم بر سر که حجت و خلیفه  
 از فرمود را خبر داد با چه بخوار ترس و خواستم و بیرون آمدم و دیگر انحضرت را ندیدم و غم در کفایت  
 در او اندر فرغ از رشتن روایت کرده اند که بعد از خلیفه فرستاد و مرا با او نفر دیگر طلب  
 و امر کرد که هر یک را اسب خود را در دایم کار اسوار شوم و دیگر را راجعیت بشیم و بسبب تعجب روم

در این کتاب که در دست حضرت روم



















مراخص فرمود که با ملک خود معاشرت نمایم و در روز و راح زیاد از پنجاه هزار درهم با خود داشتم  
 و آنرا بسیار بعد از بخت کثرت و بخت تقسیم نمود و فرمود استیانت بجوایم تا که برکتش بسوی وطن  
 کردم که قبول کرده در از در پیش و در و دعای بسیار در حق من فرمود و در کثرت مرا که در آیات این تفسیر  
 فرمایند  
 ما بعد از اختلاف در این مانتفر از مجموع آنها ذکر نمودم و قطعه را در کتاب خراج از مجری قوالی  
 شمع مفید و اینست که است که چون قراطه غیر اسمعیله طایفه کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را  
 بر گرفته آوردند و رسید کوفه نصب کردند در سال سیصد و سه و هشت که اوایل غیبت گری بود  
 خواستند که حجر الاسود را بکوه بردارند من بامید طافات حضرت صاحب الامر علیه السلام در آن  
 اراده می کردم زیرا که در احادیث صحیح و اربع شده است که حجر را که غیر از آن نمیموهیم نصب نمیکند و  
 در شان جماع که کعبه اجمعه عبدلین زیر خراب کردند چون خواستند هر کجاست حجر اسید است از نزد  
 نمیکرفت تا آنکه نام زین العابدین علیه السلام از نصب کرد قرار گرفت لهذا در آن سال متوجه  
 شدم چون بعد از رسیدم علت صغر مرا عارض شد که رجاء خود رسیدم و نتوانستم حرکت  
 پس با خود که اندم مردمی از شیعه را که اوایل این هشام میگفتند و عیضه بدست حضرت بر شدم و  
 سرش را بر گردم و در آن عیضه خال کرده بودم که در عشر من چند سال مرا به یغی و از من مرض عافیت  
 خواهم یافت یا نه و این هشام را گفتم که مقصود من آنست که این رتبه را به هر بدست کسی که حوراکای  
 خود بکند و جوابش را بکیر و زوال از برای من کار میفرستم این هشام گفت چون داخل که منظم شدم  
 میفرستم و دارم که در وقت گذشتن حجر را میبندید که درست توانم دید که حجر را بجای خود  
 میگذاشت و از دحام مردم مانع دیدن فرستاد پس چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند من را  
 در میان گرفتند و حاجت مسعودی در من نظر میکردم هر که حجر را میگذاشت میبازید و حرکت میکرد  
 قرار میگرفت تا آنکه جوان خوش رو گفتم که بیدار شد و حجر از دست ایشان گرفت بجای  
 خود گذاشت درست ایستاد و حرکت نکرد و حاجت که بیا هر که از آنها جدا شده است خودش از فرم  
 بر او و صد اما بلند زدید آن جوان روانه شد و رسید بروی رفت من از عقب او روانه شدم و  
 مردم را میشکافتم و از جانب جسد است خود را رسیدم و رسید و مردم و مردم کلان میگفتند  
 که من دیوانه شده ام و راه نیکو دهن و من چشم از راه بر نیماشتم که بسا دل از نظر من غایب شد

در این باب از اخبار و روایات  
 در این باب از اخبار و روایات

تا آنکه از میان مردم بیرون رفتم و او در نهایت ایمان را بخت گرفت و من هر چند میدیدم باو  
 نمیدیدم چون بایر رسید که غیر من را و نیز بعد از استا و بسو من ملتفت شد و فرموده آنچه با خود  
 دارم را ادا کردم بدون آنکه بکشتید فرمود و باو بگو و تو خود نیست از من علت و عافیت غایب  
 یافت و اجل محترم تو بعد از سال یک و خوله بود چون ایستاد تراشیده کرده کردم و حکم می نمود  
 شنیدم خوف و بیم و من مستوا شد که حرکت نتوانستم کرد چون این خبر بان قوالی رسید یقین  
 از بیکر شد و در حیات بموآسال سیصد و شصت و هشت از بخت لادان ل از آنک از آنک  
 رسانید و صیت کرده تکیه گفت و منوط و ضروریات سفر را فرستاد و گفت و اهتمام نام در آن  
 میکرد مردم باو گفتند از آن بسیار تر ناری اینقدر بقیمید و با خطر اب چرا میفرستاد این چنین است  
 که مولای من مرا مرده داده است پس ای سال بهان علت مبارک رفیع و جنت انتقال نمود  
 و اینم در کتب خراج از ابوالحسن مسترق روایت کرده است که گفت روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن  
 عدان حاضر بودم که در آنجا سخن ناخیه حضرت صاحب الامر علیه السلام و غیبت آنحضرت گذشت  
 گفت که من در این باب همیشه استهزا میکردم تا آنکه روزی در مجلس موسی و خود خدین حاضر گردیدم و از این  
 تمیذ سخنان میگفتم او گفت اگر فرزندی من نیز افتاد تو داداشتم در این باب تا آنکه حکومت قم را  
 دادند و در وقت که ملک قم و خلیفه عامر بودند و هر حاکم که میرفت او را میگذاشتند و او را میگذاشتند  
 لشکر من را اندر کسوی قم فرستادند چون بنا حیه طرز رسیدم بشما رفتم و شما را از پیش فرستاد  
 و من از این امر نفهم تا آنکه نزدی رسیدم و در میان ندر روان شدم و هر چند میفهم و صفت بهر  
 دیوانه نوار بریداشد بر لبش هم سولد و عانه فرستاد و سر داشت و بقیه مشبه را پیش از این  
 فرمود و گویا سرخ در بار داشت و مرا اندازد که از حسین و در انکیت و لاریت نام نه بر دهنم  
 گفت چرا عیب میکنی و نیک میباید مرا و چرا اخس مالت را با صواب و از این مالت میگویم  
 و من مرا صاحب و قار و شاعر بودم که اگر چه نمیترسیدم از سخن او بفرزیدم و رسیدم و نفهم  
 ای بعد من آنچه فرمودی و گفت هر گاه رسد باموضع که متوجه آن کرده و با سانه و در وقت قیال و  
 عدال داخل شد و در کتب کز آنچه گفتم از این سخن و رسان گفتم شنیدم و این  
 پس گفت و بار شد و همان است خود را اگر داند و روانه شد و از نظر من غایب شد و مرا

در این باب از اخبار و روایات  
 در این باب از اخبار و روایات



کی رفت در جانب راست و چپ بسیار اورا طلب کردم و نیافتم ترس و در عجب من زیاد شد  
در چشم سبزی که خورد و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم از خاطر خود چون بشنیدم رفتم  
کمان کردم زیرا این صواب را به خودم کرده بودم که بگویم بر این آمدند و گفتند که هر که در منزلت با ما  
داشت و سبزی را با او بخورد و بگوید و چون تولد تو ما بر سبزی آمده میان ما و تو فدا القی نیست  
شهرت خود را بگویم بگویم متر در قم مانند و اموال بسیار زیاده از آنچه توقع داشتیم جمع کردم پس ای  
ببین و در کثرت مال من حیرت برد و زود خلیفه منست و بر کوس من کردند تا اگر مرا غفل کرد و در  
منزل و اقبل خانه خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بانه خود گفتم و مردم بدین خبر آمدند و در وقت  
مهمان میمانم و از همه مردم گذشت و در بدین منزلت و در شهر من تکیه داد و من بدین  
لا بسیار بختم آمدم و پیوسته مردم مرا میزد و میزدند و او شسته بود و حرکت نمیکرد و سبزی  
من بلند زیاده میشد چون مجلس شغف شد نزدیک مرا آمد و گفت میان من و تو سبزی است بخور  
گفت صاحب این شهر و نه میگوید که ما و فابو عده خود کردیم پس با تکلیفیت بیادیم که در روز  
از زمین و گفتم میشنوم و اطاعت میکنم و بجان منست میدارم پس رخصتم و رفتن اگر قم  
باز درون خانه رفتم مردم در غریبههای خود را کشودم و من همه را تسلیم کردم و بعضی از اموال ما  
که من فراموش کردم بودم او بیاد من آورد و من از او گفتم و بعد از آن مردم در امر آنحضرت  
نمودم پس حسن ناصر الدوله گفت که من بخواهم این قصه را از مردم خود شنیدم شک از دل من در وقت  
و یقین کردم امر آنحضرت از شیخ طوسی کتاب عتق و شیخ طوسی در احتیاج ادبیت کرده این را از من گرفت حضرت  
صاحب میگوید که ابی سید طلعت کردم و مال چند صرف کردم و باین سعادت قایل نبودم تا آنکه  
محمد بن عثمان عمر کرد از نو اس آنحضرت رفتم و متر خدمت او کردم تا آنکه روز را لباس کردم که مرا  
آنحضرت برساند با خود چون تغیر زیاد کردم گفت فردا اول روز بیا چون بنزد او رفتم دیدم که او  
و جوان خوش روی خوش بوی باله هر که است بهیئت تبار و شعله در قبیل کای چهره در این  
دلیل پس شربت که در سبزی انجول که است آنکه بخورم از من بدست او رفتم و این چه سوال  
کردم و جواب فرمود پس بر خانه رسید که مروف نبود و اینها را شنیدم و است و این خانه نزد  
گفت که سواد را در کتب که دیگر او را خورده و در چوبه رفتم که سوال کنم کوشش نزد او داخل خانه

باین

شد

شد و فرمود ملعون است ملعون است کسی که نارغب را تا آخر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود  
و انتخاب بخورم شود و ملعون است ملعون است کسی که نارغب را تا آخر کند تا ستاره در طرف شود  
ملکت که مراد این باشد که برای طلب نصیحت تا آخر کند بدون عذر و جرم علامه ام قدس سره در  
بهارالانوار فرموده است که در بعضی از مؤلفات اصحاب روایت شده است از حسین بن محمد بن  
عبد بن محمد بن محمد که گفت در سال دویست و شصت و شصت و شصت که در کربلا بمید دیدم حضرت  
مترجم کردیم و بخورم بمیدین بروم که در راه بیمار شدم و چون از قید بیرون رفتم دلم بسیار خوار  
و ما فرمود پس چون بمیدین رسیدم و برادران خود را ملاقات نمودم و مرثیه را دادم که بعضی از  
باین صابر دیده اند پیش روانه صبر شدم و چون شرف رو داد که دیدم چند بزرگواریدم و قصر دیدم و دخل  
شدم و ایستادم و مشغول بودم تا آنکه نارغب رفت و در آنجا که از مردم و دعا و نفع بسیار نمودم و از  
خدا سوال کردم که آنحضرت را عیسی بنیم تا گاه بذر خادم را دیدم که مراند اگر که ای عیسی بنیم تا گاه  
شوی پس بگویم و بعد گفت و خدا را حمد بسیار کردم و در اخذ کردیم چون بعضی فقر رسیدم خانه را تا آنکه  
خادم مرا برد و نزد آن نشاند و گفت مولایت کیست بید که بخور آنچه در از خود خواستی نمودی و منی  
که از قید بیرون آمدمی گفتم مرا پس است این دلیل یکس من چگونه خبر خورم و سید و آقای خود را  
مترجم که ام پس آنحضرت مرا صدا زد که ای عیسی خور از طعام خود که در خواهر دیدم چون نظر کردم دیدم  
بر آن فلان ما هرگز نمیگذاشته که بخور از آن ساطع است و در بهلوی آن رطبی گذاشته است که از آن  
بر طب شرم و در بهلوی آن ظرف شیر گذاشته است پس با خود گفتم که بیمار و خواهر و طب و شیر چگونه  
بخورم سبب است فرستادم که آنحضرت مرا صدا زد که ای عیسی آیه انگ میگردانم و در آن تر از ما آنچه تو را  
نفع نیاید و ضرر میکند پس گفتم و استغفار نمودم و از آنکه آنها خوردیم و آنچه بخورم کم نمیشد و  
از بنفوذ و آن نیکو سر فخر در دنیا خورده بودم پس بسیار خوردم تا آنکه شرم کردم پس مرا صدا زد که  
شرم کن ای عیسی بر بیتی که این طعام بهیئت است و دست منی و قر که از اینها خورده است پس خورم  
تا آنکه دیدم هر چه بخورم خواهم این کم نمیشود گفتم ای مولای من کس است مرا فرمود سبب بودی  
پس از خاطر خود گفتم که از مولای خود بروم و دست خود را نشوم مرا صدا زد که ای عیسی آیه انگ  
و آنرا که در دست خود بسیار چون دست خود را بویدم از مشک و کافور خوش بو را بویتم پس  
انقبابت شفا فتم و چون بزرگ رسیدم نوری برای من ظاهر شد که دیده مرا را بود و ترسیدم بختی

باین

ماهی



که کمان کردم که مقلد من از این شد پس گفت ای عیسی لکن آن بود که مکتوب کنندگان امر میگویند  
که کجاست او و کجا موجود بود و کجا زاییده شد و کجا او را دید و چنانچه از جانب او بسوی شما بروی آمد  
و کرامت عجزه بشما نمود هر چند که برای تو جانی نبود که مرا به بین و خواستی دید و بخدا سوگند که اگر کسی  
صلواتی علیه را آورد که از خداوند بخواهد که او را از قضا و قدر و شایسته او از  
رسول خدا صلوات الله علیه و آله شنند و در وایت نمودند و مع ذلک باز او قاتل کردند و مکتوب کردند که او را  
شهادت کردند و همگی را بر سران مرا عیسی علیه السلام تصدیق میباید از ایشان نکردند و ایشان را به خود حین  
نست و دلند تا آنکه صبح حق از افق ولایت ایشان ظاهر گردید و خورشید معجزات و کرامات ایشان  
عالم را سوزان کرد و ایند پس خبر ده ای عیسی آنچه را دیدی با دلیا و دوستان ما و زنهار که دشمنان ما را خبر  
آن پس گفت ای مولای من و حاکم بر این من که بر منب قی ثابت با من فرمود که اگر ثابت است و حق  
تر این شرف شرف منیست و مرا اندر بر سر و گردن بار شد و ملاح غیر گفت که اگر حدیث حضرت رسول  
و صحابه را بر این نعمت و مکر حدیث که بسیار کردم و کلمه این باب و غیر این روایت کرده اند از  
از این باب که گفت با رفیق من رفتم و در وقت عرفات نشسته بودیم جوانی آمد و گفت که ای عیسی  
و در او بر شیده بود که نیت کردم آنها را صد و نه بار مراد زبیر و نذر در دربار داشت و از سر  
بر دلها هر نبود پس سب از ما سوال کرد او را در کردیم نزدیک الحوائج رفت و از او سوال کرد که چون  
از میان خبر برداشت و با و داد سبیل و دعا بسیار کرد جوان و حواست و از ما عیب  
نزد سبیل رفتم و از او پرسیدیم که آن جوان چه خبر بود که از این قدر او را دعا کرد و ما خود سنگین  
طلبه که مانند یک نه اند داشت جوان و زن کردیم نیت شغال بود رفیق خود گفت که ای امام ما  
مولانا را ندانم و ما نمیدانستیم زیرا که با عیسی از او سنگین طلبه شد پس رفتم و در جمع عرفات  
نیافتم پرسیدم از حاضر که در دور او بودند از این باب که و مرینه که این مرد که بود گفتند که این  
هر سال پیاده حج میآید و آن باب در اکمل الدین روایت کرده است از احمد بن فارس که گفت  
من و اردن شهر همدان شدم و همه را شنیدم بفتح بیک جمله که ایشان را از این شهر میگفتند و همه  
لا مروتند و سبب تشیع ایشان سوال کردم مردی را از ایشان که آثار صلح و دانات از او ظاهر  
بعد گفت که سبب تشیع ما اینست که جدا که با او نشستیم حج رفته بود گفت در وقت حاجت  
قام

می آمدم چند منزل که آمدیم در بادی روزی در اول قافله خوابیدیم که چون افغانه رسید میباشتم  
چون غرات نفتم میدار نشدم تا آنکه که مرآتت را دیدم و قافله که رفته بود و قافله میباشند  
تو که رفتی و در و رانده شدم اندک راهی که رفتم رسیدم بهوای سبز و قمر یکدل که گویا  
احال با بران بران باریده است و خاک انصاف در نهایت پاکیزگی و خوشبو و چون داخلان  
ستان شدم قصر عظمی بنظر من آمد بجانب قصر روانه شدم چون بر قصر رسیدم و ز خادمین پرسیدم  
نشسته اند سلام کردم جواب نیکو گفتند و گفتند نشین که خدای عز و جل در اینست تو خواهی است  
تر این موضع آلوده است پس یک از آن خادها داخل قصر شد و بعد از آنک زمانه بیرون آمد  
و گفت که خیز و داخل شو چون داخل شدم قصر شش هره کردم که مرکز بایان خویش نرسیده بودم خادیم من  
رفت و دیده را برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم خادیم مرا دیدم در میان خانه  
نشسته است و شمشیر در از من مخافی مرا و از سقف آویخته است که نزدیک است که بر شمشیر من  
از سقف روان جوان مانند ما هر بود که در تار یک از سقف نماند پس سلام کردم و باز به نیت  
و خوش زبان جواب فرمود و گفت میباید من یکم گفتم نه و بعد گفت منم قایم آل محمد و منم که در آخر  
الدن باین شمشیر فوج مناهم که واث که باین شمشیر کرد و زمین را بر از عدل و داد خواهم کرد بعد  
آنکه بر از ظلم و جور رسیده باشد پس بر و افتادم و در از زمین ماندم فرمود چنان مگر بر سر و  
تو فلان مرد از مرینه از بلاد جبل که آن را همدان میگویند گفتم راست گفت این تن من خسته و  
مولای من فرمود بخواب و کرد و بسوی ایستاد و منم به ای سید من بخوابم بسوی ایستاد خود در و  
بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا از در شرف ایشان فرمود بسوی خادم و او  
مرا گفت و گفتم زدن داد و مرا از دستان بیرون آورد و با من روانه شد و بنزد من  
آیدیم هارها و درختها و شان که سبب بر داشتند گفت همیشه سراسر شهر را گفتم نزدیک من میباشی  
هست که از او استا با و میگویند گفت برو بار شد و صلح این را گفت از این است که  
استا با شدم و در کیمه جهل با بیا به اشرف بود پس و لا و همدان شدم و رفیق و دوست  
خود را جمع کردم و بشارت دادم ایشان را باین سعادت که حق تعالی برای من مقدر کرده و با بشارت  
در غیر و نفیتم تا آن اشرفها در میان ما هست و شمس طریق در کتاب غیبت و این باب و کمال لدین



در اجتماع خراج سینه های خود روایت کرده اند از عیسی ابن ابراهیم فرمود که لو گشت که از درهای من  
که در نزد طواف بوم و شش طوف کرده بودم و اراده داشتم که بگویم که در جانب راست  
دیدم حجره زده اند و در میان ایشان جوان خوش و لاغر خوش بوی با هیبت و وقار نشسته  
و با هیبت که داشت در نهایت نزدیکی و منور در بام مردم سلوک می نمود و چون سخن فرمود خوش  
و شگونی را و احدی را از بیم پس رفتم که با او سخن گویم مردم مرا نشنیدند از بعضی از ایشان رسیدیم  
گفت این جوان گفتند فرزند رسول خراجی است علیه و آله است در هر سال یکروز برای خراج خود  
خارج می شود و برای ایشان حدیث می فرماید با هیبت گفت که مستر شدی از تو طلب شد و در آن  
سکنت پس از آنکه او را هر آنکه می شناسد می خواند سنگین برداشت و بمن زد چون رو کرد  
نگاه منشینان لو گشت که فرزند رسول خراجی چه چیز بود و از رفتم سنگین چون دست خود را  
کشودم دیدم شمشیر از طلاست و رفتم نگاه دیدم آن جوان بنفشه ملحق شد و گفت خجسته تو تمام شد  
حق از زبان تو ظاهر گردید و در تو و شمشیر شد ایامی است که رفتم نه فرمود من خجسته را تمام  
کنم که زمین را از عدالت خراجم گردید که از آنکه بر از جور شده باشد بر سر که زمین خانه از  
جست نمایند و مردم در قدرت و کرامت خواهند ماند و این امانتیت زد تو که نقد عاقل را در آن  
خود از طلب حق و ایضا شمع در کتاب نیست روایت کرده است از مجری احدین خلعت گرفت  
و در آنکه معروف نهاده است در نوادر مصر در مسجد فرمود آمدیم و غلامان من شوق گردیدند و با من  
یک غلام عمر باقی ماند پس از آنکه رسید بر سر را دیدم که امارت صلح از ظاهر بود و بعد از آنکه ظاهر شد و باز  
نظر را در آن وقت که از دم و جانت طلبیدم که از این آتاس کردم که با من جانت نماید و او احاطه  
چون فارغ شدیم از او سوال نمودم که چه نام داشت و از مردم که نام شهر است و شغلش چیست گفت نام  
من مجری عبد الله است و از مردم هم و شمس است که حجت طلب حق در شهر و مساحت می نامد و از  
شهر شهر و دیار بر بار می گردم و در آن بیت سال در مکه و درین شهر خودم و منقص و محبت می نمودم  
آنکه در سال روایت و نمود و سه در روز خانه کعبه طواف نمودم و بقیام حضرت ابراهیم علیه السلام رفتم  
و در آنجا نماز کردم و مرا خراب بود پس صدای دعا را از خواب بیدار نمود که هر که غیبی  
دعا می شنید بودم چون ملاحظه نمودم که به بیم گیت دعا بخواند جوان گندم کوثر را دیدم که هرگز  
بحسن صورت و اعتدال قامت از کبر تر اندیدم بودم پس نماز کند و در بیرون رفت

نزد تو آمده است و

نعام

اشوق

و مشغول سر گردید پس من از عقب او رفتم و حق تعالی در دل مرا افکند که از حق غریب صاحب انوار  
عیسی است پس چون از عرفان فراتر شد بجانب بعضی از درگاه رفته و من از عقب او رفتم  
چون با او نزدیک شدم غلام بسیار در فایت نشسته و بعدی حالت سر راه بر من گفته فرمود که بریز  
بان هیبت صدای شغیه بودم که چه بخوانم خدا ترا و نیست و بر پس از ده بر اندام مرا افتاد و  
استادم را بخوان از نظر من غایب شد و من حیران در گردان ماندم و چون با او حالت رفت و من  
ماندم و از سر خط هر شد بر گردیدم و خود را خدمت می نمودم که بر از آن سیه بر گردیدم و در خلوت  
دعا می کردم و از حق می گفتم سوال می کردم حق بخیرش و آن احوال از من می گشت که مرا نا امید کرد و این روز  
برای من ظاهر شد از خبر که دل من با فایت شود و تعیین من را که کرد پس بعد از آنکه خداوند عز و جل  
صلی الله علیه و آله کردم و در زوخته ای حضرت بودم که مرا خراب بود نگاه خیره را دیدم که مرا حجت  
سید مرا خراب بیدار شدم همان غلام سیه را دیدم گفت چه حال داری و در کجا هستی که مرا خراب  
گفتم خدا را حمد می کنم و ترا خدمت می کنم چنان گفتم که من مأمور بودم تا به تو آید آن غایت  
ساخته و حق تعالی را شکر و حمد بسیار کن که مرا این نعمت هر که در وادار آن نمودی تحقیق که خبر بسیار  
ادراک نمودی بگو فلان شخص چگونه است که بعضی از ایشان شیعۀ مرا نام برد گفتم در برقه است  
راست گفتند آن شخص در کجاست زبام روم می دانست که در نهایت صلح و عبادت و عبادت  
گفتم او در اسکندریه است تا آنکه خبرش نفرانید و در آن مرا نام برد پس از آنکه در دیگر سوال نمودم  
گفتم او را نمیشناسم گفت او مرد است از اهل بیت از انصار و یاوران مولی است  
برو بنما صواب خود و بایشان بگو که امید داریم که حق تعالی اذن بر هر در نصرت مستغنیین  
و انتقام از ظالمین بدهد گفتم که پس آن شخص گفت که من معرکه اصحاب خدا را دیدم و آنچه دیدم  
و درم بایشان رسانیدم و اکنون بر میگردد و تو را وصیت میکنم که بعد از آنکه خبر را که با غایت آن  
و پخته خود را به حق تعالی بگو و در حق که اگر خدا خواهد بر این امر از دست سبکوار است و هر چه خلعت  
که پس من غریبه دار خود را گفتم که بنیاده اش فرج خاسته است و از او آتاس نمودم که قبول نماید و از قبول  
و گفت مرا احتیاج نیست و ایضا شمع در کتاب نیست در او نیز در فرج روایت کرده است از تو غفر  
احمد جعفر که گفت در سال سیصد و شش و هفت و در مکه مظهر ماندم تا سال سیصد و نه و بعد از آن که  
بروین امیدم که مستوحش شدم در بعضی از منازل نماز صبح من قضا شد از کاه و زیر امیدی و آینه  
نار کردم که نماز کردم در آنجا چهار نفر را دیدم که در محلی بر سر سرور از پس من ایستادیم و بجنب

پس از آنکه از آنجا رفتم



وتمیز از حال ایشان میکردم که لذت آن بمن گفت که از چه چیز تنجی سکنی تا ز خود را از آن گذارم  
من است خود نموده بار گفتیم که چه میدانی من میبخت گفتم بخوان حضرت صاحب علیه السلام  
گفتم یا نبی اش که در سبوی از آن چهار کس گفتم که آنحضرت را دلالتها و ملاقاتهاست که با ما میگویند  
گفتم که نام یک ترا خوش تر میآید که به غیر شتر یا آنچه راوست باستان مالار و یا محمد بن سنان مالار و گفتم  
هر یک که بشود عجزه و دیلیت بران پس دیدم که شتر یا آنچه را بران بود باستان مالار و گفتم  
که با و اش که نمود رنگ یکش اندک گفتم کون بود و از قبیل طایفه خزند و بر پشت شتر نوایش از سجد  
بعد از اینم شیخ طوسی را از سر روایت کرده اند از احمد بن محمد و اسم ابوسون محمد بن حسن بود  
گفتم بعد از آنکه گفت که این حدیث را جعفر بن محمد از پدرش از پدرم که از شتر رفیق بوده است که از حضرت  
علیه السلام چون بخار رسیدم همان خوش بود از دیدم که تا رسیدن لطف پس چون زیارت کردیم او را  
و من وداع کردم و بیرون آمدم چون شریعه زیارت رسیدم گفتم ای ابوسون اراده کی داری که از کفتم که فیه  
بیا که گفتم تا بروم گفتم بخوان تو با هم رویم گفتم دیگر که با ما هست گفتم دیگر را اینجا میهم پس با هم  
و در راه سوال نمود از آن من و من او را خبر دادم از شکسته و عیال با سر خود و بر سرته چنان میرفتند تا آنکه  
تحرش و در پیوسته نشستیم و او بر سر خود زمین را کوبید و لایعجا آب بیرون آمد و وضو گرفت  
و بنیزه رکعت نماز گذارد و بمن گفت برو باقی جان بخیر زار و با و سلام رسان و بگو که آن مرد  
بتو که از هفتصد اشرف که در فلان موضع مرفونست صد اشرف را با و سوره بده گفتم تو کیستی گفت من  
بن محسن پس در آن ساعت روانه شدم خانه او و در آن گوییدم گفت کیت باریه گفتم که بگو با و  
ابوسوره تو را اینجا میهمین شنیدم که میگفت مرا چه کار است با ابوسوره بعد از آنکه بیرون آمد و سلام کردم  
و قصه را برای او نقل کردم داخل خانه شد و بعد از شرف برای من لایعجا اشرفها را گرفت و بمن گفت که  
او مصافحه کرد گفتم یا پس است مرا گفت و در و خود مالید و بگوید که خود گذار است و شیخ جلیل  
بن ابی فراس در کتاب تنبیه خاطر روایت کرده است از حسن بن عباس عفره اقا سر که او گفت که در کوفه  
بر کازر بود مشهور بزر و صلیح و عبادت و طلاع و در میان سیاحت کرده بود و بیرون میآمد  
نموده بود و در اتفاق افتاد که در مجلس پریم بودم و آن شیخ از برای پدرم نقل میکرد که من شتر را  
بودم و آن مسجد است قدیم در خانه هر کوفه چون نصف شب شد و من تنها در آن مسجد خول عبادت

نماگاه سه نفر داخل مسجد شدند و چون بسجده رسیدند در وسط آن یک از ایشان نشست  
و دست بر زمین مالید و دیگرها را بجانب راست و چپ میل داد آب لایعجا جرشید و در راه  
پس وضوی کامل گذارد و اشاره بان لا شفیق بود که وضو را زنده و آب آن نیز وضو شد پس  
پیش ایستاد و بجا افتاد که از دزد و من نیز با ایشان اقتدا نموده نماز گذاردم پس چون سجده کردم  
از نماز فارغ گردیدم و بعد از حال او و عظیم نمود نزد من کرد و دل او پس از آن که او وضو  
راست من بود سوال کردم این مرد است گفت حضرت صاحب الامارات فرمود که حسن بن  
علیه السلام پس از آنکه رفتیم دست مبارکش را بر سر من نهاد و گفتم این رسول الله چه میگوید بر من بفرست  
منه آیا او بر من مبعوث است فرمود که نه و بیا باشد که هدایت یابد از انحراف و در آن نماز میزد  
حسن بن علی که در این حدیث که چنانچه مرشدیم در نظر ما و بی نمود و خداوند اقتضای آن نمود تا آنکه  
شریعت عمر بن حمزه وفات یافت و مسیح نشد که آنحضرت اوده باشد پس من چون شکر  
ملاقات کردم آن حکما سر که نقل نموده بودم بیادش آوردم و لایعجا آب را با گفتم که تو گفتی که شریعت  
فرستاده صاحب الامارات علیه السلام این میگوید من گفتم که از کی دانست که آنحضرت را ندیده است  
پس من بعد از آن من بپوشه عمر بن حمزه را ملاقات نمودم و سخنان بر سرش در میان آمد تا آنکه گفت  
در شب آخر من که در آن وفات یافت نماز او بودم و در حالتی بود که قوتش زایل شده بود و  
صدایش ضعیف گردیده بود و در آنجا بسته بود که ناگاه آنحضرت را داخل شد که با او رفتیم  
و تعجب نمودم که چگونه داخل شد است و فانی شدیم که از او سوال کنیم و آمد و در راه پور میزدیم  
و او سخن میگفت و سر برافکنده بود و بر دم میگذاشت پس درخواست و رفت چون از نظر ما  
غایب شد بر دم اراده برخاستن کرد و گفت مرا بپوشانند چنانچه او را نشنیدم دیدم که خود را  
گشود و گفت اشرف که نزد من بود که گفت گفتم از راه هر که آمده بود بیرون رفت گفت از  
طلب نماید مال از پدر و رفیق و در آنجا مال خود بسته دیدم و از راه از او نیافتیم که دیدیم را او را  
با خود دیده بودیم خبر دادم و از او سوال کردم که اشرف که بود گفت که حضرت صاحب الامارات  
علیه السلام بود پس بهوش شد و بال اول بر گشت و در پیش من گشت تا وفات یافت و من  
مفید و شریف و غیر ایشان در کتب فرار روایت کرده اند با سنان خود از میان شهر شتر که در آن  
میگذشت از قبیل بنی زواس بعضی از برادران من گفت که باریه میگوید و در آن نماز گذاریم



که این ماه رجب است و منتهی است در آن زیارت این مواضع شریفه که قدمها بر مواضع این ماه  
رسیده است و در آنجا نازک کرده اند و مسجد معصوم از آنهاست پس بالار رفتیم بان مسجد و چون  
باجهانی مسجد رسیدیم ناچار دیدیم که عقاب کرده اند و در مسجد بسته است پس داخل شدیم مردی را دیدیم که حاج  
حیاز پوشیده بود و عمامه از قبیل ایشان بر سر بسته بود و این معارف را نیز پس من رفیقم در آنجا  
حفظ کردیم پس سوره طه را تلاوت نمود و در فراست و بر پا حلقه سر از شد و رفت رفیقم گفت که شما را خبر  
میرا بالادعی گفتیم که یازدها را بسته شد پس برون رفیقم و در راه با این امر و او را بر خود دیدیم که  
لذکی می فرمود گفتیم از مسجد معصوم و حقایق را از آنجا که گفتم این سوار بود و در راه با مسجد  
یکشنبه مسجد معصوم را نیز با هم می شنیدیم گفتیم که او گفت شما چه کار دارید گفتیم که ما  
که حقم باشد گفتیم که سوگند که کائنات یکم او را می گستر که حضرت حاج است بیدار او را در بار  
و بعد پس رفیقم گفت که سوگند که او حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و گفت که سوگند که  
بود این مسجد این را و من گفتم که او را خبر شد بعد از این است که الله تعالی با خطبه انوار در آنجا  
که کعبه است که ابو محمد می که از اخبار و بیانات اصحاب بود و سماع احادیث و اخبار خود و توفیق  
فاسق و بر داشت که خطبه بود بر طبق مستقیم تشیع بود و دیگر تر نشین فاسد بود و تاثیر اجرام که آنست  
بغیر همه از این باب و می دانند که بان مع کذب است حضرت صاحب الامر علیه السلام و قدرت شعاع نور  
در آن زمان که در آنجا می گردید و می بینید پس در آن زمان در آنجا می گردید و در آنجا می گردید  
چون رکعت نقد که در آن موقع فاسد شده بودم که هیچم در آنجا می گردید و در آنجا می گردید  
گفتم که من را دیدم که بشعور دعا و تضرع و اظهار کبود چون زدند که مردم کوچ کنند پس  
متفقد شد و فرمود که این را نیز می شنیدیم گفتیم از جمعی می شنیدیم گفتیم که بتوبه می بیند و حق از آنست  
که میدانند و توفیق ایشان را میدهم و عاقل که شراست بخوبی نزدیک است که این دیده توانا باشد  
و است که فرمود و چشم من از آنوقت تا حال خاف و ترسادم پس چنانکه در و در او داشت  
که در آنجا می شنیدیم که ایشان فرموده بود و بهر سید و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه  
فرس اندر وجه در کتاب اقبال در سبب اعجاز ماه رجب گفت است که باقیم در آنجا می شنیدیم

باجهانی مسجد رسیدیم ناچار دیدیم که عقاب کرده اند و در مسجد بسته است پس داخل شدیم مردی را دیدیم که حاج حیاز پوشیده بود و عمامه از قبیل ایشان بر سر بسته بود و این معارف را نیز پس من رفیقم در آنجا حفظ کردیم پس سوره طه را تلاوت نمود و در فراست و بر پا حلقه سر از شد و رفت رفیقم گفت که شما را خبر میرا بالادعی گفتیم که یازدها را بسته شد پس برون رفیقم و در راه با این امر و او را بر خود دیدیم که لذکی می فرمود گفتیم از مسجد معصوم و حقایق را از آنجا که گفتم این سوار بود و در راه با مسجد یکشنبه مسجد معصوم را نیز با هم می شنیدیم گفتیم که او گفت شما چه کار دارید گفتیم که ما که حقم باشد گفتیم که سوگند که کائنات یکم او را می گستر که حضرت حاج است بیدار او را در بار و بعد پس رفیقم گفت که سوگند که او حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و گفت که سوگند که بود این مسجد این را و من گفتم که او را خبر شد بعد از این است که الله تعالی با خطبه انوار در آنجا که کعبه است که ابو محمد می که از اخبار و بیانات اصحاب بود و سماع احادیث و اخبار خود و توفیق فاسق و بر داشت که خطبه بود بر طبق مستقیم تشیع بود و دیگر تر نشین فاسد بود و تاثیر اجرام که آنست بغیر همه از این باب و می دانند که بان مع کذب است حضرت صاحب الامر علیه السلام و قدرت شعاع نور در آن زمان که در آنجا می گردید و می بینید پس در آن زمان در آنجا می گردید و در آنجا می گردید چون رکعت نقد که در آن موقع فاسد شده بودم که هیچم در آنجا می گردید و در آنجا می گردید گفتم که من را دیدم که بشعور دعا و تضرع و اظهار کبود چون زدند که مردم کوچ کنند پس متفقد شد و فرمود که این را نیز می شنیدیم گفتیم از جمعی می شنیدیم گفتیم که بتوبه می بیند و حق از آنست که میدانند و توفیق ایشان را میدهم و عاقل که شراست بخوبی نزدیک است که این دیده توانا باشد و است که فرمود و چشم من از آنوقت تا حال خاف و ترسادم پس چنانکه در و در او داشت که در آنجا می شنیدیم که ایشان فرموده بود و بهر سید و پادشاه و پادشاه و پادشاه و پادشاه فرس اندر وجه در کتاب اقبال در سبب اعجاز ماه رجب گفت است که باقیم در آنجا می شنیدیم

ماهی

الذین که محزون بر الزوال و واسطه نگذاشت گفت که برون رفیقم با محمد بن جعفر و آن مسجد  
در روز از روز ماه رجب پس او نیز گفت که بیایم و مسجد معصوم که مسجد مبارک است و  
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آنجا نازک کرده است و معجزاتش را در آنجا  
پس رفیقم بان مسجد و نماز می کردیم که ناگاه مردی را دیدیم که خود را بر آمد و از این عقاب  
گرفت پس داخل شد و در رکعت نماز طولانی را بخواند پس دستها را برداشت و گفت اللهم  
یا ذا المنن السابغة والآلاء الوارعة والرحمة الواسعة والقدرة الجامعة  
والنعم الحسنة والمواهب العظيمة والایادی الجميلة والعنایا الجزيلة یا من  
لا یبغى تمثیل ولا یمثل فیخبر ولا یغلب فیلهی یا من خلق فرزق والهم فاسق  
وابتدع فشرع وعلا فارفع وقدر فحسن وصور فاتفق واحتج فابغ وانعم  
فاسبغ واعسی فاجزل ومنح فافضل یا من سما فی العز ففات خواصر و ساد  
ودنا فی القصد فجاز هو اجس الفکار یا من توحد بامان فلا تدل فی مالموت  
سلطان و تقر بالآلاء والکبریا فلا تدل فی جبروت شأنه یا من جادت  
فی کبریا و هیبتة دقایق لطایف الاوهام والخصرت دون ادراك غمسة خفا  
بصار و نام یا من غنت الوجوه لهیبة و خضعت الرقاب لفضیلة  
القلوب من خیفته استلک بهذه المدحرة التي لا تدعی انک و بواست  
على فندان لما عرفت من المؤمنین و بما نعمت انما بتر فی علی نفسک المذین  
یا سمع السامعین و اجعل المنافقین و اجمع اسرع الحاسبین یا ذا القوة  
صل علی محمد و آل محمد خاتم النبیین و علی ائمة الطاهرین اخیار و انتم

ماهی



لی فی شهرنا هذا خیر ما قسمت و اخیتم لی فی قضائک خیر ما حتمت و اخیتم  
 لی فی السعادة فیمین ختمت و اخیتم ما اخیلتنی موفورا و اخیتمنی مسرورا  
 و مغفورا و تولی انت بخائی من مسائل البرزخ و اذراء عنی و مذکرا و  
 نکرا و اذ عینی مبشرا و بشیرا و اجعل لی الی رضوانک و جنانک مصیرا و  
 عیاشا قریرا و ملکا کبیرا و صل علی محمد و آلہ کثیرا پس برخاست و رفت به  
 رافعه خود و بران سوار شد پس بحر جعفر عز گفت که ایار بخیریم و از او سوال کنیم که گیت  
 پس برخاستیم و رفتیم نزد او و گفتیم که سوگند میدیم تو را بخدا که بگویم بحیرت چه گفت شما  
 را سوگند میدیم که بگویم چه کنیم میکنید مرا بگویم جعفر دین گفت ترا کلامی در حق میگویم  
 عن فرمود که تو هم لغتم با فرمود که سوگند که من نسیم که فخر محتاج است بدین زو  
 بر گردید که منم که نام زبان شما موافق گوید که چون مجری در او در و اسر خیا که درین  
 ظاهر شد خود بدست از لفظ شریف انساب شیده بود بعد از آنکه مجری عا شوشه و در  
 پناخه در خبر قبل از خبر که شستیم بحیرت اغضت شرف شده بودند و کلام فخر نموده بودند  
 و با و بر نمودند بابت آن گفت که کما سوگند که من بنیم او را مگر کفر محتاج است بدین او  
 خیا که حضرت با و فرموده بودند قندگر و را و نذر در خرا و بابت کرده است که ابو محمد عی  
 که از اخبار زندگان اصحاب با و رسما عیاد است و اخبار نموده بودند و در سیر داشتند  
 بر طبق مستقیم شیع بود و دیگر فاسق و غیر شافیه بود و تاثیر اجردم کوایت قاید بود  
 از شیعیان در را بوعیاد اند که بآن می گنید بابت حضرت بنام علیه سلمه و عادت  
 شیعه چنین بود در ازنان که بابت اغضت می گنید و می گنید پس قمر از ان زرا  
 داد بان پس بر بابل بود و خود حج رفت چون بر پشت تو کمر کرده در موقف عرفات

ایستاد بودم که در پهلوی خود جوان خوش رو و رشیدم و نر ایدم که مشغول در نوشتن  
 و البته حال بود چون نزدیک شد که مردم کوچ کنند بسور من متفت شد و فرمود که ای شیخ  
 ایانم نیکن گفتیم ایام هزار رسید من گفت تو میدهند محمد را آنکه کمره بر تو و تو فیه از  
 میدیدم بر سر که شرب میخورد نزدیک است که این دیده تو اینا شود و در وقت فرمود  
 چشم من و فرزندان وقت تا حال ضایع تر نام پس چو یک روز در روز شد  
 که قرص در میان چشم که حضرت است با آن فرموده بود بهر سید و پنجاه شد با سبب  
 اینا شد که دید بعضی از علماء اما میر قدس الله را احاطه در آن که خود را از من  
 که در خانه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه باقیم بخط نسخ فضا عالم شد  
 علی ضیعه و فی سیر او که در محو است آن است که امیر فخر بن محمد در سر























درگاه وقت نماز شد جویند از جمله که غرق داشت بیرون مرا آمد و در عقبش نمازها را میگذاشت  
همان دم بخود بر مرکب و با مردم گفت فرمود چون این بفر بطول کشید و او را دیدم جویند  
در غایت لطافت و عبیر در بر کرده لغتم و الله که خوش مرا آمد مرا که در خدمت تو باشم و شرف داشت  
تو شرفی که من فرمود اختیار داشت این بیستم خدمت او میکردم تا آنکه بمن انس گفت که من تمام  
با لغتم گیسو تو میخواستی که تو را عزیز دارم فرمود من صاحب حق لغتم از سید من که ظاهر میگردد فرمود  
الغز و وقت ظهر من غمت و متر از آن تا فرماده است این بیستم در خدمت او بودم و او را  
حالت و روی خود را ملوک میفرمود از دادن نماز جماعت و زکات و خیر و انچه بخواهد تا آنکه  
من فرمود که احتیاج بسفر بهر سائیده ام عرض کردم که من در خدمت تو گزینم و تو میفرمودی  
ای سید من که امر تو ظاهر خواهد گردید فرمود و الله است ظهور کن بسیار سریع و سریع و شتاب  
پس بگفت ایمن و در سجد احرام باشم که مردم گویند که را با اما من نصیب کنی و گفت بسیار شکر  
تا آنکه مردم از میان مردم برخیزد و نظاره را در من کند و گوید از گروه مردم اینست محمد رسول  
کنید سوگند پس است مرا بگریزند و نصیب کنند مرا در میان رکن و مقام پس مردم بیعت کنند  
بعد از آنکه ما یوس شده باشند از من و اگر گفت که پس در خدمت آنحضرت رفتم تا آنکه  
و آنحضرت غم نمود که بر کشتن تو بود لغتم از سید من میگویند که از دریا میترسم فرمود و یک سیر  
و حال آنکه من با تو ام لغتم نه و لیکن بین و لام پس بر کشتن تو شد و من را دیدم



و شجاعت و قدرت و عاقل و مدبر است در تمام کسب و شغل و در کار و در راه است که حاضر و غایب است و در راه و در کار  
نقد کردن که شکر که او را اسمعیل بن حسن مرقا می گفتند این حکایت را کرد و این سخن از زبان مرزا  
یافت و من او را ندیدم و از پدرش شنیدم که گفت پدرم بر این سخن گفت که در این سخن  
در این سخن غده عظیم بهر سید نقد گفت و در هر سال در فصل بهار و در فصل بهار و در فصل بهار  
از آن زمان پیش و در هر سال در فصل بهار و در فصل بهار و در فصل بهار  
قریه بود که از آن نقل می گفتند و در آنجا بود که از آنجا آمده بود و در آنجا  
رحله بعد رفته بود و زود از آنجا خود شفا یافت کرده بود و گفته بود که من از آنجا آمده بودم  
حکایت را حاضر فرموده بود و در آن موضع را با ایشان نموده بود که گفته بود که من از آنجا آمده بودم  
الکلی واقع است و در غده جوش خطر عظیم است و اگر قطع کنند خوف آن است که رگ قطع شود و  
او را هلاک سازد پس سید قریب را در راه گفته بود که من بعد از این در راه و اطباء انجا عازق تر و صاحب  
ترند تو با من بیای و این را بنمایند پس چویم با سید بعد از رفته بود و سید انجا بعد از  
طبیعه بود و ایشان هم شد اطباء و گفته بود که پس سید پدرم از آنجا بیرون شده بود و سید  
با و فرموده بود که شرح را خواند و دست داده است و بر تو خود نیست در نماز گذاردن در نماز  
خود اجابت خود بهر کسکه سید از او در عرض هلاکت در میان که من انجا از سید مرزا این خبر فرموده اند  
پس پدرم گفته بود هرگاه امر خشن است و من تا بعد از آمده ام پس زیارت شد شریف مرزا  
و شرف است که پدرم و زیارت کنیم و بعد از آن با باب خود بر میگردد و سید بخیر او کرده بود و  
اسباب و غیره خود را از سید گذارده متوجه سوره شده بود گفت که چون بر من رای رسیدم و اصل  
استان مقدسه شدم و زیارت کردم و از آنجا بر دایر مقدس رفتم و در آنجا تصریح را استقامت نمودی و  
بجفرت لام علیه السلام نمودم و بعضی از شبها در آنجا بر آوردم و تا روز جمعه در آنجا شهادت مقدس نمودم  
و در آنجا پس رفتم بسوی دجله و غسل کردم و بجانم پاکیزه پوشیدم و ابروی که با من بود را از آنجا  
استان مقدسه شدم پس چهار سوار دیدم که از درگاه حصار بیرون آمده بودند و در حواله شهر رفت  
جمع از شرفا بودند که کو سفندان خود را در جوی می نمودند من کان کردم که ایشانند پس چون جوی  
بر خود دیدم دیدم دو نفر جوان که با کلاه عظمی بود و هر دو شمشیر بسته بودند و مردی در میان آنها  
نیزه در دستش بود و شمشیر دیگر شمشیر بسته بود و در جوی می بردن آن پرشیده بود و بطرف خانه خود

و ترجمه



وقت آنکه بسته بود پس شمع نيزه دار در جانب راست راه ايستاد و نيزه خود را بر زمين زد و آن  
 در جوان از جانب چپ راه ايستاد و صاحب فرزند پسران راه مقابل فرستاد و بيا  
 برين سلام کردند و من خواب سلام را نشناختم پس آنکه فرموده بود گفتم فرود آمدن  
 بسوی اهل خود گفتم و گفتم پيش از اين به پيشم چه خبر بود از اينکه ميگفت و در آورده مرا شکر  
 پيش بروم و از علامت ايشان كه ايمت داشتم و با خود گفتم اهل بيابان كه ايمت داشتم و از اينكه  
 و من اهل لاداب برون آمده ام و پيراهنم تراست پس با وجود اين نزد يكى گفتم مرا كه گفتم  
 و از كفت من دست ما بايد بياين تا آنكه رستم بر آن زخم رسيد پس از آن رفت و در آن روز  
 آمد و بعد از آن بر روز نيزه را نشناختم چنانچه بود پس آن شمع من گفتم اهل بيابان  
 شد من تعجب كردم از دانستن او اسم مرا و گفتم اهل بيابان را نشناختم ايشان آمد پس  
 گفتم كه آنكه تو را ميشناسم كه نام عليه السلام است پس من باي مبارك اعتراف كردم و بوسيدم  
 حضرت روانه شد و من چنين مي گفتم مباركش را داشتم و در ركاب اقدس ميرفتم و فرمود كه در  
 گفتم هرگز از خدمت تو نماندم كه باز فرمود كه مصلحت در نيت كه بر برگردم من باز چنين گفتم  
 ان شمع گفتم اهل بيابان ايشان را نشناختم كه نام عليه السلام است و مرتبه بتوسيع يركه برگرد و مخالفت نيكو  
 پس چون اين شنيدم ايستادم چون چند كام پيش رفت بسوزن متعجب شدم و فرمود كه  
 بغير لاداب بر ابله ابو جعفر بن مستنير خليفه تور اطلب خواهم نمود پس چون زد او را و در  
 بر هر قبول كن و ميكير و بگو بفرزند ماضي كه از بران تو عيان بنموش چيز نمويسد كه من بگويم  
 گفتم كه آنچه تو بگويم تو بهر پسر با اصحاب خود روانه گرد و من ايستاده بودم و بسوى  
 ايشان نظر ميكردم تا آنكه دور شدند و من تا نصف از مفاصلت حضرت بخوردم پس ايشان  
 بر زمين نشستم و اهل بيابان از آن برخاسته و بماندند و روانه شدند چون خدمه مرا دريغ  
 در تور استغفار بنيم ايا چيز تو را بر آورده است گفتم كه بيا تو خاصه و سازم  
 گفتم نه از اينها كه ميكويد چيز واقعي نشد لا بگويم كه اين سواران را كه ز دشمنان بودند ايشان را  
 شناختند گفتند آنها از شرفا اصحابان كو گفتند گفتم بلكه نام عليه السلام بود گفتند  
 پيراهن بود يا صاحب فرزند گفتم با و غوري مرض خود را گفتم و خود در دست مبارك  
 فرمود

گفت چنانچه مراد و آنچه پس باي خود را نشودم اثر نشان من نميدم پس لذت شك كردم كه  
 شنيده باي ديگر باشد از اينكه نشودم و پيش از اين پسر مردم بر من هجوم آورده و مرا باي  
 کردند و خنده مردم را از من جدا کردند و مرا بخير و بد بگويند كه مردم لذت من نمهند و در وقت فراغت  
 كه بين اهل بيابان واقع است در سوره بود چون غوغاي مردم را شنيد سوال كرد كه چه خبر است چون  
 بر ايشان گفت كه روزي ز من آمد و از نام من سوال كرد و گفتم چند روز است از بغداد برون آمدم  
 براي او نقل نمودم و گفتم كه در اول اين هفته از بغداد برون آمدم و از نزد من رفت و من را  
 در شهادت من و نماز صبح كرد و دم برون آمدم و مردم با من برون آمدند تا كه قريه راه و در آن  
 پس چون بزرگ بغداد رسيدم و دم كه مردم بر من حمله كرد و حام كردند و هر كس را باي ميگفتند  
 از اسم و نسب سوال ميگفتند و ميرسند و گفتم پس از نام من سوال كردند و گفتم از بيابان  
 چون گفتم بر من هجوم آوردند و حام مرا باي به كردند و من است ايجان خود نشستم  
 و اينها باي بسبب و كه ناظر كور كيفيت حال را بغير آذ نوشته بود پس مرا سوار کردند و روانه  
 شدند و مردم بر من از حام مرا آوردند و زدند و يك بود كه مرا بكشتند و زير خليفه امر شده بودند  
 و مرا به راه طلبيده بود و پيش فرستاده بود كه صحت اين خبر را معلوم كند و سيد با جمعي برون  
 آمده بود و زرد روانه كه بگر را ملاقات كرديم و اصحاب سيد مردم را از من در كنار آمدند  
 و پرسيد كه نقل كه ميگفتند از تو ميگفت گفتم باي سيد لاداب خود بر آكر و ران مرا كشود و خطه  
 كرد و چون اثر زيارت بهوش شد و بعد از آن قهر بهوش آمد و مرا با خود برد خانه وزير دست ا  
 گفتم وزير و زير كج و ديكر نيت و ميگفت اين برادر من است و اقربا من است بسوى من  
 پس وزير از انقضه از من سوال نمود و راي او نقل كردم اطلب كردم از او ديده بودند طلب خود  
 و گفتم از ايشان شرف را كه ديده ام مرا او ناميد گفتند و راي ان من اين ميشود كه از اين شرف  
 كنند و چون قطع كنند سيمه و زير باي ان گفتم كه بر قطع كنند و زنده بماند در جبهه  
 ملتزم ميشود گفتند در دو ماه و در جانش كودالي سفيد بماند كه مور بر او افتد و زير رسيد كه  
 كه شما را ديده ايد گفتند ده روز قبل از اين پس وزير آمد كه در اينها خود را كشودم و در  
 دوشك هم بود و پيراهن را آن نبود پس يك از ان اطبا فرمايد زد كه اين علم صحيح است

و در وقت

بشريت



وزیر گفت که هرگاه علم شما نیست ما میدانیم که ملکیت و بشناسیم کس را که از او آمده است پس  
 او را طلب نمود و از آن قصه سوال نمود و چون گفت که فرمود که هزار نفر فرود آمدند و گفت این را  
 بگیر و هر وقت خود کنی او گفت من جرات نمیکم که حبه از او بردارم خلیفه گفت از کجا  
 میترس گفت از کس که مرا شهادت داد او گفت که از ابو جعفر خیر میترس خلیفه بسیار بکشد و اگر  
 مصنف گفت انچه گوید که من در بعضی روزها این قصه را برای جمع کردن دهن بودم و گفت که  
 دشمن الدین هر پیش را با ما حاضر بود و من او را پیشنا ختم چون حکایت تمام شد او گفت که  
 پسر و واسطه اویم من ازین شخص نمودم و او نیز خود که فرموده شد گفت که دهن ما گفتیم که تو را از او  
 حالت مرض دیده بودی گفت من در آنوقت طفل بودم میکنم بعد از آنکه حاکم بودیم  
 و مع اثر بر آن نمود و نموده بود پس صاحب کشف الغم گوید که من اینک است از سید صفی  
 الدین موسی و غم الدین حیدر ولد انیر رحمة الله که از زرگان و اشراف و اعیان ناس و با  
 من صدق نمودند پس دیدم و ایشان گفتند که ما در حال مرض و صحت هر دو را دیدیم و این  
 صحیح است و شکار در آن نیست و پیش رای من نقل نمود که بعد از آن پدرم از فراق حضرت  
 پوخته اند و ممکن و غمناک بود تا آنکه بعد از رفت و در فصل رستان در آنجا اقامت نمود  
 و هر چند روز یکبار زیارت سلسله میرفت و باز بعد از بر میگشت تا آنکه در آن سال این  
 امید جهلست که شایر این دولت مابین دیگران را از دست خود چیده و زیارت میرسان  
 رفت و این شرف او را میسر شد و ازین حدت و غم از دنیا رفت خدا او را عفو کند  
 و انچه صاحب کشف الغم ذکر کرده است که سید باقی بن مطهره حنبرای من نقل کرد که پدرش  
 زید بن زهر بن بود و از ارفق غطیر داشت و پسرانش را منع میکرد که چرا بزمهای امیه میل  
 و با ایشان میگفت که بزمهای شایسته شوم و تصدی شما میکنم تا آنکه صاحب شایسته حضرت  
 معتمد میگاید و مرا ازین مرض شفا دهد و مکرر این سخن را میگفت پس شرمناک بودم و  
 در وقت نماز خفتن که دیدم پیرمان فریاد میکند و با استغاثه مینماید و ما را طلب میکنند  
 نزد او رفتیم گفت در یابید و خود را برسانید صاحب خود که احوال از نزد من رفت

پس ما بیرون آمدیم و گویم کسر از مردم بسوی او برگشتیم و از او پرسیدیم گفت شخص من اهل  
 شد و گفت از مطهره گفتیم که بهتر تو گفت فر صاحب پیران تو کم آمده ام که تو را شفا دهی  
 مرض تو پس دست بران موضع گذاشت و فشار زد و دانه شد من دست که گذاشتم ازین  
 از آن ندیدم پیش برای من گفت که دو بعد از آن در یک صحت بود و اثر از آن نماند  
 و این قصه شورت نمود و من از غیر پیش نیز سوال کردم و تصدیق نمود و بعد از آنکه ام و غیر  
 در بار الا نوار فرموده است که سید علی بن عبد الحمید در باب سلطان المرقع و غیره از  
 کرده است که از جمله حکایات جمع که شرف رؤیت حضرت شرف شده اند قصه ابو راج  
 حمایت در حلقه که از او از اش عالمگیر شد و در تمام شهرها و نواح مشهور و معروف دیده و مردم  
 از زمان معانیست بهره نمودند و انقصه بیان بود که در حلقه شمس حاکم بود که او را در میان منبر میگفت  
 و در میان گفتند که ابو راج حاضر صحابه را است شما بدو گفت میکنند که ما حاضر او فرمود و چون  
 حاضر شد فرمود که او را بسیار زدند که شرف به خاک شد و بر تمام بدن او میزدند تا آنکه در افتاد  
 و دندانهای پیشش میخاک ریخت پس گفت زبان او را بیرون آوردند و میل از آن کردند  
 و پیشش اسوراخ کردند و بسیار از او در آن گذرانیدند و سر بسیار از او میخاک  
 که او را بگرمها و باز از حلقه بگردانند تا مردم عبرت گیرند و او را با آنال در بازار میگردانند  
 و از همه طرف بر او میزدند تا آنکه بر زمین افتاد و آثار مرکبها و هر کس دید چون حاکم را خبر کردند  
 آمد که او را بکشند جمع کردند او حاضر بودند گفتند که او مرد بسیار بیست و ما در سده است  
 او را پس است و البته جان بخور هر دو ازین معصا او را بگذارد تا بر فراش خود ببرد و خود را بخور  
 میافروزد و درین باب سابقه کردند تا او را فرستاد و امر کرد که او را بگرداند و روزیانش بنور کرده  
 بود و در حالت بود که احدی شک نمیکرد که در کل شب خواب بود پس مردمش او را برداشته  
 و بانه بودند و شکر مرکب او بودند پس چون صبح شد مردم شهری او را شفا گفتند و دیدند که ایشان  
 و نماز میکرد و با کمال صحت و تانیت اعضا و اندامهایش که رنجیده بود بحال خود برگشته و  
 جراحتش سنبه شده و اثری از آنها باقی نمانده و شکی فر در درش خورده بود زایل  
 شده است مردم از حال او تعجب نمودند و از سبب آن سوال نمودند گفت چون مرکب را

بر شخص

و نزد من  
 عزیز



معاینه دیدم و زبان را برای من باور نماند که از حق تعالی سوال نمایم پس دل خود را جانب اقدس کویلا  
 و در دل آن سوال میکردم و استغفار میکردم و ملا خود حضرت صاحب الزمان بنمودم و چون  
 تاریک شب مرا فرا گرفت دیدم که خانه ملوک از نور گردید ناگاه حضرت صاحب الامر علیه السلام  
 دیدم که دست مبارک بر روی من کشید و فرمود بیرون رو و بر عیال خود و سر خا خدا تو را  
 عجبیه و هر پس گردیدم چنانچه مرغی نمیدیدم که در شمع زاهد عابد باشد که درین کارون برای من نیک و  
 سو کند یا نمود که او را جگر مری بود بسیار ضعیف ترکیب و زر درنگ و در این لغو و  
 و آنکه در پیش تنگ بود و من بپوشیده بجا که او را در آن بود و میرفتم و او را بر آن حال میدیدم و در آن روزم  
 از حله آنها بودم که بر او داخل شدند پس او را در کمال قوت و استقامت دیدم و دیدم که  
 بنده گردیده از رکش سرخ شده و جوانیش برگردیده که گویا بیک سال از عمرش گذشته و در آن  
 بود تا وفات یافت چون این خبر شهرت نمود و پیشه گردید حاکم او را طلب نمود و چون  
 بر آن حالت دید بعد از آنکه در روز پیش بآن احوال مشاهده کرد و گوید از آنرا از اجابت  
 باقی مانده و در آنهایش بحال خود برگردیده باین سبب رعب عظیم در دل او بهم رسیده و  
 چنین بود که در مقام حضرت صاحب الامر علیه السلام که در حله میباشد روزی که نشست و شب  
 بجانب قبله آن میکرد و بعد از آنکه از او بپرسید که آن نیست و با اهل قبله و  
 میخورد و از آن بکھرا آن است و در میگذشت و اینها تعجبش میکرد و اندک زمانی ماند که در آن  
 یافت و بعد از آن اصل که دید و از آنجمله آنست که در سنه هفتصد و چهار و چهار برای من حکایت  
 فاضل عالم مشی عبدالرحمن بن ابریم قباقی و خط خود بر آن من نوشت که من در قله بودم و شنیدم  
 که شیخ عظیم الشان جمال الدین بن نجم الدین التمیمی که از اعیان و اکابر آن دیار بود و فرض فاجی  
 داشتند هر عده که از آن امکان داشت کرده بودند و فایده نکرده بودند تا آنکه اقطار بغداد را طبع  
 بود و در آن روز من بر آن ایستادم و از آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 او را در قله رفیع که شهر مقام صاحب الامر است و در قله میباشد که نشنیده باشم و در آنجا که بود  
 او را یافت و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 و فاجی او بر طرف شد پس بیان من را و صحبت و در یافت تحقیق شد روزی در جمعی که اعیان  
 و اشرف قله در آن حاضر بودند از او سوال کردم ازین قصه او گفت من مفلوک بودم و در آنجا

جده پیران  
 که بعد از فوت  
 برین تیره  
 انور الیوم  
 بعد از چند

از این خبر است که در آنجا

از سالهای من عا فرشته در تمام آنجا شنیده بودم منتهی که بر این فکر در وقت چون ما از آن قله برخیزد  
 گذاشته حضرت صاحب الامر علیه السلام شریف آمد و فرمود و در خبر گفتیم از سید من یک سال است  
 که قدرت بر خواستن ندارم فرمود و بر خیز تا زن فراد را در بر خواستن اعانت فرمود پس فریادتم  
 صبح و در آن روز فاجی را دیدم و مردم بر من هجوم آوردند چنانچه نزدیک شد مرا بکشند و تمام جانها  
 پایه پاچه کردند و بودند بر این یکت و مردم از جادهای خود بمن و شانند تا خود را بکشم و تمام  
 جامه های ایشان را پس فرستادم و از آنجمله یکت و چنان است که در بیان آن شریک بلف شهر است و  
 که خانه که امان که سنه هفتصد و شصت و شصت است از آنجا که من و شریک بر او ایستادیم و حضرت  
 از دور از اهل غیر و مصلح بوده است که او را چنین مرتکب سلفه اند و اطفال و عیال چند داشته است  
 پس آن مرد در عرض فاجی عارض میشود و در آنجا که قدرت بر قیام نداشته است و دیگری در آن  
 در وقت حاجت و غیران حرکت میداده است و چون از آنش بطول میکشد کار بر عیالش بسیار  
 تنگ میشود و شدت فقر و احتیاج زیاد بایشان روید هر پس چنانچه مقتضای است چون  
 میشود در شهر از شهرها بعد از آنکه در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 نام خانه را گرفته که دیدار امیر باید از او پرسید که خبر است میگوید که لام علیه السلام آمد و گفت خبر  
 احسین گفت ای سید من مرا چنین فریاد که قدرت بر قیام ندارم پس دست مرا گرفت و فرمود  
 و از آنش بطرف شد و اهل را برین حالیم پس خواست و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 مملکتی و دیار است که در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 که من بر باریت قدم علیه السلام میروم پس هر شب از آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 و از آنی برای من پس از او بفرست و بای خود رفت با شانه مقدسه حضرت امیر صلوات الله  
 و خدا را بر آنجا با و انعام کرده بود و جد و شکر نمود و تا حال مردم حاجات و نذر را برای آنجا  
 میبرد و بر باریت حضرت حوائج ایشان برآورده میشود و از آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود و در آنجا که بود  
 بر این من فکر کرد که مردی بود از قریه که معروف بدقو است و بر کنار شطرات واقع است از  
 خیره صالحه داشت که او را فاطمه میگفتند و پسر داشت که مستر بنیاد و دختر سماء زینب بر آن  
 مرد و زوجه اش هر دو باینجا شدند و مدت بر این ایال ماندند و فقر و احتیاج بایشان زود

۱۲۰

و از آنجا که بود

که در آنجا

شهر



تا آنکه در سال مقصد و دوازده در بعضی از شهرها آن زن و بچه که پیش پادشاه  
شد و شکر گفت که من آن کور را از تو زایت کردم و بر خیز و روز و شهرت او می آورد  
خداست او تقصیر من چون چشم شود و دید خانه بر از نور گردیده است و دانست که حضرت  
قام و بیست است که او را شفا داد و از آنجا که هر است که شمع فاضل است که ازین مجرب قارون را  
من نقل کرد که شخص از جانب سلطان عامل بود و فرمود که از ارباب معلومند و انشعاب از آنست که از  
این اخطاب میکنند و غلام که او را عمن میکنند و چنین این اخطاب شیعه از اهل صلاح بود و گفت  
عقبن که نزد شخص بود و پورته در میان این دو کس در باب ضربت محاکمه و سازع بود تا آنکه  
اتفاق افتاد که این اخطاب و عثمان در موضوع که مقام حضرت ابراهیم علیه السلام میکنند در نواح حله حاضر شد  
در وقت که صبح کبر از رعیت و عوام حاضر بودند باره میان این دو نفر شد تا آنکه این اخطاب  
که اهل مکتب که حق باین ظاهر شود من بردست خود بنویسم اسما، جاعتر را که ولایت را  
اختیار کرده ام و ایشان عا و حسن و حسین علیهم السلام اند و تو نیز بردست خود بنویس اسم  
که ولایت را اختیار کرده که ابوبکر و عمر و عثمان و دست خود ابادست تو میدهم و داخل  
هر یک که دستش تا تن رسد بر اطلالت و هر که دستش سالم ماند رخصت است پس عثمان  
بر سجده و ایام خود و دیگر و بای سب جمع که حاضر بودند از رعیت و عوام قیام بر او کشیدند  
از بندگی بلند کردند و او را خراج ساختند و مادر عثمان را ایشان شرف بود و صدای ایشان را میشنیدند  
بسیار چنان دید ایشان را دشنام داد و تهدید نمود و گفت که در این حال نابینا گردید و هر دو چشمش  
صدانده چون خود را چنان دید زاناکه رفیقش بودند غلامی و چون بالا رفتند دیدند که دیدن ایشان  
ظاهر اصبع است که چهره نمی بیند پس او را کشیدند تا زیر آمدند و با خود کله بردند و این خبر  
معا جان و غوث آن و مناسبت شهرت نمود پس اقطاب، حله و بغداد را حاضر کردند و در  
مدختر نشاندند و پس بعضی از زمان مؤمنه که با او آشنا بودند باو گفتند که اگر کور کردی  
حضرت صاحب الامم علیه السلام است صی اگر شیعه میشود و ولایت او را اختیار نمایند و از ایشان  
برقی تمام نیز از بر سر حاضر می شویم برای عاقبت و الا برون این حله صی رای تو عکس نیست پس قبول  
کرد

کرد و تصدیق ایشان نمود چون شب جمعه شد او را برداشته و بردند به مقام حضرت صاحب علیه السلام  
و داخل قبه شریف کردند و خود نزد درگاه خوابیدند چون ریح شب گذشت دیدند که او سوخته  
برون آمد و صبح و سلم و کوریش را بلی که در قبه شریف و از دور ما را ایشان را بلی که در قبه شریف  
پرسیدند که چگونه چنین شد گفت چون در آن قبه شریف مرا گذاشته بودند و من رفتم چنان که گفتم که  
بر دست من که آتش شد و گفتم بر این رو که در آن قبه شریف پس از آن که من رفتم دیدند که در قبه  
از نزد دیدم و دور دیدم رسیدم کشته و گفتم ۲۲ م دین الحسن و از فریب کلبه پس او را مانع  
و بردند و پیرش عثمان باین سبب شیعه شد و اتفاقا در او و مادرش هر دو سوخته گردید و این قصه در  
شهرت نمود و این در سال مقصد و چهار بود و از آنجا که بعضی از علمای اصحاب برین  
از عمر الدین ارباب که گفت روزی دیدم رفتم و شخص را دوشسته بود بعد از نماز شمس سبزه را  
از سرش افتاد و در سرش جای ضربت نمایان بود و از سرش آریا بریدند و گفت این از صفین  
گفتند چگونه این متواند شد و حال آنکه از جنگ صفین مرده اند و گفتم که در سفر مصر بر رفتم  
شخص باین رفیق شد و در بعضی از منازل صاحب جنگ صفین را یاد کردیم آن مرد گفت که کور من در همین  
حاضر بودم هر آنکه شمشیر خود را از عا و حسن و حسین سیراب میکردم من گفتم که اگر من در ایام صفین بودم  
شمشیر خود را از عا و حسن و حسین سیراب میکردم و اینک من متولد احوال عام و عوییه می بینم  
بیا با هم جنگ کنیم پس مقابل عظیم با یکدیگر زدیم تا آنکه خود را شتافتیم و کور من که دیدم بسبب این  
که برین زده است بر زمین افتاده ام پس درین حالت بدم که دیدم کعبه سبزه خود را بیدار شدند  
چون چشم کشودم از کعبه بزرگ آمد و دست رجاء فریب کشید که منم گردید و گفت در میان  
رفت و بعد از آنکه از آن بزرگشت و بر خصم را با خود داشت و چهار پایان با او بود و فرمود  
این سر دشمنانست تو نصرت نمودی مرا نیز تو را نصرت و مادر کردم و عقیق که من را بیدار شدند  
هر که را یاد کرد پس من گفتم شما کیستید و فرمود ملکان و ملکان یمن و مصر صاحب الامم علیه السلام  
فرمود هرگاه از تو سوال ازین ضربت بگو در صفین خودم از زانو از آنجا که او اینست که رای  
بصحت پیوسته است از سید زاهدی خلد رضی الله تعالی و الدین عا و حسن که در کتاب

و بعد از آن

و بعد از آن

و بعد از آن



خود که مسرعی را در است گفته است که روایت کرد در این مصلحتی که من  
باشم از این کوفه که او را عمارت یافتند راه حالیه که از سواد کوفه است میفرستم پس ما را آوردیم  
و گفتگو نمودیم از امر قایم الی آخر پس او گفت که از حسن بخوابم برای تو عمل کنم حیرت  
بخیزد را گفتیم که گفت قافله آمدند از طرف که از زردی از کوفه بودند و در میان ایشان مرد  
خوش سیمای بود که سروده آن قافله بود پس من شمع که حاضر بود گفتیم که از زردی از قافله  
بیار پس آن مرد بدو گفت که ز دشمنان اینجا علویست گفتیم سبحان الله که کوفه علویون  
چیزی بدو گفت که میخواستند که واکه داشته علوی را ایستاد در خود در صحرای بعضی بلدان که  
چگونه است خبر او گفت ما سینه را بکتر کردیم که فرستادیم و سه روز سر تو نشد ما دیدیم و  
در سینه را با زور او پس بعضی از بعضی گفتند که باید فرستادیم بعضی از این کسان و بنام  
یک که بخوبی واقف شود و خود را از این راه بگریز قرار گفت و نیز گفتیم که از این  
من آمد فرات را بغلط انداختیم و گفتیم که فرات باغ میشوم پس یکبار دیگر را هم فرستادیم  
قبول کردم و گفتیم سه بار فرستادیم و هر بار فرستادیم و آن واقع شد و آن است زردی را  
فرستادیم و از فرزند خود دو دست فرستادیم پس گفتیم که مرا که از این کافران خود را  
که تو فرستادیم و خبر کنیم یا اسب خود را بفرستیم و تا ختم او را بسوزانیم که فرستادیم از ما دور بود  
اسب خود را فرستادیم که در زردی را به همه جمع میکرد گفتیم اگر کثرت تو از کثرت رفت من از مرد علوی که  
و او میباید پس از او که فرستادیم تاگاه خدیجه در میان و او را از زردی رفت پس من  
خود را بر سر زردی کردم و او را بر فیقانم کردم و گفتیم که با دخی که مردم بشمار زدند  
و او پس رفتیم تا آنکه رسیدیم بخیمه در وسط جهل که از آن خسوف میایرون آمدند و خوش  
رویی که بر سر زردی مردم بود بحیثیت و سنجید و با سلام کرد گفتیم از زردی است  
تشنه ایم پس چند آب که از چاه زردی است بیاورد پس بزرگ آمد و دو قدح آب از زردی بیفتاد  
از او گرفت و است خود را در آن گذاشت و با داد و بعد از آن دیگر را هم چینی کرد پس ما  
هم با آن آفران از دو قدح خوردیم و سیرا شدیم و برگردید و قدح بسوی ما و حال آنکه هم از اینان  
نشده بود پس چون سیرا شدیم گفتیم با او که گرسنه ایم از زردی آب پس بزرگ گفت من  
فرستم

بیار هر چه  
داری

تیر میزدیم

که تو فرستادیم  
اسب خود را

خدیجه که ملوک را طعم بود و در زمین میزدند  
خیمه و بیرون آورد و در است خود سرده که در این مورد بود و در است خود را در است  
آن که داشت و گفت ده نفره نفر بیاید و بخوابد پس ما از آن خود را و غذا سوختند  
تغیر نیافت و کم نشد پس گفتیم که از قافله راه میخوابیم و میرویم فرود که آن راه شدیم و  
نمودند که در آن راه نصیب برده بودند پس رفتیم چون از او دور شدیم بعضی گفتند  
که شما از این کوفه خود بیرون آمده اید از تفصیل گفت و گفت که در آن راه شدیم  
پس بعضی را نفر کردند و بعضی گفتند میاید کرد تا آنکه از این راه رسیدیم که قافله ایست  
و برگردیدیم چون دید که ما برگشتیم که خود را از این راه برگشتیم و برگشتیم و برگشتیم  
و زردی خود را برداشت و بر است از شهر سوخت و در و ما آمد و گفت مبارک نفس  
تبر کرده باشد و از شما قیام را گفتیم که چنانست که آن زردی و مرد کردیم و از زردی  
بفرستادیم پس نوره چند باز زد که ما از آن کس که از او در دشت میفرستادیم و زردی را  
که گفتیم پس میان ما و خود خط کشید و گفت بحق خدمت رسول خدا که فرستادیم از زردی  
عبور نمیکند مگر آنکه کردنش را اینهم پس برگردیدیم و بعد از آن او بر غم افتاد خود  
است علوی حقا و بعد از آنکه سوخت که مثل اینها نیست

ایست



و بعد از علمای کاتبیه قدس لعله و احکم در سانه ذکر نموده که در فرائد حضرت ابی المودین علیهما السلام  
 و سنده علیه باقیم بر طبق شمع حاضر عالم فاضلین عا طبر که فرایه صورت آن اینست و این  
 قصه را بنام نقل کرده است و ما ترجمه محصل حاصل از ترجمه بنماییم



باب هجدهم در معجزات حضرت مهدی علیه السلام  
شیخ سعید بن طاووس رحمه الله در کتاب ارشاد گفته است که تحقیق که آمده است از معجزات  
وارد شده است اخبار از آنکه ظاهر معجزات که در حد فقه چند بار از آن قبیله قیام حشر و سلطنت  
و حوادث که چهارصد پیش از قیام حضرت و از آنکه در حد فقه پس از آنکه از آن قبیله قیام حشر است  
و گذشته شدن سید حسنین و اختلاف نیز بعد از آنکه در حد فقه هر دو در حد فقه است  
در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماهیت در آفران از حد فقه عادت و خدمت و فروز قیام حشر  
و فروز قیام حشر است و فروز قیام حشر است بفرموده یک از این معجزات که در حد فقه  
رفت و باز ایستادن و حرکت نکردن آنجا است از زلزله و ال تا اواسط اوقات عصر و طلع  
از قیامت از غروب و کشتن نفس زکیه است در پشت کوفه ماهیت و کس از مخالفان و از  
کردن مرد ما شمر است در میان رکن محمد و سود و مقام ابریم علیه السلام و فرار شدن از رکن  
گفته است و در کردن ملکها سیاحت از جانب فراسان و خروج یا نیت و ظاهر شدن  
مغیر در مصر و مالک شدن آن شامات از زلزله ترک است در خبره و زلزله و در حد فقه  
و طلع شدن ستاره ایست در شرق که در شهر و در حد فقه ماه و در شهر و در حد فقه  
باشد که طرفینش یکدیگر برسد و در حد فقه در آسمان و در حد فقه در حد فقه  
شود در شرق طالع و با آنکه در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه  
و مالک شدن نشان بلاد در آفرینش از پادشاه عجم و کشتن ایل مصر و ایران و  
خراب شدن شام و اختلاف سه رایت در آن و در حد فقه در حد فقه و عرب و مصر و مصر  
قبیل کندی و در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه  
خانها حیره و در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه  
اب در کوچه و بیرون آمدن بغداد و در حد فقه در حد فقه در حد فقه در حد فقه  
آل اب طالب که میآید بر خود دعوا را است کنند و سوزانیدن در حد فقه در حد فقه در حد فقه  
العباس در میان جلولا و خائفین و بستان جسد از پهلوی کربلا که در حد فقه در حد فقه



و بلند شدن باد بسیار در بعد از اول روز و زلزله که هر دو در زمین بسیاری است  
و خوف و ترس که فرو گیرد دلای عراق و بعد از آمدن بروج بسیار در بعد از او که از احوال  
و سوا و ملوک کفار شود و وقت خود و در غیر وقت خود تا آنکه بیاید برزراعتها و غلها در وقت  
و از حدتها که برداشتن مانع است از آنچه زراعت میکنند مردمان و اختلاف و مصنف  
هم و زمین خورنای بسیار در میان ایشان و بیرون رفتن غلها از اطاعت اقایان خود  
و کشتن اقایان را و منع شدن و قمر دلایل بدعت بصورت یمن و خوف و قلب  
شدن بندگان بر شهرهای اقایان و ندای از جانب آسمان که بشنوند همه اهل زمین  
هر طایفه بغت و زبان خودشان و دو وسیله که فایده شود نزد چشمه اقیان و مردگان  
که بیرون آید از قبرها که بگردند دنیا و با یکدیگر آشتی کنند و بیکدیگر و ندانند پس ختم شود این  
بر بدست و چیز یاری و متصل پس زنده گردانند و تمام با نمازین را بعد از مردنش و شهادت  
بر کتف زمین و از این شود بعد از آن هر مرض و فقر از معتقدان حق از شیعیان حضرت مهدی  
پس بشناسند و بدانند و از این غلها ظاهر شدن انقراض را در که پس متوجه شوند و این  
بر این صورت و نیز از او چنانچه اخبار بآنها وارد شده است و از جمله این حوادث بضرر خود است  
که بعضی مشروط و خدا و انا است با آنچه خواهد شد و ما ذکر کردیم اینها را بر طبق آنچه نامش  
در اصول و مقصود آن شده است از منقول و بعد از استقامت مجموعیم در هر امور تمام شد و گفتم که  
و شمع طور ترس که در راه است و خود از تمام بن و آنکه از حضرت امیر المومنین  
که حضرت فرمود که در اول خدا صلوات الله علیه فرمود که ده چیز است که پیش از قیامت چهارک از آنها  
نیست رفیع و دجال و دخان و دابة الارض و خروج قائم و طالع شدن اقبالی و نورانی  
و فرود آمدن عیسی علیه السلام و خضر و فرود آمدن بشری و فرود آمدن خضره عرب و انشراح زمین  
باید از قعر عدن و براند آمدن در سور خضر و از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است  
که فرمود پیش از قیام قائم پنج علامت است و آنست که برست و میوه غیر صدای آسمان و سفای  
و فرود آمدن بیدار و خروج کردن یمانه و قتل انس رانده و اینها همه در وقت اوست

تا آنکه

و اینها

حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا نزل حضرت میر علیه السلام از آسمان قیام شد و بعد  
حضرت عیسی را تا زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام قیامند پس چه استبعاد از آنکه موت و انقضا  
مهدی را در مرتبه میر با قمر در دنیا و قمر که معلومست خروج بود از او را از این خروج و غیره  
و ثانی بدلیل ثابت میکنیم که مهدی که در اخبار و روایات وارد شده غیر فرزند حضرت امام حسن  
عسکری علیه السلام نمیتواند بود با این طریق که میگوییم انشراح شد و امور میکنند که در آخر الزمان  
موجود خواهد شد باید که البته لازم باشد چنانچه در لول علیه اخبار در زمین و معتقد است  
و چگونه لازم باشد که خود روایت کرده اند از عیسی مریم علیه السلام در وقت اوست که خواهد کرد  
و باید که معصوم باشد چنانچه بدلیل قطعی لازم ثابت شده است و امامت عبارتست از  
رأیت خاتم در امور دین و دنیا بنیابت از جانب پیغمبر بواسطه یا غیره بواسطه پس انشراح شد  
میکنند در آخر الزمان موجود میشود یا اینست که خبر میدهند از جانب خداوند اینکه مامور  
باشد تبلیغ و بدون اینکه طاعتش را حق تعالی بر مصلحتین واجب کرده باشد و در ضرورت  
در ضرورت کاذب خواهد بود پس معصوم خواهد بود و اینست که خبر میدهند بر امام خدای واجب  
اعتاد پس این یا بلد واسطه بشر است یا بواسطه بشر است اگر بلد واسطه بشر است پس  
تعریف نیز از صادق مراد چه خبر است که خبر میدهند از خدا غیر واسطه بشر پس او خبر میدهند  
خواهر بود و اینکه باتفاق باطل است زیرا که پیغمبر بعد از حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله  
نیست یا بواسطه بشر است که آنهم معصوم باشد و خبر میدهند از انوشیروان که معصوم باشد  
شود و در ضرورت لازم خواهد بود پس کیستند آن و سایر معصومین از بشر بواسطه  
میان او و خدای تعالی باتفاق در میان امت معصوم نیست بغير آنکه انشراح شد پس باید که  
از آنکه انشراح شد پس ثابت کردید که این اوصاف محقق نیست و نمیتواند بود در امر غیر حق  
بن الحسن صلوات الله علیه مایس باید حد در البته انقضا باشد و انقضا تکلیف باقر باشد  
زیرا که تکلیفین در مرتبه بقا خود محتاجند با امر که فقط نماید شرع را از تبدیل و تحریف غیر که از انقضا  
و انقضا غیر حق محقق است پس باید که انقضا باشد

و اینها

و اینها

و اینها

و اینها

و اینها

و اینها















سینه ده ساله بودم پس مادر مرا تا آنکه بطرف طلعت رسیدیم پس داخل شدیم و در آن شبستان  
روز رفتیم و در میان شب روز حرکت میکردم و روز را با این میافتم که اندک پیشتر در طلعت و  
و تا یکیش کمتر بود پس فرود آمدیم در موضع که در آن کوهها و دریا و تنها بود و پدرم احمد اندر کتافها  
که خوانده بود چنان یافته بود که حجر از زیر حیوان در آن موضع است پس در آن بقعه چند روز اقامت  
نمودیم تا آنکه آب که با ما بود وسط تمام شد و اگر نه آن بود که شران ما شده بودند بر آینه ما از شش  
میشدیم و پدرم پوخته در آن بقعه میگردید و طلب آن نذر و ما را امر میکرد که آتش بخوریم که هرگاه  
بسوزد بار کرد و نوازند پس در ایام روز ما ندیم و پوخته بریم در طلب آن نذر بود و غریبانت و بعد از آنکه  
مایوس گردیدیم رگش تن نمود از سر آنکه مباد آتش شویم چون آب و توشه ما تمام شده بود و  
خدمت کارانتر که با ما بودند بر جانها خود دسترسیدند که بطلب آب و توشه روز پس الحاح کرد و پدرم که  
صلوات برون رود پس روزی از آنجا که فرود آمده بودیم بر ارض قضا و جنت بیرون رفتیم پس تقدیر  
بر تاب از منزل دور شدیم نه آب بخوردیم خوشگوارانه نیز که نه کوچک بود و نه بزرگ و جاری میشد  
جاری شدن منوار پس نزد آن رفتیم و بدست خود دو کف با سه کف برداشتم و آب میدادیم پس آن  
خوشگوار و سرد و سرد و نه زیادیم پس بر پشت غیر از خود در کشتم و خدمت کاران از آب رست و از آنکه  
من آب یافتیم پس بدو شستند آنچه با ما بود از خشکها و مظهرها که بر آزار استیم و غریبانتیم که این را  
که پدرم در طلب این نذر است و سرد و خوشحالی فرج است این بود که آب بهم رسید چون آب تمام  
و از آن در عقب بودیم و در آن وقت پدرم حاضر نبود و رفقه بود بطلب نذر پس با چند نمودیم و  
مرتب بر سر در طلب نذر کردیم و آن را میافتم تا آنکه خدمت کاران نکریم فرزند و گفتند  
راست نمیکویر پس چون بجا خود بر رسیدیم و پدرم بر گشت خبر دادم او را آنچه کرده بود و گفت که  
آنچه مرا برون آورد باین مکان و باز داشت به تحمل شدن خطر که جهت این نذر بود و در روزی  
و نور از نور شد و زود باشد که در نذر کرد و عمر تو تا آنکه از نذر که ملول کرد پس بار کردیم و بر کردیم  
بوطن خود و شهر خود و پدرم چند سال بعد از آن زنده بود پس وفات یافت خوار شد و اورا

بک بود

پس چون سن من نزدیک سی رسید و با خبر رسیده بود که بغیرت میاید و که زین حلت  
فرموده و در غلیقه بعد از آن حضرت هم مرده اند بار آمده جمیع برون آمدم و در آن فرامیافتم  
عنان رسیدم و از میان اصحاب بغیرت میاید و که دم من کرد و بان حضرت میاید و  
علیه السلام پس ما ندیم و خدمت آنحضرت میکردم و با آنحضرت خدمت میکردم و در خلعت حسین  
از مرگ آن حضرت غم میبرد این غم و تنگی فرس پوخته در خدمت آنحضرت بود تا زین حلت  
فرمود سلام آنهر را و با پدرم هم خدمت نمود و از آنحضرت جدا گشتند و نزد ایشان باقی ماندیم و فرستادیم  
و بشهر خود برگردیدیم و در ایام خدمت سرور این جمیع آمدم و با آنکه خود بر گردیدیم و تا حدی که بسوی  
رفتیم مگر آنکه مادرش آن بلاد مغرب رسیده بود خبر من را در آن عمر فرستاد پس مرا بغیرت طلبید و  
به پیغند و سوال کنند سبب طول عمر من و از آنجمله است که در آن زمان بودیم و من خود پیش از آنکه  
دیگر جمیع با او دم پس مرا آوردند از جماعت که در زور من مفید از فرزند آن و نوازگان من و من  
کرد که در آن نهائش دو مرتبه یا سه مرتبه رنجیده است پس از او سوال کردیم که آنرا مایه را با حادی  
که از حضرت امیر المومنین معلوم است علیه السلام شنیده است پس گفت که در آن زمان خدمت آنحضرت فرستم  
حضر و اهتمام بطلب علم فرستم و لازمید و محبت زیاد را با آنحضرت داشتم بغیر خدمت و محبت آنحضرت  
از حق شنیدم و از آنجمله را یاد دارم که از آنحضرت شنیده بودم جمیع عمر از مردم بلند خورشید و صوفی  
از فرزند خود و از آنها اهل منقرن شده اند و از جماعت لایزال و نوازگان من از آنرا جمیع فرستاد  
نموده اند پس اینها نذر را آوردند بر سر ما و او گرفت و بر ما اعلام نمود از خط خود میبرد کرد ما را حسن  
عنان خوشی و همان خوشی خطابه بر مرقه بن مویید و از آن صوفی و نوازگان من و نوازگان من و نوازگان من  
گفت که میبرد که در این میان بر طالب علیه السلام فرمود که بغیرت میاید و که فرمود که هر که دوست دارد  
بمن این را دوست داشته است و هر که دشمن از این است را پس مرا دشمن داشته است و خبر داد  
ابو الدنیای عمر که گفت خبر داد مرا این بر طالب علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که  
اعانت نماید کسی را که در ربه شکی باشد حق عارده حشر را را و رسیده و در سینه زانها غلظت

فرستاد

بفرستاد







پس برگاه ایشان را عداقت کردند بایشان برسان پس گفتند که اینها صفت دارند  
 که هم در و عمو میزند گفتند که نعم تو پس بگو میسر و طاووس و پدیرت مولایم رسید و بدست  
 خواهر مرد و تو هم خواهر کردید و بدست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید زیرا که  
 وفات او نزدیک شده است پس رفواستند و جدا سوختند که ندانستم بکجا رفتند با شما  
 یا زبیر بن پس نظر کردیم دیدیم که هیچ اثری نیست و چشمه و نه آب پس میفرستم و تعجب نمودیم  
 از آنچه دیده بودیم تا آنکه رسیدیم بخیران پس عمویم بیمار شد و در آنجا وفات یافت و هر دویم  
 مع خود را تمام نموده بحدیفه رفتیم پس پدرم در مدینه وفات یافت و وصیت نمود بسور عیسی علیه  
 طلب علیکم السلام پس آنحضرت مرا نزد خود برد و در خدمت او بودم ایام وفات ابوبکر و عمر و عثمان پس  
 چون عثمان را محاصره کردند در خانه اش مرا طلبید و نوشته و ابی برادر او را کرد مرا که بروم و در  
 خدمت حضرت عباس علیه السلام بمانم تا آنکه آنحضرت خسته و بیقرار شد و در بیخ شریف داشتند زیرا که  
 وضیعت خود پس کاغذ را گرفتم و رفتم تا آنسو که از اجدار ابر عیایه بیلویند پس صدای خواندن  
 قرآن شنیدم ناگاه دیدم که حضرت شریف مرا در بیخ و این ایبرای خوانند آنحضرت انما  
 خلقناکم عبداً و انکم الینما ترجعون که ترجمه آن بر من اینست که ای کسان که دیدید که خلق کردیم و  
 افریدیم ما شما را عبادت و پیروان و کسان که دیدید که بسور ما بازگشت بخوابید خود پس چون نظر  
 مبارک من بر من افتاد فرمود ابوالمجدیه خیر است جو عرض کردم که این نوشته ایبراست که گفت  
 از او خوانند در آن نوشته بودند که گفت ما لولا فکون انت اقل و الا فادکروا لما افرق  
 بفر از من اکل کرده شده ام پس تو باش اکل کننده من بفر از گشتن پس تو باش گشته  
 و اگر پیش نیست پس از آنکه من مرا پیش از آنکه بایه بیاورم شوم چون نوشته را خواند و در  
 روانه شو پس داخل منید کرد و گفت که عثمان گشته شده بود پس میل فرمود و بگو  
 بنز النجار و مردم چون دانستند که آنحضرت در آنجا شریف دارند و دیدند بدست آنحضرت و  
 پیشتر اراده کرده بودند که با جمعه بیعت نمایند پس چون نظرشان بر آنجا افتاد هجوم آوردند

ای

بسور او از قبیل کوفه اندازد که لوگ برایشان حمله آورده باشد پس منمیت نمود پس بر  
 پس جمیع مهاجرون و انصار بیعت کردند پس فرزندان حضرت اقامت نمود و وفات یافتند  
 نمودم و در جنگ جمل و صفین حاضر گردیدم و در صفین از جانب است آنحضرت ایستاد و فرمود  
 که تا زمانه از است مبارکش افتاد من ختم شدم که بردارم و بفرست بر همه مردم بر جامه سفید  
 اند که از قول او ساخته بودند تا آنکه و تمیز پس شکافت این نمک فر که نزد شقیق نیست آنحضرت  
 ایبرای من صلی الله علیه و آله و سلم و آب دهان مبارک بر آن انداخت و قیضه خدایت گرفت  
 و بر آن کلاهت پس بخرا سوخت که چگونه در در و المزلان نیافتم پس در خدمت آنحضرت ختم نمودم  
 شهادت رسید صلووات الله علیه پس در خدمت حضرت امام حسن بودم در وقت که در آنجا  
 آنحضرت را حضرت زین و بعد از آن صدام اندم و خدمت آنحضرت و حضرت امام حسین صلووات الله  
 علیه را میکردم تا آنکه حضرت امام حسن ختم بر سرم نهادند و آنحضرت را از خدمت آنحضرت جدا  
 کردند بعد از آنکه با بر نموده عوین زین را در پس از خدمت حضرت امام حسین ختم نمودم و بفرست  
 بیرون رفتم بگریدم و بعد رسید و در آنجا بیخ ایبرای ظلم و ستم شهید گردید پس از آنسوی ختم  
 و ایال در بلد و مغرب اقامت نموده ام و انصار خروج مهدی و عیسی بر مردم علیه السلام میکنند  
 ابو محمد علوی گوید که از جمله عیای است که از من شنیدم در وقت که در خانه عیسی بر من بخیر بود و این  
 صفایات را میخواند که مومنان را این ذکر و لب بایشان رخ شد پس سفید شد پس فرمود  
 که نظر میکردم زیرا که در ریش و سر و دهن او مطلقاً نور سفید نبود چون دیدم که نظر کردن مرا با و  
 گفت چه میبینید این حالت مرا و میدیدم و منمیت که از من میبینم پس هرگاه میبینم بر سر  
 بسیار خود پس عمویم طعام طلبید و سه خوان آوردند و مرا را پیش من خواندند که ایشانند و هم  
 از آن خوان میخوردم و دو تا دیگر از میان خانه گذاشتند و عمویم مجبور بود که حق من را  
 که از طعام ما بخورد پس بعضی خوردند و بعضی امتناع کردند و عمویم ما را جانب است شمشیر جو  
 میخورد و در پیش او میگذشت و قسم میداد که بخورد و او از قبیل جو آنان خیر بخورد و من نظر  
 میکردم عمویم را بالای دهن او که سیاه میشد تا آنکه وقت که برگشت بسیار روشن و سیر شد

گفت



ابو محمد گوید که اگر نه آن بود که جمعی از اهل مرینه از اشراف و جمع کج آمده بودند از اطراف  
همک تقوی از او شنیدند این حکایات را فرستادند و منکر مردم اینچنین شد از این نصرتشوری اراده  
نمود که او را با خود بیغز و بغض نزد مقتدر پس حاکمها اهل مکه آمدند و گفتند که در روز  
پیشین با ما رسیده است که هرگاه مقرر مغیر داخل بغداد شود فتنه با حادث شود و شهر خراب  
شود و ملک را بدست آورد پس او را با خود میبرد و بر گردان مغرب پس از این که در آن  
و منبر رسیدیم از حال او گفتند که پوسته از زیر آن و منبر خود میبینیم که اسم این مرد را  
ذکر میکنند و اسم پدر را که او را اینجا جبار شد از آن طنجه است و این ابن بابویه از اسمتین  
ابو محمد طبرستان است که در سن بغداد و مغرب است که در خانه مجری منصور نقل کرد  
که فریادش هر را میزدیدم که او را سر با یک میگفتند در شهر که از اموال میگفتند پس از آن  
پرسیدم که چند سال از عمر تو گذشته است گفت نصف و بیست پنج سال و مسلمان بود و گفت که  
حضرت رسول خدا علیه و آله نفر از اصحاب خود را بنزد فرستاد که حدیقه بن الیمان  
و عمرو بن العاص و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری و صهیب و عمر و سفینه و غیر ایشان در میان  
بودند و مرد عورت با سلام کردند و مناجات نمودم و مسلمان شدند و خانه حضرت را رسیدیم  
پس من گفتم با این صنعت چگونه میسر میگردد گفت خدا میفرماید که الذین یذکرون قیاما و قعودا  
و علی جنوبهم غیر انخافه که یا خدا میکنند ایستاده و نشسته و بر پهلوها و بر خود خوابیده گفت  
خود را که توحید است گفت آب گوشت تازه پرسیدم که آیا خیر از توحید است و گفت حق  
یکم شبانه که خبر دفع می شود پس احوال دندانها را پرسیدم گفت بدست مرته دندانها را  
افکنده ام و از نوید بر آورده ام و در طویل او چهار یا بر دیدم از قیل زگر که او را از دندانها  
پرسیدم که چه میکنی این جانور را گفت رخت خرمکی را از آن را بران بار میکنند و از بر آن  
بسیار که بشوند و چهار سال طول مملکت او و چهار سال راه عرض آن بود و شهری که با یک  
بود پناه فرخ در پناه فرخ بود و در هر روز و روزه از دروازه آن صد و بیست هزار نفر

عازم

حاضر بودند که چون حادثه دومید از محتاج نبودند مگر استقامت از شکر بار دیگر بخونید  
و جبار او در وسط شهر بود و شنیدم که میگفت که داخل در مغرب شده ام و بر یکسان  
عازم رسیده ام و رفته ام بسور شهر قوم موسی بن جبار و بام خانه برایشان عجل است و فرخ  
جو و کندم و ما کولات لیثان همیشه در بیرون شهر است آنچه میخواهند از فرخ  
بر میدارند و با قرا در بیرون شهر میکند از شهر و قرا را لیثان در خانه لیثان است و با قرا  
دو فرخ از شهر دور است و در میان ایشان مردی روزی بر نیت دیدم در میان ایشان  
عده و بیمار و بیمار میشوند تا منکی هر که وفات یابند و از بر از ایشان بازار است و گاه  
میکنند شمع از ایشان که خبر بخرد و میرود به بازار







که از آنکه شدید که بگو  
 و خطی که میان او و خداوند و جبر را احاطه می کند و این است که  
 بهیچ که میان او و خداوند و جبر را احاطه می کند و این است که  
 بود که هر یک از اینها را در وقت که می گذشت و او آمد گفت که اینها را  
 که از آنکه شدید که بگو  
 و خطی که میان او و خداوند و جبر را احاطه می کند و این است که  
 بهیچ که میان او و خداوند و جبر را احاطه می کند و این است که  
 بود که هر یک از اینها را در وقت که می گذشت و او آمد گفت که اینها را  
 که از آنکه شدید که بگو  
 و خطی که میان او و خداوند و جبر را احاطه می کند و این است که  
 بهیچ که میان او و خداوند و جبر را احاطه می کند و این است که  
 بود که هر یک از اینها را در وقت که می گذشت و او آمد گفت که اینها را

تکه ذکر احوال بعضی متفرقین که در سر کشته شد  
 سلمه

در تاریخ اعظم که در مسطور است در عهد بنی امیه و قاس بن عمار فتح حلوان و فتنه بنی امیه  
 با همه سوار بجا می رفتی حلوان فرستاد تا اغنام و مویش را در آنجا تاخت کند و فتنه  
 در وقت مراجعت از ناحیه حلوان غلزد یک در میان دو کوه فرود آمد و بارانها  
 قیام نمود و چون گفت الله اکبر او را از آنکه کثرت نمکبیر آه فتنه چون گفت بخند  
 ان لا اله الا الله او از آمد که انطلقت اخلاصا آه فتنه چون گفت انشد  
 ان محمد رسول الله هاتف نیز بر زبان رانده که این بمعنی است که بعد از تو کسی بر تو  
 نبوت نرسد چهره خرقه الصلوه گفت باز او گفت در این ناز است که فتنه  
 کرده اند خشک انگس که بر او موطبت نماید و او را بوقت بگذارد چون فتنه  
 گفت حتی علی الصلاح لا تف آواز داد که الفلاح لله الفلاح والصلاح لله  
 الصلاح بعد از آنکه فتنه از بانگ فارغ گشته نمکبیر گفت و در اداء آقامه صلوة  
 باز که او از آمد که امت محمد رسول الله تمام قیامت بیا باید و فتنه از  
 شنیدن این سخنان تعجب نموده پس از اداء نماز بر بار خوست و با او از بلند  
 گفت ارمق آواز تو شنیدم و آنچه فرمود رفتم کردم اگر از جنس فرشتگان و فتنه  
 علیه و اگر از پیرایه من خجسته و الله و صلا و اگر از آدمیان بیرون اگر  
 تا بصحبت تو مشرف شوم همان خطه پیر سر بر من نه که مو را در و سرش سفید  
 بود و عصای در دست گرفته بود از عقب آن کوه بیرون آمد بران  
 عصا تکیه کرده گفت السلام علیکم ورحمة الله فتنه از آنکه بجا آمد و از او  
 پرسید که تو کیست و در این منزل چگونه بسر میبری گفت از یب بن بلعامم



و حضرت عیسیٰ مریم علیهما السلام و مسیح در باره من دعا کرده است که تا وقت نزول او  
 از آسمان زنده مانم و در این کوه فرود آورده و زکات بگذرانم باید که سلام من به عمر خطاب  
 برساند و بگوید که از متابعت حضرت عباس بن ابیطالب صلوات الله علیه تجاوز نکن  
 و بهر خود کار نکنی که با آتش دوزخ گرفتار خواهی شد و بدانکه قیامت نزدیک است  
 و ضد گفت که چه باشد مرا از علامات روز جزا خبر دهی زریب گفت هر  
 وقت که مردان با مردان و زنان با زنان مجامعت نمایند و امر با غلظت دارند  
 و اگر حیة غلظت فراوان باشد نرخ ارزان نشود و خون بپکند آن بر خاک می افتد  
 و خست مردم بر تیره رسد که اگر در و شیرش کد لای کند ده درم صدقه نیابد  
 و حفاظ قبر از بالکان و از امیر مملکت ناپیمه مسجد را نقاشی نمایند  
 و مناره ها را بکنند سازند و گواه دروغ بسیار باشد و باران اندک باران  
 و خوردن را با شایع گردد و زریب بعد از گفتن این سخن خان غایب شد  
 چون ضد نزد سعد بن ابوقحاص آمد گفت حال را باز گفت سعد بن کوه  
 رفت هر چند جنت و جود و نک و یومود و بانک نماز گفت دیگر از زریب  
 خبر نشنید و اثر نرند بد و لعن الله احمیه المجهید







